



ما از نظرات و نقد های مرتبط به مباحث این نشریه استقبال کرده و بنا به درخواست ارسال کننده منتشر خواهیم کرد. مباحث به طور دوره ای طرح و به بحث گذاشته می شوند و در پایان دوره عنوان دیگری مطرح می شود. طبق آئین نامه اجرایی ما موظف هستیم کلیه نظرات ارسالی را بدون کم و کاست در تارنما و گاهنامه منتشر کنیم. مطالب خود را به آدرس [thenashriye@gmail.com](mailto:thenashriye@gmail.com) ارسال نمایید. طبیعی است که مسئولیت محتوای مطالب با نویسنده است.



## اطلاعیه کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی

صفحه ..... ۲

مطلبی از شاهرخ زمانی درباره مواضع محسن حکیمی و

پاسخ محسن حکیمی

صفحه ..... ۳۴

سلسله مباحث تئوریک اصول برنامه ای

این دوره: حزب انقلابی

به مناسبت روز دانشجو (۱۶ آذر) ۱۳۹۳

منشور دانشجویان کمونیست ایران

صفحه ..... ۴۱

حزب دفاع از خود رهانی کارگران (قسمت چهارم)

مبانی تاکتیکی حزب مطبوع چپ رادیکال - اسماعیل سپهر

صفحه ..... ۲

ریشه استبداد کهن و مطلق آسیایی: مانع

عمده در ایجاد تشکل سراسری کارگران

جمعی از فعالین کارگری

صفحه ..... ۴۳

حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله (در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه

رادیکالیسم خرده بورژوازی) - مازیار رازی

صفحه ..... ۹

دردنامه یک کارگر: تبریز جهنم کارگران

احمد ناب دل

صفحه ..... ۴۹

چگونه می توانیم اقدام به فعالیت عملی کنیم؟

اسدالله غفارزاده

صفحه ..... ۱۹

از سلسله گفتگوهای گزارشگران درباره کوبانی

گفتگو با بینا داراب زند فعال کارگری

صفحه ..... ۵۰



درباره تاریخ اتحادیه کمونیست (بخش پایانی)

فردریش انگلس - ترجمه مهرداد مینایی

صفحه ..... ۵۳

چرا ما به یک تشکیلات نیاز داریم؟ ما را تا هارنکر

ترجمه: ف. راستی، نشر بیدار

صفحه ..... ۲۲

فاجعه ی کرونشتات در سال ۱۹۲۱، آغاز ضد انقلاب

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی ترجمه: بهروز نوایی، بینا داراب زند

صفحه ..... ۵۵

پیشنویس اعلام شروع بکار هیأت های تحریریه ایسکرا و زاریا

و.ای.لنین - ترجمه مهرداد مینایی

صفحه ..... ۳۰

## اطلاعیه کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی

رفقا، فعالان کارگری و دوستان

بدینوسیله به اطلاع شما می‌رسانیم که:

۱. بحث "دوره ای از سلسله مباحث تئوریک اصول برنامه ای" بعنوان «حزب انقلابی» از شماره ۵ این نشریه با مباحث تئوریک درباره «برنامه انقلابی» جایگزین خواهد گشت. بدین ترتیب، از همین امروز، کمیته نشریه از دریافت مطالب شما در مبحث «برنامه انقلابی» استقبال خواهد کرد.
۲. مباحث مربوط به «حزب انقلابی» تا اطلاع ثانوی در بخش مجزایی از «نشریه» و همچنین در سایت آن و پس از پایان، بصورت یک مجموعه در جزوه های اختصاصی منتشر خواهد شد.
۳. همچنین، از شماره ۵ نشریه، بخش اختصاصی مربوط به «شیوه های سازماندهی» برای آغاز تدارک ساختاری حزب انقلابی ارائه خواهد گشت. از کلیه رفقای که در این باب نظراتی دارند دعوت می‌کنیم تا مطالب خود را ارسال نمایند.

### کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی

مدیریتی طبقه، با تلاش برای بسط و شکوفایی حریم جامعه مدنی و با تلاش برای عمومی کردن گفتمان دمکراسی و سوسیالیسم مشارکتی به ذهن متبادر خواهد شد.

در نگاه چپ رادیکال سنتی امر سرنگونی دولت بورژوازی در همه حال و در همه شرایط مهمترین و مقدم ترین اولویت سیاسی است. در این چهارچوب، حتی رشد و اعتلاء خودآگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیز بمثابة پیش شرط و بخشی از الزامات تحقق امر سرنگونی و در خدمت آن مورد توجه قرار می‌گیرد. در نگاه چپ رادیکال سنتی نیازها و الزامات امر سرنگونی بر هر نیاز و اولویتی تقدم می‌یابد و سایه این الزامات به نحو بارزی بر شکل و محتوی و بر چینش و جهت گیری های تاکتیکی آن سنگینی می‌کند. مقدم شمردن نیازها و الزامات امر سرنگونی دولت بورژوازی در هر شرایط و در هر مرحله از مبارزه، سمت و سو دادن همه امکانات و فعالیت های حزبی به فروپاشی هر چه سریعتر رژیم بورژوازی، برجسته کردن چالش سیاسی حزب با رژیم بورژوازی - بمثابة شاخص ترین عامل هویت سیاسی آن-، گرایش به تند کردن فضای سیاسی در راستای سرنگونی هر چه سریعتر رژیم بورژوازی، تمایل به بسط فعالیت های مخفی و غفلت از اهمیت و امکانات میدان فراخ فعالیت علنی، همه و همه نشانه ها و بازتاب میل آشکار برای به چنگ آوردن اهرمهای قدرت دولتی و صعود از پلکان قدرت دولتی است.

آن، به اصول و مبانی ناظر بر جهت گیریهای عمومی تاکتیکی این حزب سیمای ویژه ای می‌بخشد. این حزب در نحوه مقابله با نیروها بورژوازی و دولتهایی که عزم سرنگونی آنها را در سر دارد، در تعیین میزان تمرکز فعالیت خود در این یا آن عرصه معین، در تعیین عرصه ها و روشهای تبلیغ و ترویج، در ترسیم نقش خود بعنوان یک نهاد سازمانگر و در ارائه و تبلیغ اشکال سازمانی و مدیریتی برای متشکل کردن توده کارگر و زحمتکش، در نوع برخورد و تعامل خود با نهادهای صنفی و نهادهای سیاسی - قدرتی کارگران و زحمتکشان، در چگونگی مواجهه با برانگیختگی ها و اعتراضات خود جوش توده ای، در مواجهه با طوفان انقلاب و در برخورد به رفرمها و اصلاحات بورژوازی، و در یک کلام در همه عرصه های فعالیت و در تمامی تظاهرات حیات بیرونی خود، چهره تاکتیکی دگرگونه ای را از خود بنمایش خواهد گذارد.

این حزب در مقابله با نیروهای بورژوازی و در مبارزه با دول بورژوازی به بهره گیری از همه روش های ممکن تمایل نخواهد یافت و تاکتیک های این حزب عزم آن برای تضعیف و درهم شکستن قدرت بورژوازی از هر طریق و به هر قیمت و به هر هزینه ای را بنمایش نخواهد گذاشت. دغدغه اصلی این حزب پیش از آنکه با امر سرنگونی رژیم حاکم تداعی شود، با تلاش برای بلوغ خودآگاهی طبقاتی در بین آحاد کارگران و زحمتکشان، با کوشش برای ایجاد و بسط نهادهای خود

حزب دفاع از خود رهانی کارگران

نگاهی به مشخصه های اساسی

حزبی که پاسخگویی به الزامات

امر "خود رهانی کارگران" را

هدف خود دارد (قسمت چهارم)

اسماعیل سپهر

مبانی تاکتیکی حزب مطبوع چپ رادیکال

"حزب دفاع از خود رهانی کارگران" در ترسیم اصول و مبانی تاکتیکی خود نیز به نحو آشکاری از سوسیالیست ها و کمونیستهای مدعی تسخیر و فرمان رانی بر اهرمهای قدرت دولتی فاصله می‌گیرد. تمرکز فعالیت این حزب بر گفتمان سازی، گفتمان پراکنی، نهادسازی و فرهنگ سازی و در همان حال اجتناب آگاهانه از ورود به بازی در زمینی است که پیروزی در آن با کسب قدرت سیاسی توسط حزب ( و نه نهادهای قدرتی توده ها ) تداعی شود. طرد الگوی حزب " جانشین گرا " و حذف تسخیر قدرت دولتی از اهداف و آماج های

خود مبادرت نخواهد ورزید.

است. آنچه بر فراز تمامی علل و عوامل دیگر به تولید و باز تولید شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال سنتی نسبت به انقلاب و خصومت و دشمنی خرد گریز آن نسبت به رفرم و جنبش های رفرمیستی نیرو می بخشد، نگاه آن به قدرت سیاسی و تمایل آن برای فراچنگ آوردن اهرم قدرت دولتی است. گرایش به رمانتیسیسم و سایر عوامل دخیل در روایت قدسی و رازگونه چپ رادیکال سنتی از انقلاب نیز، در حقیقت در پستر تمایل پر کنشش آن برای فرا چنگ آوردن قدرت دولتی است، که از خود ماندگاری و قدرت نشان می دهد. چپ رادیکال سنتی در تب بازی در فضای انقلاب، بر تن انقلاب ردایی از حریر آسمانی می پوشاند و از انقلاب دارویی معجزه آسا برای رفع همه مظالم و پلشتی های عالم ترسیم می کند. در دستگاه فکری چپ رادیکال سنتی نیازها و الزامات انقلاب ( حتی آنگاه که نشانه ای ملموس و قابل اتکاء بر مسیر احتمالی و سرنوشت انقلاب در دست نیست) بر نیازها و الزامات هر آماج دیگری چیره گی می یابد و انقلابیگری به معیار مقدم (و گاه تنها معیار) تشخیص سره از ناسره فرا می روید.

با حذف تسخیر قدرت دولتی از آماج های چپ رادیکال، در واقع هیچ عاملی خصم و دشمنی آن به رفرم و شیفتگی و شیدایی آن به انقلاب را توجیه نمی کند. چپ رادیکال اگر سودای کسب قدرت دولتی برای حزب و گروه خود را از سر در کند و قدرت را حقیقتن برای توده ها طلب کند، اجباری به اشتیاق و تعلق خاطر تام و تمام به هر انقلابی ( حتی از نوع اسلامی و آشکارا فاجعه بار آن ) وانگیزه ای برای خشم و هراس نسبت به هر رفرم و تحول رفرمیستی مورد حمایت و حتی هدایت جریانات بورژوازی، نخواهد داشت. تا آنجا که به منافع کارگران و زحمتکشان و به ایجاد حکومت نوع شورایی و دمکراسی نوع مشارکتی ( و در حقیقت نفی همه اشکال حکومت نخگان ) مربوط است، نه رفرم و تحولات رفرمیستی به خودی خود بد و ناخواستنی است و نه انقلاب مطلوب و خواستنی.

تحقق دمکراسی فربه و صورت عملی بخشیدن به حاکمیت کارگران و زحمتکشان بی تردید نه از مسیر رفرم ها و تحولات تدریجی که از دل تحولات بنیانی و انقلابی ( چه از راه های مسالمت جویانه و چه بالاجبار از طرق قهرآمیز ) گذر خواهد کرد. جایگزینی حاکمیت توده ها بجای حاکمیت نخگان بخودی خود تجسم یک انقلاب سیاسی و متضمن تحول ساختاری در همه عرصه های حیات سیاسی است. سروری مردم کوچه و کارخانه و حاکمیت نهادهای خود مدیریتی توده ها نیز ( و نه جایگزینی یک حزب بجای حزب دیگر ) در گام نخست به درهم شکستن قدرت بورژوازی و بیش از آن،

در تبلیغات این حزب، سوسیالیسم از همان فردای پیروزی انقلاب با کار، مسکن و رفاه اجتماعی برای همه، با رشد اقتصادی معجزه آسا، با پایان هر شکل از بحران و اختلال در نظام اقتصادی و محو هر گونه ناموزونی اجتماعی - اقتصادی و با نا پیدایی هر ناهنجاری اخلاقی - اجتماعی در جامعه به تصویر در نخواهد آمد. در گفتمان این حزب اگرچه ایجاد سوسیالیسم هدف غایی است، اما تحقق این هدف تنها در پذیرش آگاهانه و مختارانه آن از سوی اکثریت بزرگ آحاد مردم ( و نه از طریق هر شکلی از تحمیل ) مطلوب و قابل تعقیب است. شعار این حزب آینده بهتر و زندگی ایده آل در نظامی است که توده ها حقیقتن بر پهنه عمومی و بر سرنوشت خود در همه حوزه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی حاکم اند و پایان همه اشکال استثمار، سرکوب و بی عدالتی و محو همه اشکال از خود بیگانگی انسان، در دایره انتخاب توده مردم قرار دارد. در این راه هر موفقیتی، به بلوغ آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان، به عمومی شدن فرهنگ خود مدیریتی و کارگران و زحمتکشان، به شکوفایی و اقتدار نهادهای صنفی و خود مدیریتی توده ای در همه عرصه های حیات اجتماعی، به بسط و شکوفایی نهادهای جامعه مدنی و در یک کلام به ظهور همه جانبه توانایی قدرتی توده ها برای حاکم شدن بر سرنوشت خود مشروط است.

### ریشه های شیفتگی و شیدایی چپ رادیکال به انقلاب

در برخورد به مبانی تاکتیکی حزب مطبوع چپ رادیکال چگونگی مواجهه با انقلاب و رفرم بویژه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. "حزب دفاع از خود رهانی کارگران" اگرچه در مسیر پایبندی بر ایده آل های سوسیالیستی، جایگاه طبیعی خود را در صف هواداران و مدافعان انقلاب اجتماعی می جوید و از مرزبندی بنیانی و آشکاری با سوسیال - رفرمیست ها برخوردار است، اما برخورد آن به امر انقلاب و رفرم به نحو بارزی از نوع مواجهه چپ رادیکال سنتی ( چپ رادیکالی که قدرت سیاسی را برای خود طلب می کند ) به امر انقلاب و رفرم فاصله می گیرد.

چپ رادیکالی که قدرت را برای خود طلب می کند، رفرم را معمولاً با سلاح انقلاب منکوب می کند. چنین چپ رادیکالی به همان نسبت که به رفرم خصم می ورزد به انقلاب و قیام عمومی شیفته و مجنون

در نگاه چپ رادیکال نوین و " حزب دفاع از خود رهانی کارگران"، اما سرنگونی دولت بورژوازی در خدمت بلوغ آگاهی سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان و بمثابه حلقه مهم و حیاتی در اعتلاء جنبش خود مدیریتی و خود حکومتی به فهم می آید. در نگاه این حزب، سرنگونی دولت بورژوازی هر چند ضروری، مهم و غیر قابل چشم پوشی، اما تنها یکی از مولفه های مهم و تعیین کننده در حصول به پیروزی نهایی است. ترجمه عملی چنین نگاهی به امر سرنگونی، در پراتیک حزب با اهتمام بیشتر به امر خود آگاهی کارگران و زحمتکشان، با تلاش بیشتر در راستای ایجاد و بسط نهادهای صنفی، سیاسی، قدرتی کارگران و زحمتکشان، با ایجاد و بسط نهادهای جامعه مدنی، با تمرکز بر گره گشایی از مشکلات و مسائل روزمره مردم در چهارچوب ایجاد و بسط نهادهایی که بر همیاری، تعاون، قدرت ورزی توده ای و بر پاسخگویی به نیازهای مبرم مردم استوارند، با تلاش و ابتکار و انعطاف بیشتر برای بهره گیری از امکانات فعالیت علنی در سخت ترین و سرکوبگرانه ترین شرایط سیاسی، با تلاش برای بهره گیری هرچه بیشتر از راه های مسالمت آمیز مبارزه و پذیرش قهر بمثابه ابزار دفاع، با کاستن از حجم کمپین های سیاسی - تبلیغاتی، با دوری از تب شیدایی به هر خیزش و التهاب سیاسی - اجتماعی و چشم فروپستی بر نتایج احتمالی و بعضاً فاجعه آمیز برخی از خیزش ها و التهابات سیاسی - اجتماعی، با دوری از فرهنگ خشونت و ایده آلیزه کردن قهر، با تلاش برای عمومی کردن گفتمان صلح، دوستی و خشونت پرهیزی، با طرد نگاه ابزاری و قدرت خواهانه به جنبش ها و خیزش های اعتراضی - انقلابی، با دوری جستن از نگاه ابزاری به نهادهای سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان و اساساً همه نهادهای مربوط به حوزه جامعه مدنی... و مقدم بر هر چیز با تلاش برای عمومی کردن گفتمان خود مدیریتی و خود حکومتی توده ای و تبدیل الگوی خود مدیریتی به الگوی رایج در همه نهادهای سازمانهای سیاسی - طبقاتی کارگران و زحمتکشان، به تصویر در خواهد آمد. عزم این حزب برای درهم شکستن و الغاء نظام استثمارگراییانه سرمایه داری نیز با سیاه نمایی تام و تمام واقعیت های مربوط به این نظام، با پیش گونی های خیال پردازانه از ناتوانیهای آن برای مقابله با این با آن بحران اقتصادی و با ترسیم افق های خیالی از زوال و فروپاشی زود هنگام نظام سرمایه داری و محو و نابودی بورژوازی تداعی نخواهد شد. این حزب به انکار هر گونه پیشرفت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در چهارچوب اقتصاد سرمایه داری و به تصویر سازی های غیر واقعی از برنامه های کوتاه مدت و درازمدت

رفرم های عمیق و جاندار به رژیم حاکم ( حتی به قیمت کسب مشروعیت و محبوبیت برخی از احزاب و جریانات بورژوازی ) بهره برد. اهمیت و برجستگی انقلاب برای کارگران و زحمتکشان نه در سرنگونی صرف این یا آن حکومت ظلم و جور، که در فرصت های بی بدیل برای ساختن پایه های آلترناتیو قدرتی نوین است که خود را می نمایاند. در یک شرایط معین و در یک تعادل قدرتی معین، نفع رشته ای از رفرمهای دمکراتیک چه بسا بیش از پیروزی یک انقلاب مه آلود، رضایت بخش و اطمینان آور باشد.

اگر محتمل ترین سناریوها، فرجام انقلاب را با ظهور شرایط بهتر و سهل تر زندگی و مبارزه برای آحاد کارگران و زحمتکشان تداعی می کند و اگر تعادل قوای سیاسی، پیروزی انقلاب را در دسترس جلوه گر می سازد، بدیهی است که چپ رادیکال نمی باید از هیچ تلاش و کوششی برای آغاز نبرد نهایی انقلاب، یعنی انجام ظفرمند قیام عمومی دریغ ورزد. در شرایط معین و در حالی که فرجام انقلاب کاملن در ابهام قرار دارد - و بدتر از آن، قطعیت رهبری نیروهای بمراتب ارتجاعی تر از رژیم موجود، آینده و پیروزی انقلاب را تهدید می کند - تلاش و مساعدت برای جلو کشیدن لحظه نبرد نهایی و رادیکالیزه کردن هر چه بیشتر شعارهای انقلاب، جز آب ریختن به آسیاب نیروهای ارتجاعی تر و سخت تر کردن شرایط زندگی و مبارزه برای توده وسیع مردم، معنایی نخواهد داشت. اینکه حصول دست یابی به اهداف بزرگ و انقلابی، تنها از کانال یک تحول بنیانی و یک انقلاب سیاسی موفق می گذرد، حمایت و پشتیبانی بی تامل چپ رادیکال از پیروزی هر انقلابی - ولو انقلاب دوزخی ای از نوع انقلاب اسلامی ایران - را توجیه نمی کند.

چپ رادیکال، البته هیچگاه نمی تواند به انقلاب توده ها پشت کرده و از فرصت های بی بدیل و بی نظیر هر انقلابی برای بالا رفتن آگاهی طبقاتی و غنی بخشیدن به تجربه و مهارت های مربوط به خود سامان یابی و خود مدیریت در صفوف کارگران و زحمتکشان غافل شود. ظهور نشانه های شرایط انقلابی و قدرت دوگانه، ضعف و بی سامانی قدرت دولتی و کند شدن چاقوی سرکوب آن، بی تردید محیط مستعدی را برای تعالی خود آگاهی کارگران و زحمتکشان و برای اندوختن تجربه های لازم برای بنای نظام مبتنی بر خود گردانی و خود مدیریت توده ای فراهم می آورد. شرایط انقلابی آغوش جامعه را بر روی گفتمان سوسیالیستی، دمکراسی فربه، آزادی های بی حد و استثناء باز و کار مقابله با ایده های کهنه، ارتجاعی و استثمارگرانه را بسی سهل و آسان می کند. در بهار

چنین انقلابی را توجیه نمی کند. چپ رادیکال اگر از منافع قدرتی حزب و گروه خود و یا از ایده ی جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز و دنباله روی صرف از جریان جنبش خود انگیزه توده ها (چه سر در راه بهشت و چه در میانه راه دوزخ) حرکت نکند، در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، نمی تواند فارغ از نتیجه کار، همه توش و توان خود را در راه سرعت بخشیدن به قیام عمومی و نبرد نهایی به اصطهلاک برود. در ظهور یک شرایط انقلابی، بدیهی است که چپ انقلابی باید به نحو فعالی در صحنه انقلاب شرکت جست و برای تأمین هژمونی کارگران و زحمتکشان در روند رویدادهای انقلاب تلاش ورزد. شرکت فعال در جریان انقلاب، اما ضرورتاً با تلاش برای تند کردن شتاب انقلاب، با بی صبری برای آغاز و پایان نبرد نهایی و با مضاف مرگ و زندگی در صحنه قیام عمومی، تداعی نمی شود. اگر نشانه های بسیار بر شکست در نبرد نهایی دلالت دارد و یا اگر نشانه های بسیار بر نشستن قطعی غبار ارتجاع و عقب مانده گی بر فضای سیاسی فردای انقلاب حکایت می کند، شرکت موثر و فعال در انقلاب را نباید با شرکت فعال تر در تظاهرات خیابانی و پر خطر کردن در صحنه درگیری های معطوف به قیام عمومی مترادف انگاشت.

در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، می توان از تلاش مرگ و زندگی برای شتاب بخشیدن به تحولات انقلاب و پیش کشیدن زمان نبرد نهایی اجتناب کرد و تمرکز فعالیت خود را به آگاهی بخشی به آحاد طبقه و کمک به گسترش کمی و کیفی تشکل های کارگری و توده ای معطوف کرد. شرایط انقلابی مناسب ترین شرایط برای بسط تجربه قدرت ورزی توده ای و ظهور تشکل هایی است که بر الگوی خود مدیریتی توده ای اتکاء دارند. می توان از فرصت شرایط انقلابی و ضعف قدرتی رژیم برای بسط و توانمند سازی نهادهای مبتنی بر خود مدیریتی توده ای بهره جست و ثقل کارگری در انقلاب را تقویت کرد. این، البته بمعنای عدم تمایل برای شرکت در هرگونه تظاهرات خیابانی و پشت کردن به حرکات اعتراضی توده ها نیست. در یک شرایط معین و با اطمینان به فرجام ظفرمند انقلاب، حضور و نقش آفرینی در تظاهرات خیابانی توده ها را می توان در خدمت شعله ور ساختن هر چه بیشتر آتش انقلاب و آغاز هر چه سریعتر نبرد نهایی و قیام عمومی قرار داد. در شرایط دیگر و در نبود یک افق روشن و قابل اعتماد برای فردای انقلاب، اما می توان از تلاش و اصرار بر تند شدن بیش از پیش جریان انقلاب پرهیز کرد و حتی از تظاهرات اعتراضی مردم بمتابیه اهرمی در راستای تقویت راه های میانی و از جمله امکان تحمیل سطحی از

به درهم شکستن ساختار سیاسی مبتنی بر اقتدار و قدرت ورزی نخبان و گروه های نخبه محور ( از هر نوع و از جمله در قالب احزاب سوسیالیست و کمونیست طالب قدرت ) و در واقع به شکل گیری یک انقلاب تمام و کمال سیاسی مشروط است. بعلاوه، آشکار است که با ظهور نشانه های شرایط انقلابی و مقبولیت تحولات بنیانی و انقلابی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، شرایط مساعدی جهت ارتقاء خود آگاهی کارگران و زحمتکشان و فرصت های بدیلی جهت تجربه اشکال بدیع و نوآورانه ای از خود سامان یابی و خود مدیریتی توده ای فراهم می آید.

با اینهمه، نمی توان کتمان کرد که در غیاب و کم یابی خود آگاهی طبقاتی، با وجود ضعف و ناتوانی در خود سامان یابی آحاد طبقه و با وجود اندک تجربه ای از خود مدیریتی و خود گردانی در صفوف کارگران و زحمتکشان، هر انقلاب با اعطاء هم زمان قدرت و مشروعیت عمومی به متولیان انقلاب - و غالبان گروه کم شماری از نخبان برخوردار از تشکل و سازمان یابی قرض و محکم - به انعقاد نطفه شکلی از دیکتاتوری نخبان و جمع کردن بساط قدرت ورزی مستقلانه و مبتنی بر خود مدیریتی توده ها در فردای انقلاب (و چه بسا با سرکوب و خشونت بیشتر) یاری خواهد رساند. در این میان، بویژه آنگاه که چشم انداز فردای انقلاب ناروشن و ابهام آلود است - و یا بد تر از آن، تصاحب قدرت دولتی توسط نیروهای ارتجاعی در فردای انقلاب مسجل است - تنها شیدایی خرد گریز به انقلاب و هیجان غلبه بر رژیم حاکم، تلاش برای تسریع در وقوع نبرد نهایی را توجیه پذیر می سازد. به سخن دیگر، ضرورت و اهمیت غیر قابل چشم پوشی انقلاب سیاسی برای ایجاد یک نظام سیاسی نوین، برای براندازی سرمایه داری و برای ایجاد سوسیالیسم، نباید ما را به دفاع چشم و گوش بسته از هر انقلاب و به انکار و تخطئه هر رفرم متقاعد سازد. برای صعود به قله رفیع نباید بروی پرتگاه های خطرناک چشم بست و همیشه صعود از سخره های نامشکوف را بر رنج و کسالت گذر از راه های طولانی و پر پیچ و خم، ترجیح داد.

این درست است که طوفان انقلاب نه به اراده سیاسی این یا آن گروه سیاسی به پا می خیزد و نه ضرورتاً از شتاب باز می ایستاد. اینهمه درست است که چپ انقلابی تحت هیچ شرایطی نمی تواند از فرصت بی بدیل انقلاب و شرایط انقلابی برای رشد و ارتقاء خود آگاهی، خود سامان یابی و خود مدیریتی در صفوف کارگران و زحمتکشان غفلت ورزد. اینهمه، اما تبدیل کارگران و زحمتکشان به آتش هیزم یک انقلاب ارتجاعی و چشم بستن به دوزخ فردای

توهم و آگاهی کاذب نسبت به اقتدار و توانایی بورژوازی برای حل معضلات جامعه و از جهات معین، تحکیم بخش و تقویت کننده گفتمان بورژوازی در سطح عمومی است. این نیز حقیقتی است که موفقیت هر رفرم ابتکاری نیروهای بورژوازی و پیروزی هر جنبش رفرمیستی تحت رهبری جریانات بورژوازی، حداقل در کوتاه مدت، به تقویت پایه های قدرتی و گفتمانی بخشی از نیروهای کمپ بورژوازی و به موازات آن، تضعیف نسبی (و نه ضرورتاً مطلق) موقعیت سیاسی - گفتمانی نیروهای سیاسی مدافع منافع کارگران و زحمتکشان راه خواهد برد. اینهمه، اما چیزی از این حقیقت نمی کاهد که هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی با بهبود شرایط زیست و قدرت ورزی آحاد کارگران و زحمتکشان، در عین حال ممکن است امکانات و فرصت های نوینی برای رشد و اعتلاء جنبش خود آگاهی، خود سامان یابی و خود مدیریت کارگران و زحمتکشان فراهم آورد. هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ممکن است که به بهبود شرایط زندگی و کار کارگران و زحمتکشان و یا به دمکراتیزه شدن بیشتر فضای سیاسی و فضای عمومی و یا هر دو راه برد. امری که در شرایط معین - و در جایی که سطح مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ظرفیت قابل توجهی برای طرح و دست یابی به مطالبات انقلابی و حتی رفرم های سطوح عالیتر را از خود نشان نمی دهد - می تواند در خدمت باروری و اعتلاء خود آگاهی، خود سامان یابی، خود مدیریت و خود رهانی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد.

اینکه چرا چپ رادیکال سنتی غالبین - و حتی در شرایطی که سطح مبارزاتی کارگران و زحمتکشان طرح و دست یابی به مطالبات انقلابی و حتی رفرم های سطوح عالیتر را اجازه نمی دهد - از در انکار و تخطئه هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی ظاهر می شود، پاسخ آسان و ساده ای دارد. این امر اساساً به ماهیت و نظام واکنشی نوع تشکل سیاسی چپ رادیکال سنتی - یعنی احزاب و گروه های سیاسی ای که خود را تجسم تمام و کمال خواست و اراده کارگران و زحمتکشان تصور و کسب قدرت دولتی به نیابت از آحاد طبقه را رسالت اصلی خود قلمداد می کنند - مربوط است. از نقطه نظر یک حزب و یا گروه سیاسی رادیکال که از یک سو خود را مظهر خواست و اراده تاریخی طبقه می نگرد و صعود خود به قدرت دولتی را مترادف پیروزی قطعی پرولتاریا بر دشمن طبقاتی تلقی می کند و از سوی دیگر ماندگاری اش بر اصول و آرمانهای انقلابی کارگران، فرصت ارضاء تمایلات قدرت طلبانه اش از طریق شریک شدن در بند و بست های سیاسی با احزاب و جریانات بورژوازی را از آن سلب می کند

بورژوازی یاری رساند. آری آنجا که چپ از علقه های انقلابی و رادیکال خود دست نمی شوید و نخبان مدافع طبقه کارگر حرص و ولع قدرت ورزی و امتیاز طلبی خود را با دخیل بستن به پیروزی های پارلمانتاریستی و چشم پوشی از اهداف بزرگ و انقلابی تسکین نمی بخشند، تقدیس انقلاب و قیام عمومی به دست مایه قدرت ورزی گردان نخبان و به هدفی در خود عروج می کند و راه را بر پاسخگویی به نیازهای اعتلاء جنبش خود باوری، خود سامان یابی، خود رهانی و خود مدیریت کارگران و زحمتکشان می بندد. با بازگفته کردن رابطه قدرتی حزب و طبقه در دستگاه فکری چپ رادیکال، اما چگونگی رویکرد چپ رادیکال به موضوع رفرم و انقلاب بویژه دگرگونی و تغییر عمده ای را شاهد خواهد بود. یا حذف کسب قدرت دولتی توسط حزب از آماج مقدم چپ رادیکال، نگاه و چگونگی برخورد چپ رادیکال به رفرم ها، تحکیمات و جنبش های رفرمیستی تحت رهبری و مدیریت بورژوازی از بنیاد دچار تحول خواهد شد و علت بسیاری از آشفته فکری ها، تناقضات و خطاهای تاکتیکی چپ رادیکال در برخورد به مقوله رفرم و انقلاب از میان برداشته خواهد شد.

تلاش حزب پیشاهنگ برای صعود از پلکان قدرت، مقتضیات و الزامات تثبیت و تقویت موقعیت هژمونیک حزب را به اصلی ترین فاکتور در برخورد به هر رفرم کوچک و بزرگ و در اتخاذ هر تاکتیک در برابر آن تبدیل می کند. با کنار نهادن ایده تسخیر قدرت دولتی توسط حزب پیشاهنگ، اما معیار چپ رادیکال برای قضاوت و داوری پیرامون یک رفرم، همانا موقعیت و ظرفیت عمومی طبقه (یعنی درجه خود آگاهی، خود باوری و خود سامان یابی در صفوف کارگران و زحمتکشان و میزان تجربه و مهارت آنها در اعمال اشکال مختلفی از خود مدیریت و خود گردانی در محل زیست و محل کار) برای فراتر رفتن از سطح هر رفرم و دست یابی به اهداف و آماج های سطوح عالیتر خواهد بود. با حرکت از موضع قدرت یابی آحاد طبقه، هر رفرم ابتکاری بورژوازی و هر تحرک و جنبش رفرمیستی تحت رهبری و هدایت نیروهای بورژوازی، آنگاه - و فقط آنگاه - در خور و شایسته تخطئه و انکار چپ رادیکال تشخیص داده می شود که کارگران و زحمتکشان حقیقتن از آگاهی، سامان یابی و توانایی تحمیل رفرم های سطوح عالیتر به بورژوازی و یا انجام تحولات انقلابی و بنیانی در مسیر ایجاد سوسیالیسم، برخوردار باشند. این حقیقتی است که موفقیت هر رفرم ابتکاری نیروهای بورژوازی و موفقیت جنبش های رفرمیستی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی منبع ایجاد انبانی از

انقلاب، توده کارگر و زحمتکش بسی میوه های شیرین و وجد آفرین فرا چنگ خواهد آورد و قدرت خود را بر خویش و بر جهانیان آشکار خواهد ساخت. این همه، اما هنوز تند کردن شعارهای انقلاب و تلاش بی وقفه برای جلو کشیدن لحظه نبرد نهایی را الزام آور نمی کند.

از این حقیقت نباید غافل بود که دوره متعارف پس از انقلاب، ضرورتن نوید بخش بسط و تحکیم دست آوردهای شرایط انقلابی نخواهد بود. فرادستی نیروهای ارتجاعی در فردای انقلاب چه بسا تارهای ضخیم تر و محکم تری از اختناق و تمامیت گزایی بر دست و پای کارگران و زحمتکشان بیافد. هم از این رو، در یک شرایط معین انجام برخی رفرم های بورژوازی چه بسا بیش از پیروزی ظاهری یک انقلاب مه آلود (و بویژه با افقی مشحون از وقوع دوزخ و فاجعه) به بلوغ خود آگاهی و خود سامان یابی کارگران و زحمتکشان و به عمومی شدن گفتمان حکومت شورایی، دمکراسی مشارکتی و سوسیالیسم مشارکتی راه برد.

بدیهی است که با وجود افق امید بخشی برای پیروزی انقلاب پرولتاریایی و حتی با وجود آمادگی برای تحمیل رفرم های جاندارتر و عمیق تر به بورژوازی، چپ رادیکال نباید از ظرفیت های مبارزاتی کارگران و زحمتکشان برای فراتر رفتن از سطح چنین رفرم هایی غافل شود. با اینهمه، چپ رادیکال نمی باید با دست آویز قرار دادن ضرورت تدارک انقلاب پرولتاریایی، در هر شرایط و موقعیتی - حتی در شرایطی که هیچ نشانی از خیزش انقلابی توده ها قابل مشاهده نیست و یا در شرایطی که چشم انداز انقلاب با غلبه قطعی نیروهای ارتجاعی تری از رژیم حاکم ترسیم می شود - تخطئه و انکار هر شکلی از رفرم های تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوازی را به سیاست رسمی و تعطیل ناپذیر خود مبدل نماید.

این حقیقتی است که رفرم های بورژوازی (حتی اگر این رفرم ها نتیجه یک خیزش انقلابی عظیم هم باشند) معمولن موجی از مشروعیت و مقبولیت عمومی را به اردوگاه بورژوازی به ارمغان می برد و بویژه موقعیت سیاسی رفرمیست های بورژوا و چپ های سوسیال - دمکرات را در برابر چپ رادیکال تقویت می کند. سود کوتاه مدت جریانات بورژوازی و رفرمیست، اما، ضرورتن نافی تاملین سود درازمدت گفتمان کارگری و سوسیالیستی نیست. در یک شرایط معین و در یک افق طولانی، چه بسا انجام و موفقیت یک رشته از رفرم های بورژوازی، به قدرت و هژمونی کارگری و به وزن و چگالی گفتمان سوسیالیستی بسی بیش از بسط اقتدار سیاسی و گسترش نفوذ گفتمان

حزب نوع مواجهه و چگونگی گزینش و چینش تاکتیک ها در هر موقعیت و در هر زمان، به سطح خود آگاهی طبقاتی کارگران و زحمتکشان، به درجه شکوفایی و فعلیت یابی توانایی های آنها در ایجاد نهاد های خود مدیریتی و خود حکومتی و به درجه آماده گی ذهنی و عملی توده ها برای بر پا داشتن دموکراسی و سوسیالیسم نوع مشارکتی بستگی خواهد داشت. برای این حزب همانطور که انقلاب به خودی خود هدف نیست، وجود شرایط انقلابی نیز ( فارق از ماهیت و خواستگاه چنین انقلابی ) در نقش تنها عامل تعیین بخش به نوع مواجهه تاکتیکی آن با حوادث انقلاب ظاهر نخواهد شد.

### رویکرد چپ رادیکال نوین به موضوع رفرم

تا آنجا که به چپ رادیکال نوین مربوط است، نفی شیفتگی و شیدایی خرد گریز چپ رادیکال سنتی به انقلاب و نفی تلاش چشم و گوش بسته برای شتاب بخشیدن به جریان هر انقلاب - بویژه انقلابی که ناچیزی نقش نیروهای ترقی خواه در آن هویدا و ثقل تعیین کننده نیروهای ارتجاعی و واپس گرا در آن آشکار باشد - بی تردید نه توصیه به رفرمیسم است و نه تداعی کننده دیدگاه و نوع برخورد و رویکرد رفرمیستها به رفرم و اصلاحات. دیدگاه و نوع رویکرد " حزب دفاع از خود رهانی کارگران " - بمثابه یک نیروی سیاسی رادیکال مدافع حکومت نوع شورایی، دموکراسی نوع مشارکتی و سوسیالیسم نوع مشارکتی - به هر نوع رفرم و اقدام اصلاح گرایانه، چه از حیث محتوی و چه از جنبه شکل و صورت، از دیدگاه و نوع رویکرد رفرمیستها به موضوع رفرم، کیفی متمایز و متفاوت است.

گفتن ندارد که برای چپ انقلابی هیچ سطحی از رفرم های بورژوازی و هیچ مدلی از مدل های لیبرال - دموکراسی و دولت رفاه ( حتی تک نمونه های دموکراسی - لیبرال در سوئد و سوئیس ) همه آنچه نیست که به حاکمیت توده ها لباس حقیقت می پوشاند و بر رنج ناشی از بهره کشی از نیروی کار، بر همه آثار از خود بیگانگی انسانها در چهارچوب روابط سرمایه داری و بر همه بی عدالتی های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی علیه کارگران و زحمتکشان پایان می بخشد. گفتن ندارد که وظیفه و رسالت نهایی چپ رادیکال جز تلاش و مساعدت برای تکوین انقلاب پرولتاریایی نیست. و باز گفتن ندارد که ایجاد حکومت نوع شورایی و دموکراسی نوع مشارکتی جز در هیئت یک انقلاب ( چه در هیئتی مسالمت جویانه و چه با سد کردن راه های مسالمت جویانه از سوی بورژوازی به شکل قهر آمیز ) قابل تعریف نیست. نکته، اما اینجاست که نه هر

بکشاند. ایجاد مانع در برابرکسب مشروعیت و محبوبیت جریانات بورژوازی، اما در جایی که چشم انداز مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ناروشن و افق صعود کارگران و توده لگد مال شده به عرصه قدرت دولتی حقیقتن دور از دسترس است، چه بسا با تحکیم قدرت ارتجاعی ترین جناح های بورژوازی بر قدرت دولتی ( هر چند بی پشتوانه حمایت مردمی و با توسل به زور و سرکوب عریان ) همراه گردد. در چنین موقعیتی تلاش برای به شکست کشاندن جریان رفرم و تمرکز آتش حمله بر روی نیروهای بورژوازی هواه خودآگاهی، قطعاً چشم انداز اعتلاء خودآگاهی، خود سامان یابی و خود مدیریتی کارگران و زحمتکشان را روشنی خواهد بخشید.

باید توجه داشت که سود و زیان طبقه و منافع قدرتی احاد کارگران و زحمتکشان، همیشه بروشنی در آئینه سود و زیان و ضعف و قدرت احزاب و گروه های سیاسی - قدرتی بورژوازی قابل تشخیص نیست. نه ضعف و افول قدرت جریانات بورژوازی ضرورتن حاوی و حامل گسترش میدان قدرت ورزی سیاسی توده کارگر و زحمتکش است و نه فراز اقبال سیاسی این یا آن حزب و جریان بورژوازی ضرورتن عامل و حامل تنگ شدن میدان قدرت ورزی سیاسی آنها. سود و زیان طبقه و منافع قدرتی احاد کارگران و زحمتکشان اساسن با سخت و صعب العبور شدن و یا سهل و هموار شدن مسیر انکشاف مبارزه طبقاتی قابل سنجش و اندازه گیری است. در این مسیر موفقیت و پیروزی یک جنبش رفرمیستی - حتی اگر با عروج قدرتی یک یا چند حزب و گروه بورژوازی هواخواه رفرم و تضعیف نسبی هژمونی نیروهای سیاسی متعلق به کمپ چپ و کارگری همراه باشد - چه بسا با کاستن از گستره فضای خفقان و سرکوب سیاسی و با فراهم آوردن برخی تسهیلات لازم برای پاگیری و رشد نهادهای جامعه مدنی و احتمالن نهاد های قدرتی بینابینی ( نهادهایی از نوع شوراهای محله و شوراهای کارخانه و سایر نهادهای خود مدیریتی پایه ای ) سخت در خدمت اعتلاء جنبش خود آگاهی و خود رهانی طبقه کارگر قرار گیرد.

با چنین نگاهی به خوب و بد انقلاب و رفرم، چپ رادیکال نوین و حزب مطبوع آن نه یکسره بر طبل انکار همه جا و همه گاه رفرم بورژوازی خواهد کوفت و نه یکسره شیفتگی به انقلاب و خیزش های انقلابی را فریاد خواهد کرد. برای این حزب، انقلاب نیز جز یک ابزار و وسیله در خدمت خود رهانی کارگران و زحمتکشان از قید و زنجیر برده گی سرمایه داری و ازخود بیگانگی ناشی از وجود این قل و زنجیرها نیست. در نگاه این

( کاری که چپ رفرمیست بدان همت می گمارد ) طبیعتن هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی ای که موقعیت سیاسی - گفتمانی احزاب بورژوازی و دشمنان سیاسی آنرا تحکیم و تقویت نمایند، جز به انکار و تخطئه نمی تواند پاسخ بگیرد. برای چنین حزب و گروه سیاسی، هر رفرم و هر جنبش رفرمیستی که به فرادستی دشمنان طبقاتی و رقبای سیاسی آن در معادلات قدرتی راه برد، آشکارا افق دست یابی به هدف مقدم آن، یعنی کسب قدرت سیاسی را، به عقب می برد.

چنین حزبی البته ممکن است که در شرایط معین با یک رفرم و یا جنبش رفرمیستی از در توافق و همراهی در آید. چنین توافق و همراهی، اما اگر از یک رویکرد رفرمیستی نشان نداشته باشد، قطعن باید با سود بیشتر برای حزب کارگری و سود کمتر ( اگر نه زیان آشکار ) برای احزاب بورژوازی همراه باشد. به تعبیر بهتر باید بر تامين هژمونی و فرادستی چپ رادیکال معطوف باشد و شانس حزب کارگری و چپ انقلابی برای کسب قدرت دولتی را در برابر رقبا و دشمنان طبقاتی آن تقویت نماید. حال اگر یک رشته رفرم و یا یک جنبش رفرمیستی همراه با ایجاد گشایش های بزرگ و کوچک در زندگی مردم و حتی سهل و آسانتر کردن شرایط برای بسط خود آگاهی و خود سامان یابی در صفوف کارگران و زحمتکشان، به ایجاد مشروعیت و محبوبیت برای این یا آن حزب بورژوازی راه برد و پایه های قدرتی و نفوذ هژمونیک آن را در برابر حزب کارگری و چپ رادیکال تقویت نماید، چپ رادیکال منطقن انکار و تخطئه چنین رفرم و جنبش رفرمیستی را قابل تأمل نخواهد یافت.

با حرکت از منافع قدرتی طبقه ( و نه حزب ) اما نفع و زیان جبهه سیاسی - گفتمانی پرولتاریا، صرفا با سود و زیان قدرتی احزاب و گروه های سیاسی کارگری مدعی قدرت مترادف نیست. در شرایط معین و در موقعیتی که درجه آگاهی، حد سازمان یابی و سطح مبارزاتی جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان فراتر رفتن از رفرم ها را میسر نمی سازد، موفقیت یک رفرم ابتکاری بورژوازی و پیروزی یک جنبش رفرمیستی تحت رهبری و هدایت جریانات بورژوازی نیز - حتی برغم تقویت موضع سیاسی گفتمانی بخشی از جریانات بورژوازی - چه بسا نفع قابل توجهی برای جبهه سیاسی - گفتمانی پرولتاریا به ارمغان بیاورد. در چنین شرایطی تلاش برای به شکست کشاندن رفرم ها و جنبش های رفرمیستی تحت هدایت و رهبری جریانات بورژوازی، چه بسا تلاش ها و تحرکات برخی از جریانات بورژوازی برای کسب مشروعیت و محبوبیت عمومی و عروج به قدرت دولتی با پشتوانه حمایت عمومی را، به شکست

سرمایه داری، جز از راه توهم زایی به جریانات بورژوایی و جز از راه دشمنی و خصومت ورزی گاه و بیگاه به انقلاب و مدافعین تحولات انقلابی، ممکن نمی شود. مشکل آنجاست که در چهارچوب خط و مشی رفرمیستی، چه زود و چه دیر، خواست فراچنگ آوردن قدرت دولتی و حضور در قدرت (حتی به شکل محدود و در هیئت زائده جریانات بورژوایی) به اهرمی قدرتمند و عاملی موثر در جهت تغییر و تفسیر میانی برنامه ای، حک و اصلاح مفاد برنامه و آئین نامه ای و شکل و صورت دادن به راهبردها و راهکارهای بزرگ و کوچک در مسیر دوری از سوسیالیسم و در مسیر لغزش به اردوگاه مشاطه گران سرمایه داری تبدیل شده و نقش تعیین کننده ای در عقب نشینی گام به گام رفرمیست ها از اهداف و آماج های سوسیالیستی بازی می کند. رفرمیستها بازی قدرت را با داعیه دفاع از سوسیالیسم آغاز می کنند. فرجام این بازی، اما غالباً جز با دل خوش داشتن چپ رفرمیست به ایستادن در چپ هر راستی (هر چند راست) رقم نمی خورد.

چپ رادیکال نوین و "حزب رفاع از خود رهایی کارگران"، اما سودای کسب قدرت دولتی را در سر ندارد و حسرت ورود به باشگاه بزرگان و نخبان عرصه سیاست، منبع باز تعریف گاه و بیگاه اصول و میانی ناظر بر راهبردها و راهکارهای سیاسی آن نیست. در چهارچوب دستگاه فکری چپ رادیکال نوین، عدم تخطئه و تأیید این یا آن رفرم بورژوایی در بستر کشش و تمایلات قدرت خواهانه به نیرویی توقف ناپذیر در راستای تغییر جهت گیری های استراتژیک آن و پس زدن اهداف و آرمانهای بزرگ انقلابی آن فرا نمی رود. عدم تخطئه و تأیید این یا آن رفرم بورژوایی، نه ضرورتاً توهم پراکنی نسبت به راهکارهای بورژوایی برای حل و فصل معضلات جامعه را به چپ رادیکال نوین تحمیل خواهد کرد و نه بند و بست قدرتی آن با جریانات بورژوایی را اجتناب ناپذیر.

چپ رادیکال نوین حتی آنجا که پیروزی یک جنبش رفرمیستی و یا اقدام جریانات بورژوایی به یک رشته از رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه را برای بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان و انکشاف بهتر و سریع تر مبارزه طبقاتی مثبت ارزیابی می کند، خود را ملزم به حمایت از جریانات بورژوایی، توهم پراکنی نسبت به اهداف و نتایج رفرم های ممکن در چهارچوب سرمایه داری و بویژه اقدام به ائتلاف معطوف به آلترناتیو قدرتی با جریانات بورژوایی و دست شستن از اهداف و آماج های اصلی خود نمی یابد. این درست است که ارزیابی مثبت چپ رادیکال نوین از رفرم ها و جنبش های رفرمیستی در چشم انداز خود می

زمینه های عینی فراتر رفتن از این یا آن رشته رفرم بورژوایی فراهم است، از در انکار هر گونه رادیکالیسم و انقلابی گری ظاهر می شود و اهداف و آماج های انقلابی را سترون و رویاء گونه می پندارد. مشکل رفرمیست ها تنها این نیست که انقلاب را ضرورتاً با استیلائی دیکتاتوری و محو ارزشهای دمکراتیک و حقوق و آزادیهای فردی تداعی می کنند.

مشکل بزرگ تر رفرمیست ها، اما آنستکه دیدگاه و ارزیابی آنها از چشم انداز رفرم و انقلاب، در چهارچوب هدف مقدم آنها، یعنی کسب قدرت دولتی - و یا شریک شدن در آن - جسم و جان می گیرد و به راهبرد و راهکار سیاسی تبدیل می شود. مشکل آنجاست که دیدگاه و ارزیابی رفرمیست ها از چشم انداز رفرم و انقلاب (چه ارزیابی خوشبینانه و اغراق آمیز آنها از چشم انداز رفرم و اقدامات اصلاح گرایانه و چه چشم فرو بستن شان بر ظرفیت های بی بدیل انقلاب برای پایان بخشی بر نارواییهای و پلشتی های سرمایه داری و بنیاد نهادن خشتهای آغازین سوسیالیسم) با گذشتن از منشور قدرت خواهی و قدرت طلبی حزبی، به هویت، به افق سیاسی، به میانی و اصول ناظر بر ترسیم صف دوستان و دشمنان و به اصول و شالوده های ناظر بر راهکارهای سیاسی آنها، معنا و چهره دیگری می بخشد. مشکل آنجاست که خط و مشی رفرمیستی، در گردونه سهم خواهی قدرتی و در کشاکش زورآزمایی برای بالا رفتن از پلکان جادویی قدرت دولتی، به نیرویی قدرتمند برای دست شستن چپ رفرمیست از آرمانهای برابر طلبانه و سوسیالیستی و به عاملی برای نزدیکی به جریانات بورژوایی و دوری از صف مدافعین منافع کارگران و زحمتکشان و رزمندگان راه آزادی و سوسیالیسم تبدیل می شود.

همانطور که در دستان چپ رادیکال مدعی قدرت دولتی، ایده انقلاب در سایه نیازها و الزامات صعود حزب از پلکان قدرت دولتی مسخ می شود و گاه به نحو تراژیک و غیر قابل باوری به اهرم دفاع از ارتجاع و عقب مانده گی و بنیادگرایی تبدیل می شود، رفرم نیز در دستان چپ رفرمیست و در تلاش برای ورود و ماندگاری در حریم قدرت دولتی، از مبداء و منبع مشروعیت خویش فاصله گرفته و به حجتی برای بند و بست سیاسی با جریانات بورژوایی، مشاطه گری سرمایه داری و حتی دشمنی ورزی آشکار و پنهان با انقلاب و نیروهای انقلابی مدافع سوسیالیسم تبدیل می شود. مشکل آنجاست که در چهارچوب خط و مشی رفرمیستی، پاسخگویی به نیازها و الزامات فراچنگ آوردن قدرت دولتی جز از راه درز گرفتن اهداف و آماج های بزرگتر، جز از طریق تن سپاری به حقارت مشاطه گری

انقلابی بخودی خود راه را بر تحقق خواست و اراده کارگران و زحمتکشان هموار می کند و نه هر رشته رفرم و جنبش رفرمیستی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوایی به خودی خود این راه را سنگلاخی و غیر قابل عبور.

با تأیید رشته ای از رفرم های بورژوایی، با اعتراف به راهگشائیهای بزرگ و کوچک جنبش های رفرمیستی و با ترک عادت انکار و تخطئه هر رفرم و اقدام اصلاح گرایانه ی تحت حمایت و هدایت جریانات بورژوایی اما، چپ رادیکال ضرورتاً خود را در سیلاب رفرمیسم نخواهد یافت. چپ رادیکال نوین، همیشه انقلاب پیشرو (انقلاب پیشرو، انقلابی است که در دوره متعارف متعاقب پیروزی انقلاب، شرایط زندگی و شرایط مبارزه برای کارگران و زحمتکشان در مقایسه با دوره قبل از انقلاب به نحو قابل توجهی بهبود یافته و یا حداقل با سختی و مشکلات بیشتری همراه نگردد) را به هر رشته از رفرم و اقدام اصلاح گرایانه بورژوایی و رفرم های عمیق تر و گسترده تر را به رفرم هایی با شعاع و عمق محدود، ترجیح می دهد. چپ رادیکال نوین در حقیقت، رفرم را نه بمتابه هدفی در خود (همچون چپ رفرمیست)، که رفرم را برای پیشروی بسوی تحول انقلابی و برای تسریع و تسهیل در امر بنای آلترناتیو قدرتی - اقتصادی خود طلب می کند.

تمایز چپ رادیکال نوین و چپ رفرمیست در نوع نگاه و در نزدیکی و برخورد به رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه در چهارچوب سرمایه داری، اما به همین جا به پایان نمی رسد. گسست از ایده تسخیر قدرت دولتی توسط حزب، سمتگیری استراتژیک در جهت نفی همه اشکال حکومت مبتنی بر اقتدار و سیادت نخبان و تلاش موثر و آگاهانه برای پی ریزی خود حکومتی توده ها، بویژه نحوه رویکرد و نوع برخورد چپ رادیکال نوین به رفرم های ممکن در چهارچوب سرمایه داری را از رویکرد و نوع برخورد رفرمیست ها متمایز می سازد.

رفرمیست ها، البته هیچ تعلق خاطری به انقلاب ندارند و راه پیشرفت جامعه را، به حرکت در مسیر تنگ رفرم و اصلاح محدود می بینند. با اینهمه، بی مهری و عدم استقبال از تحولات انقلابی و ترسیم چشم انداز غیر واقعی از امکان رفرم در چهارچوب سرمایه داری، ریشه همه سستی و تذبذب سیاسی و بنیاد بی ایمانی رفرمیست ها به قدرت توده ها را، خوب نمی نمایند. مشکل بزرگ چپ رفرمیست تنها این نیست که به این یا آن رفرم بزرگ و کوچک دخیل می بندد و بر راهگشائیهای بزرگ حرکت انقلابی چشم فرو می بندد. ضعف و نارسایی مشی رفرمیستی تنها این نیست که حتی آنجا که

محدود است.

خلاصه کنم؛ اجتناب از وارد شدن به میدان بازی قدرت دولتی و ماندن بر سکوی اپوزیسیون همه اشکال حکومت نخبگان، سبب خواهد شد که ارزیابی مثبت چپ رادیکال نوین از این یا آن رفرم بورژوازی هیچگاه به عاملی در جهت دست شستن آن از اهداف و آرمانهای انقلابی و گام گذاشتن در سراسر رفرمیسم (خطری که در همه حال چپ رادیکال سنتی مدعی قدرت دولتی را نیز تهدید می کند) راه نبرد. با نفی و انکار همه اشکال حکومت نخبگان و اجتناب از وارد شدن در هر بند و بست معطوف به الترناتیو قدرتی با جریانات بورژوازی، چپ رادیکال نوین دلیلی برای توهم پراکنی پیرامون رفرم های ممکن در چهارچوب سرمایه داری، انگیزه ای برای درز گرفتن اهداف و آماج های انقلابی خود و حتی برای مشاطه گری چهره جریانات بورژوازی نخواهد داشت. با کنار نهادن تسخیر قدرت دولتی توسط حزب از اهداف و آماج های آن، چپ رادیکال نوین قادر است ضمن ارائه ارزیابی مثبت احتمالی از این یا آن رفرم و اقدام اصلاحی بورژوازی و ترک عادت انکار، سیاه نمایی و تخطئه بی حساب و کتاب همه رفرم ها و اقدام اصلاح گرایانه بورژوازی، بر پابندی به اهداف و آماج های انقلابی خود و بر خط و مشی رادیکال خود پای فشارد و از توهم آفرینی نسبت به سرمایه داری و جریانات بورژوازی اجتناب ورزد. در این چهارچوب، در شرایط معین چه بسا جریانات بورژوازی حامی و هادی برخی از رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه بورژوازی هدف اصلی حمله افشاگرانه و تخریبی چپ رادیکال نوین قرار نگیرند. در این چهارچوب، در شرایط معین چه بسا چپ رادیکال نوین در مسیر شکست یک پروژه اصلاح گرایانه تحت هدایت این یا آن جریان بورژوازی (و در حقیقت کمک و مساعدت به ارتجاعی ترین بخش های بورژوازی) گام بر ندارد. با اینهمه چپ رادیکال نوین بی تردید هیچگاه در راه توهم آفرینی نسبت به جریانات بورژوازی حامی و هادی رفرم گام بر نخواهد داشت و در هیچ فرصتی از افشاء و آشکار نمایی محدودیت ها و اهداف نهایی این جریانات و از افشاء محدودیت های هر طرح و پروژه رفرمیستی غفلت نخواهند ورزید.

**اسماعیل سپهر - گرایش سوسیالیسم مشارکتی**

Ismailsepehr@yahoo.com

ها و اقدامات اصلاح گرایانه جریانات بورژوازی در قدرت مربوط می شود - حتی اگر چنین رفرم هایی با عمق و گسترده گی قابل توجه هم همراه باشد و احزاب و جریانات بورژوازی مبتکر و مجری چنین رفرم هایی از دل یک انقلاب سیاسی به قدرت رسیده باشند - انتخاب چپ رادیکال نوین در مواجهه با چنین رفرم هایی جز در قالب شکلی از ائتلاف منفی قابل تصور نیست. در مواجهه با چنین رفرم ها و اقدامات اصلاح گرایانه ای، با فرض نا پیدایی نشانه های یک انقلاب نوین و با فرض فقدان شرایط لازم برای تحمیل رفرم های عمیق تر و گسترده تر به بورژوازی نیز، ارزیابی مثبت چپ رادیکال نوین از چنین رفرم هایی نمی تواند با گام ها و اقداماتی فراتر از عدم انکار و تخطئه و سیاه نمایی این رفرم ها و همگامی صرف در سطح ائتلاف منفی، پاسخ بگیرد. چپ رادیکال نوین به لحاظ اصولی هیچگاه با جریانات سیاسی در قدرت وارد ائتلاف مثبت نخواهد شد و از آثار ویرانگر مترتب بر دخول در میدان مغناطیسی حریم قدرت دولتی متاثر نخواهد شد.

عدول از پرنسپ ها و اصولیت های حداقلی در ائتلاف ها و اعلام حمایت و پشتیبانی از برخی نیروهای بورژوازی، اگرچه ممکن است که در شرایط معین خطر تحقق بدترین سناریو های سیاسی را کاهش داده و یا منفی سازد و در مقابل انتخاب های فاجعه بار مختلف، امکان تحقق شق کم خطر تری را ممکن سازد، اما از موضع دست یابی به آماج های اساسی چپ رادیکال نوین و در چهارچوب استراتژی عمومی آن، کاملاً غیر قابل دفاع بنظر می رسد. رسالت و وظیفه اصلی چپ رادیکال نوین کمک به جلوگیری از تحقق فاجعه بارترین سناریو های سیاسی و هموار کردن راه برای تحقق شقوق کم خطر تر نیست. تلاش و مبارزه چپ رادیکال نوین، دست یابی به خود حکومتی توده ای، بنای دموکراسی مشارکتی، ایجاد سوسیالیسم مشارکتی و در کل بنای نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی سراسر نوینی را هدف خود دارد. چپ رادیکال نوین بی تردید نه با زرگری خواندن و وارونه جلوه دادن صحنه جنگ و نه با چشم فرو بستن به عواقب تحقق بدترین سناریوها و برداشتن گامهای نسنجیده سیاسی، تحقق بدترین سناریوها را تسهیل نخواهد کرد. چپ رادیکال نوین، اما نمی تواند همه دستمایه سیاسی خود و همه اهداف و آماج های بزرگ خود را قربانی حضور فعال در جنگ بین دشمن بد و بدتر کند. چهارچوب تعهد و حدود نقش آفرینی چپ رادیکال نوین در جلوگیری از وقوع بدترین سناریوها سیاسی و در جنگ بین دشمن بد و بدتر، در همه حال به مخدوش نشدن و به حاشیه رانده نشدن اهداف و آماج های اساسی آن و به پیشرفت عمومی در راه ایجاد خود حکومتی کارگران و زحمتکشان و سوسیالیسم نوع مشارکتی مشروط و

تواند با نوعی از همگامی و نوعی از ائتلاف چپ رادیکال نوین با جریانات بورژوازی حامی و هدایت گر این رفرم ها و جنبش های رفرمیستی همراه گردد. چنین ائتلافی، اما نه ائتلافی معطوف به کسب و حفظ قدرت دولتی، نه ائتلافی بر سر شکلی از آلت رناتیو قدرتی، نه ائتلافی در راستای ایجاد و استحکام شکلی از نظام حکومتی مبتنی بر اقتدار نخبگان و نه ائتلافی مبتنی بر درز گرفتن و پنهان داشتن اختلافات بزرگ و کوچک، نه ائتلافی مشاطه گرایانه و معطوف به سکوت در برابر همه ناراستیها، ناپداری ها و نامردمی های بورژوازی و چهره آرائیهای حقارت آمیز این یا آن جریان بورژوازی، که ائتلافی به وجه غالب منفی و معطوف به خواست های سلبی، ائتلافی تماماً ضد قدرتی و ضد حکومتی و ائتلافی در راستای تضعیف توان، نیرو و اقتدار دولتی است.

در منطق سیاسی احزاب مدعی قدرت دولتی (چه احزاب و جریانات متعلق به چپ رفرمیست و چه احزاب و گروه های کمپ چپ رادیکال سنتی) ارزیابی مثبت از این یا آن رفرم و جنبش رفرمیستی نمی تواند با نوعی از حمایت سیاسی (مثلاً حمایت انتقادی) از جریانات بورژوازی حامی و هادی رفرم ها و جنبش های رفرمیستی همراه نباشد. بعلاوه در نگاه آنها چنین ارزیابی مثبتی در نتیجه منطقی خود نمی تواند با وجود تمایل سیاسی برای شکلی از ائتلاف قدرتی (ائتلافی معطوف به یک الترناتیو قدرتی معین) و ائتلافی معطوف به کسب قدرت سیاسی همراه نباشد. در دستگاه فکری جریانات سیاسی چپ مدعی قدرت دولتی، همانطور که مخالفت سیاسی با راهبردها و راهکارهای سیاسی یک جریان بورژوازی منعکس کننده وجهی از تلاش آن در راستای کسب قدرت دولتی است، ارزیابی مثبت از یک راهبرد و راهکار سیاسی مورد حمایت و هدایت جریانات بورژوازی نیز باید بازتاب دهنده وجه دیگری از مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و نشانگر وجود تمایل واقعی برای ائتلاف ها و اتحاد های رسمی و معطوف به کسب قدرت دولتی باشد. چپ رادیکال نوین، اما در راستای تعهد تام و تمام به ایجاد خود حکومتی توده ها، به لحاظ اصولی هرگونه شرکت در دولت های بورژوازی - و اساساً شرکت حزبی، سازمانی در هر دولتی - را مردود می شمارد. هم از اینرو ارزیابی مثبت چپ رادیکال نوین از هیچ سطحی از رفرم های ابتکاری و تحت حمایت جریانات بورژوازی در قدرت، موجبی برای بند وبست قدرتی چپ رادیکال نوین با این جریانات بورژوازی و پذیرش شرکت در قدرت دولتی و یا تن سپردن به سطحی از ائتلاف مثبت با جریانات بورژوازی و خرده بورژوازی شریک در قدرت دولتی نخواهد شد. تا آنجا که به رفرم



## حزب ابزار برافروختن اخگر (۱)

### به شعله:

#### در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیسم خرده بورژوازی

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد.

آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوازی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.»<sup>(۳)</sup> کارل مارکس و فردریش انگلس

#### مقدمه

به راستی پرسیدنی است که چرا دولت های سرمایه داری، بسیاری از اقدامات علیه خود را تا حدودی تحمل می کنند- حتی گاهی انتشار مقالات و ترجمه های دیدگاه های کمونیست ها مانند کارل مارکس و انگلس را اجازه می دهند؛ سخنان ضد سرمایه داری سندیکالیست های چپ را گوش داده و تحمل می کنند؛ تشکل ها و انجمن های علنی و عمومی را حتی تحت فشار می پذیرند. اما، هرگز از در آشتی یا تشکیلاتی مخفی از نوع لنینیستی آن بر نمی آیند؟ چرا در مورد حزب و تشکیلات مخفی کارگری حساسیت نشان داده و تمام ابزار سرکوب خود را در جهت خاموش کردن آن در نطفه به کار می گیرند؟ وحشت دستگاه اطلاعاتی، نظامی و قضایی یک نظام سرمایه داری، به ویژه از نوع اختلاف آمیز آن، قابل درک است. زیرا یک گروه کوچک متعهد، جدی و مخفی، مجهز به برنامه برای رهایی طبقه کارگر و مصمم برای دخالتگری در درون جنبش کارگری در راستای تدارک کارگران برای، به قول مانیفست، «سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا»، از هر عنصر دیگری برای دولت سرمایه داری خطرناک تر است. زیرا دولت سرمایه داری نیک می داند که عقاید کمونیستی و سوسیالیستی بدون حزب پر نفوذ سیاسی، نهایتاً بی تأثیر بوده و در سطح تبلیغاتی باقی می ماند. دستگاه سرکوب نظام سرمایه داری می تواند جلوی

نامعلوم دانسته که از بستر تحولات جبری در درون جنبش کارگری پدید می آید. برخی از عناصر این طیف زیر فشارهای ناشی از اختلاف و سرکوب، شعارها و شیوه عملکرد تشکیلاتی خود را تغییر داده و خود را به اصطلاح «منطبق با وضعیت موجود» می کنند. گرچه آنان به ظاهر به عنوان مدافعان کارگران نمایان می گردند و از حقوق صنفی آنان حمایت می کنند؛ اما دچار لغزش فرصت طلبانه شده و افق فعالیت خود را در درون نظام سرمایه داری می بینند (سندیکالیست های راست)<sup>(۴)</sup>. بخشی دیگر از همین دسته برای متمایز نشان دادن خود از گرایش های سندیکالیستی راست، دست به طرح شعارهای به اصطلاح «رادیکال» و «ضد سرمایه داری» زده و

ضدیت خود با تشکیلات حزب پیشتاز انقلابی را با نقد به نظریات تحریف شده از مواضع حزب لنینیستی، به نمایش می گذارند. این عده خود را از یک سو فرای گرایش های سندیکالیستی، و از سوی دیگر فرای احزاب سنتی پنداشته و در واقع خود به فرقه ای ضد حزب لنینیستی مبدل گشته اند (سندیکالیست های چپ، آنارشیزم ها و برخی از آنارکو سندیکالیست ها)<sup>(۵)</sup>

طیف دوم؛ احزابی هستند که دچار انحراف قیم مآبانه شده و حزب و سازمان «کارگری» و «کمونیستی» خود را جدا از طبقه کارگر نقداً ساخته و از کارگران می خواهند که برای حل معضلات خود به آن ها بپیوندند (احزاب چپ سنتی)<sup>(۶)</sup>. این دسته با سوء استفاده از تئوری لنینیستی و برداشت غیر واقعی و غیر اصولی از حزب لنینیستی؛ به ایجاد احزاب بورکراتیک، فرقه گرایانه و بی ارتباط با جنبش کارگری دست زده، و به شکل دیگری راه ساختن حزب پیشتاز کارگری را مسدود کرده اند. این طیف نیز به همان شکلی که گرایش ضد «تجزیه گرای» به تدارک حزب پیشتاز کارگری لطمه می زند، و با ایجاد سکت های بورکراتیک با نام «کارگری» و «کمونیستی»، در مقابل ساختن حزب پیشتاز کارگری قرار گرفته است.

گرچه این دو طیف به ظاهر در مقابل یک دیگر قرار گرفته اند، اما وجه مشترکی با هم دارند: ضدیت شان علیه حزب پیشتاز کارگری. اولی با الگو قرار دادن طیف دوم به عنوان حزب لنینیستی و چند نقل قول از «چه باید کرد» دوره لنین (آگاهی از بیرون به درون طبقه)، حزب پیشتاز کارگری را در کل مردود اعلام می دارد؛ و دومی با متهم کردن طیف اول به نپیوستن به احزاب خود ساخته شان، آن ها را تحت فشار سیاسی قرار می دهد.

برای نقد به این انحرافات، بهتر است در ابتدا با بررسی تحریفات نظر لنین در «چه باید کرد» آغاز کرد؛ سپس به ریشه های تاریخی حزب از دیدگاه مارکس و انگلس؛ و به دنبال آن به زمینه های تئوریک حزب پیشتاز

اخر ها را بگیرد؛ شعله ها را نهایتاً خاموش کند؛ اما «مشعل کارگری» را نمی تواند تحت کنترل قرار دهد؛ زیرا وجود مشعل کارگری، اخگرها را شعله ور کرده و شعله ها را دانماً برافروخته نگاه می دارد. «مشعل کارگری» می تواند تاریکی ها را روشن کند. پرده از ایدئولوژی کاذب بورژوازی و خرده بورژوازی بر دارد. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری تلویحاً به جامعه اعلام می کند: کتاب کمونیستی انتشار دهید! شعار ضد سرمایه داری بدهید! سندیکا، اتحادیه و احزاب بزرگ بسازید! اما، تدارک ایجاد حزب پیشتاز مخفی برای تدارک سرنگونی سیادت دولت سرمایه داری، هرگز!

مارکس و انگلس جوان در نخستین اثر رسمی خود «مانیفست کمونیست»، آشتی ناپذیری سرمایه داری و کارگران را به درستی تشخیص داده و به تمام کارگران جهان گوشزد کردند که: «هدف فوری و فوری کمونیست ها، متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی به وسیله پرولتاریا... است و از «پرولتاریا سازمان یافته» به مثابه تنها نیرو برای رشد نیروهای مولده (رفاه اقتصادی) سخن به میان آوردند. مارکس و انگلس تا آخر حیات خود به این موضوع پایبند ماندند. به سخن دیگر آنان با صدای رسا اعلام داشتند که تا سیادت سرمایه داری از میان برداشته نشود؛ هیچ امیدی به رشد نیروهای مولده نیست و در نتیجه هیچ امیدی به دمکراسی و آزادی واقعی نخواهد بود. به زعم مارکس و انگلس چه کسانی این اقدام را باید تدارک ببینند: کمونیست ها یا متشکل کردن «پرولتاریا سازمان یافته». این جملات ساده، اساس نظریات مارکسیستی در دو قرن پیش بوده است. انقلاب اکتبر 1917 در روسیه متکی بر نظریات این دو جوان کمونیست تحقق یافت. مسیر آتی انقلاب ایران نیز متکی بر همین جملات ساده پی ریزی خواهد شد.

اما ضدیت با حزب پیشتاز کارگری تنها محدود به دولت سرمایه داری نمی شود. متأسفانه در درون خود جنبش کارگری گرایش های ضد حزب پیشتاز کارگری، پرورش می یابند که با وجود ضدیت شان با نظام سرمایه داری، دچار انحراف شده و راه ساختن تشکیلات حزب پیشتاز کارگری را به شکل دیگری مسدود می کنند. بدیهی است که در غیاب یک سازمان سراسری آگاه کارگری سوسیالیستی، این قبیل انحرافات در خود جنبش کارگری نیز به وجود می آیند. انحرافات ضد حزب پیشتاز کارگری، عموماً به شکل دو طیف (که در مقابل یک دیگر قرار گرفته؛ اما عملاً دو روی یک سکه هستند)، پدید می آید. سکه دو سویه ای به نام «رادیکالیسم خرده بورژوازی».

طیف اول، کسانی هستند که روند حزب سازی را موکول به یک آینده بسیار دور و

کارگری و اصول عمومی آن پرداخت؛ و در انتها این که اکنون چه باید کرد؟ بخش اول: افسانه «چه باید کرد» و مسأله آگاهی «از بیرون به درون طبقه» ادعاهایی که مخالفان و مدافعان دروغین حزب پیشتاز کارگری (حزب لنینیستی) نسبت به «چه باید کرد» و نظریات لنین طرح می کنند، از قرار زیر است:

1- حزب پیشتاز عموماً متشکل از «روشنفکران» است. زیرا این حزب معتقد است که کارگران، خودشان قادر به تکامل آگاهی سوسیالیستی نمی باشند. آگاهی سوسیالیستی الزاماً باید همیشه به وسیله روشنفکران بورژوا به درون جنبش کارگری وارد گردد.

2- حزب پیشتاز متشکل از عده ای «انقلابیون حرفه ای» در تمایز با احزاب توده ای کارگری است.

3- حزب پیشتاز هرگونه حرکت خودبه-خودی کارگران را مردود می داند و همواره از «انقلاب» سازمان یافته شده سخن به میان می آورد.

4- حزب پیشتاز دموکراتیک نیست و دارای سلسله مراتب بورکراتیک است (کمیتة مرکزی، رهبری، کنگره و اقلیت و اکثریت)، و به ساختار «شورایی» اعتقاد ندارد.

در این بخش کوشش می شود که به نکات بالا که در اغلب نوشته های مخالفان حزب لنینیستی (سندیکالیست های چپ و راست) و مدافعان دروغین حزب لنینیستی (احزاب سنتی) مطرح می گردد، پاسخ داده شود:

نقش روشنفکران و آگاهی از بیرون به درون طبقه

پیش از برخورد به این موضوع، باید بر یک نکته مهم انگشت گذاشت و آن این که به غیر از جزوه «چه باید کرد» (1902)، در هیچ نوشتار و گفتار دیگری از لنین (چه پیش و چه پس از نگاشتن این جزوه) اشاره ای به این موضوع نشده است. پرسیدنی است که چرا مخالفان (و مدافعان دروغین) لنین، تنها به این نوشته اشاره می کنند؟ برای نمونه چنان چه پس از نوشتن جزوه در سال 1902، لنین صحبت دیگری کرده باشد، آیا جا ندارد که اشاره شود: «موضع لنین در سال 1902 چنین بوده، اما پیش و پس از این جزوه موضع دیگری داشته است!»؟ چنان چه انگیزه دیگری در کار نباشد، چرا این گونه مغرضانه صرفاً بر روی این جزوه تأکید می گردد و نه سیر تحولات نظری لنین در مورد «حزب پیشتاز کارگری»؟ از مخالفان (و مدافعان دروغین) نظریه حزب لنینیستی، درخواست می شود که به یک مورد دیگر از این طرز تفکر لنین استناد کنند.

واقعیت این است که نظریه منعکس شده در «چه باید کرد»، ابتدا از سوی «ویکتور آدلر» در برنامه «هاینفلد» سوسیال دموکراسی اتریش، و سپس به وسیله «کارل کائوتسکی» مطرح شد. این نظریه، مفهوم اساسی نظریه سازماندهی در «بین الملل دوم» بوده است. برای آشنایی با این نظریه دو نقل قول از مقالات کائوتسکی در زیر آورده می شود:

«چنان چه سوسیالیزم نخواهد ساده نگر و از لحاظ سیاسی بی تأثیر باشد، بایستی مناسبات اجتماعی با کلیه مسائل پیچیده آن درک شود... بنابراین پرولتاریا نمی تواند نزد خود سوسیالیزم زنده ای بسازد. این سوسیالیزم باید به وسیله اندیشمندی که مجهز به کلیه ابزار علمی بورژوایی، نقطه نظری پرولتاریا اتخاذ می کند و از این نقطه نظر بینش اجتماعی پرولتاریا را گسترش می دهند، برای این طبقه آورده شود. چنان که اکثر این افراد برخاسته از بورژوازی بوده اند که جنبش ناآگاه پرولتاریا را به یک جنبش آگاه و مستقل تبدیل کرده، و بالأخره به این ترتیب سوسیال دموکراسی را مهیا و پی ریزی کرده اند» (17 آوریل 1901)

مضاف بر این، وی در مقاله ای دیگر چنین نوشت:

«بنابراین آگاهی سوسیالیستی آن است که از خارج وارد مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد، و نه چیزی که به صورت نطفه ای از خود این مبارزه طبقاتی رشد کرده باشد»<sup>(7)</sup>

در این جا باید تذکر داد که مارکسیست های آن دوره، کارل کائوتسکی را به عنوان «پاپ» تئوری های سوسیالیستی می شناختند. به حق، او سهم بزرگی در تکامل تئوری های مارکسیستی ایفا کرده بود. او سر دبیر نشریه تئوریک حزب سوسیال دموکرات آلمان، «زمان نو» و همچنین نویسنده کتاب معتبری تحت عنوان «دکترین کارل مارکس» (خلاصه ای از جلد اول «سرمایه») بود. این کتاب نهایتاً به 18 زبان مختلف ترجمه شد. بدیهی است که لنین جوان نیز تحت تأثیر عقاید او قرار داشت. او پس از مطالعه موضع کائوتسکی در این مورد، عملاً همان نظریات کائوتسکی را در «چه باید کرد» بیان کرد:

«ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصراً می تواند آگاهی تری-یونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، برضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. اما آموزش سوسیالیزم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیزم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بورژوازی بودند»<sup>(8)</sup>

این جمله، کلاً «گناهی» است که لنین به آن مرتکب شده!

اما باید در ضمن، توضیح داده شود که استدلال کائوتسکی در طرح این موضوع چه بوده که مورد تأیید لنین جوان نیز قرار گرفته بود. در آن دوره در حزب سوسیال دموکرات آلمان، گرایش راستگرایی وجود داشت که «برنامه آرفورت» و «مارکسیزم را مردود اعلام می کرد. بنیان گذار این مشی راستگرا، «ادوارد برنشتاین» بود. وی تحت تأثیر عقاید «فابین» های بریتانیا و گرایش های طبقه متوسط به خصوص «لیبرال های نوین» انگلستان، به تجدیدنظر طلبی مارکسیزم دست زد. برنشتاین بر این اعتقاد بود که حزب سوسیال دموکرات آلمان می بایستی حزبی فرمیستی، با جهت گیری به سوی جلب آرای عمومی، باشد. به نظر وی حزب و اتحادیه های کارگری وابسته به آن، بایستی صرفاً در حرف انقلابی باشند. زیرا که رشد اقتصادی آلمان و تکامل اجتماعی و سیاسی، و در نتیجه ظهور لیبرالیزم طبقه متوسط، از یک آشنی طبقاتی بین آن طبقه و طبقه کارگر و فراروئیدن به سوسیالیزم از طریق مسالمت آمیز، حکایت می کند. او اعتقاد داشت که زمان عقاید انقلابی سر آمده است و باید در تئوری های مارکسیستی و مارکسیزم تجدید نظر کرد. او جنبش کارگری را مترادف با رفرم (اصلاح طلبی) و انقلاب را مترادف با تئوری، معرفی کرد. او بیان می کرد: «جنبش همه چیز و هدف هیچ» (یعنی امروز رفرم همه چیز است و فردا انقلاب).

در پاسخ به «تئوری» برنشتاین، کائوتسکی، نماینده جناح رادیکال حزب، نقل قول بالا را بیان کرد؛ مبنی بر این که جنبش کارگری باید تئوری انقلابی داشته باشد و آن تئوری از درون جنبش ظاهر نمی گردد و باید از بیرون به وسیله «روشنفکران بورژوا» وارد جنبش کارگری گردد<sup>(9)</sup>.

قابل ذکر است که لنین جوان، حتی در اقتباس موضع کائوتسکی (جملة بالا)، دو زیر نویس به آن اضافه کرد که ملاحظه انتقادی خود را نسبت به آن جملة کائوتسکی بیان کرد. در زیر نویس اول، لنین می نویسد: «البته این (موضع) به این مفهوم نیست که کارگران هیچ نقشی در ایجاد چنین ایدئولوژی ای ندارند.» لنین اضافه می کند که کارگران «به مثابه تئوریسین های سوسیالیست مانند پردون و وایتلینگ (در این روند) دخالت می کنند، به سخن دیگر زمانی که قادر به این کار باشند...». در این زیرنویس لنین به وضوح نشان می دهد که با پیشنهاد کائوتسکی توافق صد در صد ندارد.

زیر نویس دوم لنین در مورد «خود انگیزه» بودن عقاید سوسیالیستی است. لنین می نویسد «معمولاً گفته می شود که طبقه کارگر به شکل خود انگیزه به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند. این کاملاً صحیح است به این مفهوم که تئوری

به کار باشد؛ اما کار و زندگی خصوصی او در مرکز زندگی اش قرار نمی گیرد، بلکه کار شخصی او بر محور کار سیاسی اش سازمان می یابد. البته تردیدی نیست که عده ای نیز به شکل تمام وقت در حزب می توانند استخدام گردند. اما این امر می تواند موقتی باشد و شامل حال تمام اعضای حزب گردد و نه تنها یک عده برگزیده و به شکل دائمی.

اما در عین حال، حضور انقلابیون حرفه ای کارگر در حزب از اهمیت بسیاری برخوردار است. نخست این که کارگران عضو حزب می توانند وقت بیشتری برای فعالیت حزبی بگذارند و از کار روزمره در کارخانه برای مدتی رها گردند. دوم این که در این فرصت آن ها تعلیمات سیاسی و آموزشی لازم را می بینند و در بازگشت به کارخانه مجهز تر از پیش دخالت سیاسی خواهند کرد.

#### مرکزیت و هسته های مخفی

در ابتدا باید ذکر کرد که زمانی که لنین در سال 1902 طرح پیشنهادی خود را در «چه باید کرد» ارائه داد، او قصد طرح نظریه نوینی را نداشت. حزبی که او مد نظر داشت، همانند احزاب بین الملل دوم، به ویژه حزب سوسیال دموکرات آلمان، به رهبری «آگست بیل» بود. با این تفاوت که این حزب می بایستی در وضعیت غیر قانونی و پلیسی تزاریزم فعالیت داشته باشد.

مخالفان و مدافعان دروغین حزب لنینیستی از مفهوم «سانتالیزم» و «مرکزیت» این برداشت را می کنند که گویا نظر لنین یک پدیده تشکیلاتی ماوراء مرکزیت و یا بورکراتیک بوده است. ولی چنین نبوده است؛ نظر لنین داشتن یک مرکزیت برای سازماندهی فعالیت ها (مانند سایر احزاب موجود) بود. زیرا که در روسیه در سال 1902 حزب سراسری وجود خارجی نداشت. کنگره نخست حزب در روسیه در سال 1898 برگزار شد که به اهداف خود نایل نگشت. جنبش کارگری در روسیه همواره متشکل از هسته های منزوی کمونیستی، و گروه های کارخانه ای جدا از هم بود. در آن زمان هیچ مرکز فعالیت یا «حزبی» وجود نداشت. کنگره دوم در سال 1903 قرار بود که به تشکیل چنین حزبی مبادرت کند و جزوه «چه باید کرد» لنین در سال 1902 به این منظور انتشار یافت.

مخالفان حزب لنینیستی بر این اعتقادند که ایجاد «هسته های مخفی» منجر به ایجاد فرقه (سکت) و یا «بورکراسی حزبی» و جدایی از کار توده ای می گردد.

اول؛ ساختن هسته های مخفی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزارهای محوری جنبش کارگری بوده است. انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک، پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیان گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن 1850 چنین می

کرد و برای خنثی کردن بحث این عده، نظریه خود را به صورت اغراق آمیز طرح نمود. اما حتی در همان نوشته نکته پراهمیت دیگری را نیز مطرح کرد که توجه کافی به آن نشده است. لنین وجه تمایز بین طبقه کارگر به طور اعم و به طور اخص قائل بود. گرچه بحث وی (و کائوتسکی) در مورد طبقه کارگر به طور اعم صحت داشت، اما، همان بحث در مورد پیشروی طبقه کارگر صدق نمی کرد.

لنین در همان دوره در «چه باید کرد؟» چنین توضیح می دهد:

«اغلب می گویند: طبقه کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیزم می رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین می نماید، کاملاً حقیقت دارد و به همین جهت هم هست که اگر خود تئوری در مقابل جریان خود به خودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود به خودی را تابع خویش گرداند، کارگران به سهولت آن را فراموش می گیرند...»<sup>(10)</sup>

#### مسئله انقلابیون حرفه ای

این ادعا مبنی بر این که لنین خواهان حزبی که به وسیله روشنفکران حرفه ای ساخته شود، کاملاً بی اساس و کذب محض است. این اتهام نیز تنها از «چه باید کرد»، توسط مخالفان استنتاج شده است. در همان زمان به محض این که این اتهام وارد شد، لنین آن را بارها در نوشته ها مردود اعلام کرد.

نکته مهمی که در پیوند با این مبحث باید ذکر کرد، مسئله غیر قانونی بودن فعالیت احزاب در روسیه بود. باید توجه کرد که نظریه حزب لنینیستی، یک فرمول عام و جهانشمول برای تمام کشورها و تمام موارد، نبود. بلکه پاسخی بود برای وضعیت سال 1902 در روسیه تزاری. لنین منظورش از «انقلابیون حرفه ای» در وضعیت روسیه این بود که تشکیلاتی به وجود آید که اعضا و فعالان آن ضمن انجام اقدامات کارگری، هر روز از سوی پلیس شناسایی و راهی سبیری نشوند. «ضد لنینیست ها» استدلال می کنند که منظور لنین از «انقلابیون حرفه ای» این است که او خواهان استخدام روشنفکران تمام وقت برای انجام فعالیت های حزبی بوده است. بدیهی است اگر چنین می بود محققاً این روش به حذف کارگران منجر می شد. اما نظر لنین چنین نبود. سال ها پس از نگاشتن «چه باید کرد»، او به کرات متذکر شد که حزب به اعضای نیاز دارد که بخش عمده (یا تمام) وقت آزاد خود را به امور تشکیلاتی بپردازند. به سخن دیگر «انقلابیون حرفه ای» کسی است که فعالیت سیاسی او نقش محوری و مرکزی در زندگی اش داشته باشد. یعنی زندگی روزمره او تابع کار سیاسی اش باشد، و نه برعکس. بدیهی است که کار سیاسی برای یک انقلابی نمی تواند یک مشغولیت باشد. مسلماً یک انقلابی حرفه ای مانند هر فرد دیگر در جامعه باید مشغول

سوسیالیستی بازتاب دهنده نتایج فلاکت طبقه کارگر است... و به این علت کارگران آن را به سادگی جذب می کنند... طبقه کارگر به شکل خود انگیزه به سوی سوسیالیزم سوق پیدا می کند؛ اما در عین حال ایدئولوژی بورژوازی هم به شکل خود انگیزه خود را به مراتب بیشتر بر طبقه کارگر تحمیل می کند.»

این دو زیر نویس نمایانگر ملاحظات نقادانه لنین جوان بر نظریات کارل کائوتسکی در مورد نقش کارگران در کسب آگاهی سوسیالیستی است. همان طور که در زیرنویس ها نشان داده می شود، لنین با وجود درک این موضوع که انگیزه کائوتسکی، در تقابل با نظریات راستگرایانه برنشتاین بوده؛ و با توجه به اعتبار سیاسی کائوتسکی در جنبش کمونیستی، کماکان نظریات وی را به شکلی ترمیم کرد و منطبق تر به وضعیت جنبش کارگری ارائه داد.

لازم به ذکر است که هم در دوره مارکس و هم در بین الملل در سال 1902 گرچه شرکت روشنفکران در درون احزاب کارگری و کمونیستی امری اجتناب ناپذیر قلمداد می شد، اما تداوم حضور آنان به مثابه یک امر «خطرناک» ارزیابی می شد (مارکس و انگلس حضور روشنفکران در درون احزاب کمونیستی را، به ویژه در آلمان، بسیار خطرناک توصیف می کردند).

لنین نیز در تمام طول حیات سیاسی خود در تمام عرصه های تشکیلاتی از خطر نفوذ روشنفکران در حزب، به اعضا و کادرهای حزب هشدار می داد. از کسانی که ادعا می کنند لنین خواهان حذف کارگران در درون حزب، و دادن قدرت به روشنفکران بوده است، می خواهیم یک مورد را در ناید ادعایشان نشان دهیم! درست برعکس، تمامی مقالات در مجموعه آثار لنین مملو از جلوگیری از نفوذ روشنفکران در حزب است. در واقع انشعاب بلشویک ها از منشویک ها در سال 1903 بر سر این بود که منشویک ها می خواستند درهای حزب سوسیال دمکرات را بر روی روشنفکران غیر حزبی باز کنند و لنین ورود آنان به حزب را دشوارتر می کرد. تمامی تهاجم منقدین به نظریه حزب لنین تنها متوجه جزوه «چه باید کرد» است که یک جوان با کمتر از یک دهه تجربه کار سیاسی آن را نگاشته بود.

اما باید توجه کرد که جزوه «چه باید کرد» در عین حال خطاب به کسانی بود که تحت عنوان «اکنونیست ها» اصرار داشتند که طبقه کارگر در کل براساس مبارزه روزمره اقتصادی و در رویارویی با سرمایه داری «به خودی خود» و به تدریج به آگاهی سوسیالیستی خواهد رسید. این عده خواهان «نهضت صد در صد کارگری» بودند و نقش سازمان انقلابی سیاسی را بیهوده می پنداشتند. در مقابل این قبیل برخوردها، لنین در سال های 1901-1903 به قول خودش «سر ترکه» را در جهت مقابل خم

نویسد:

«فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت اتحادیه کمونیست پذیرفته است... این که انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند و خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنان چه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع-تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید به طور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود...»<sup>(11)</sup>

دوم؛ بورکراسی زمانی بر جنبش کارگری مسلط شد که حزب های انقلابی کارگری نفوذ بسیار ناچیزی بر جنبش بین المللی کارگری داشتند. در واقع حزب های سوسیال دمکراتیک و سندیکاهای کارگری، بورکراسی عمیقی را تکامل دادند. علت آن نیز ساده است. دمکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه اعضا در کلیه سطوح -به خصوص در سطح تصمیم گیری- یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب به روی «توده ای» از اعضای غیر فعال که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضا متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند به دست عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آن جایی که انتخابات دمکراتیکی در کار نیست، این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحن و فرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز» تأکید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضای فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کارمیشترک در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگرانی که «به طور خودانگیخته به مبارزه برخاسته اند»، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای»

این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند، خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

سوم؛ در طول تاریخ جنبش کارگری همواره گرایش هایی دیده شده اند که به صورت فرقه (سکت) عمل کرده اند. این روش در مقابل نظریه «کار توده ای»، قرار گرفته است. این دو روش از هم متمایزند: اولی بر اساس یک برنامه و عقاید ویژه شکل می یابد. و دومی بر اساس نقش مستقیم آن در مبارزه طبقاتی. تاریخ جنبش سوسیالیستی عمدتاً بر اساس شکل یابی تشکلات فرقه ای آغاز به کار کرد. تنها تکامل مبارزات کارگری بود که نیاز به احزاب توده ای را که تمام کارگران را نمایندگی می کرد، طرح نمود. مهم ترین تکامل در مقابل اشکال تشکیلاتی فرقه ای، تشکیلات بین المللی اول بود. کارل مارکس در شکل دادن جنبش کارگری در تمام اشکال آن در یک سازمان بین المللی سراسری، نقش تعیین کننده داشت.

این روش از کار، در بین الملل دوم نیز ادامه یافت (با این تفاوت که اتحادیه های کارگری در بین الملل دوم شرکت فعال نداشتند). در فرانسه فرقه های سوسیالیستی تا سال 1905 که «حزب سوسیالیست واحد» شکل گرفت، ادامه یافت. در آلمان فرقه لاسال تا سال 1875 فعال بود. سکت ها در بریتانیا (فدراسیون سوسیال دموکرات که مدعی سوسیالیزم «انقلابی» بود) وجود داشت.

در سال 1902 زمانی که لنین «چه باید کرد» را نگاشت، تفاوت فاحشی بین روسیه و آلمان آن دوران وجود داشت. در آلمان جناح انقلابی حزب سوسیال دموکراسی نقش تعیین کننده در جنبش کارگری داشت. اما در روسیه جناح راست دست بالا را داشت. پیشنهاد لنین در «چه باید کرد» این نبود که باید یک فرقه چپگرا، خارج از جنبش کارگری ساخته شود. تا سال های پیش از انقلاب اکتبر لنین هیچ گاه صحبت از ساختن یک حزب سراسری کمونیستی خاص، به میان نیاورد. «اصول لینینیزم» به مثابه حزب «آهتین» در واقع پس از انحطاط کمینترن به دست استالینیزم ساخته شد و هیچ ارتباطی به حزب لینینیستی نداشت.

پیشنهاد لنین جوان بر اساس اصول حزب سازی بین المللی ایجاد یک حزبی بود که فعالیت ها را در روسیه اختناق زده دولت تزاری، مرکزیت دهد، اما در عین حال دموکراتیک باشد. دموکراسی در جهت جذب تجارب کارگری به درون حزب و تصمیم گیری دموکراتیک در مورد نحوه اجرای آن در جامعه. محققاً لنین خواهان ایجاد یک فرقه برای نمونه، در تبعید، به جای ایجاد یک فرقه تشکیلاتی خاص، به هفت تحریریه «ایسکرا» یا گرایش متفاوت نظری پیوست. حتی انشعاب «بلشویک» ها و «منشویک» ها تا پیش از جنگ جهانی اول، به مفهوم دو جناح در درون یک حزب

سوسیال دموکراتیک روسیه تلقی می شد. حرکت خود به خودی

تقابل «تئوری خود به خودی» با «تئوری سازماندهی حزبی» نیز به درجه ای که مخالفان و مدافعان دروغین حزب لینینیستی ادعا می کنند، نبوده است. هیچکس (و به ویژه لنین) در جنبش کارگری تردیدی نسبت به جنبش خود به خودی کارگران نداشت. آن چه لنین با آن مخالفت می کرد، برجسته کردن جنبش خود به خودی، به مثابه تنها راه رهایی کارگران بود. این قبیل «بزرگ سازی» های جنبش خود به خودی، نقش رهبری کارگران را نادیده می گیرد و در نتیجه دامن به بورکراسی کارگری می زند. زیرا در آن صورت یک رهبری نادیده و ناشناخته در پشت درهای بسته به وجود می آمد که به جای کارگران تصمیم اتخاذ می کند. به سخن دیگر این انحراف نقش حزب را کاملاً منتفی می دانست، در نتیجه سازماندهی انقلابی را منتفی می کرد.

اکونومیست های روسیه بر این اعتقاد بودند که جنبش کارگری به حزب نیاز ندارد، و همه چیز توسط جنبش خود به خودی کارگری به توفیق و پیروزی نهایی می رسد. لنین با این روش از کار مخالفت می کرد.

#### انشعاب و وحدت حزبی

مخالفان حزب لینینیستی ادعا می کنند که لنین در حزب همواره خواهان انشعاب و افتراق بوده است. برای نمونه از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها در سال 1903 نام می برند.

در این مورد باید ذکر شود که برخلاف گرایش هایی که خواهان وحدت یا انشعاب «به هر بها» هستند، برخورد لنین با منشویک ها درست بوده است. در سال 1903 لنین با حمایت پلخانف اکثریت آراء را در مورد مسایل تشکیلاتی حزب به دست آورد. منشویک ها انشعاب کردند و نظر اکثریت را نپذیرفتند. پس از آن پلخانف موضعش را تغییر داد و از لنین خواست که برای حفظ «وحدت»، کنترل ایسکرا را به منشویک ها داده شود. لنین توضیح داد که چنان چه خود او در اقلیت قرار می گرفت مواضع اکثریت را برای دوره ای می پذیرفت و منشویک ها برای حفظ وحدت باید نظر کنگره دوم را بپذیرند. منشویک ها این نظر را نپذیرفتند و انشعاب تحمیل شد. سال ها پس از آن لنین بارها برای وحدت بین دو جناح کوشید (رجوع شود به مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد های 6 و 7).

بنابراین، استدلال هایی مبنی بر این که حزب و تشکیلات لینینیستی دارای مواضع انشعاب طلبی است، صحت ندارد.

#### لنین پس از چه باید کرد

از دیدگاه لنین کسب آگاهی سوسیالیستی، درون طبقه کارگر (و یا بخشی از آن) امکان پذیر است؛ به شرط این که کارگران تحت تأثیر جریان خود بخودی (و یا فرمیستی) قرار نگیرند. در واقع اختلاف

1850 در مورد سازمان های خرده بورژوازی رادیکال چنین نوشتند:

«... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، به سوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و به سود خرده بورژوازی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود.»<sup>(17)</sup>

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیخته، و هم از حزب های خرده بورژوا به طور قاطع جدا شود. نخستین سازمان های سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد این که جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را برداشت، قطب جذابی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر تشکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمان های کارگری می شود. طبقاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسأله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد- با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

### کارل مارکس در مورد ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری

در میان طبقه کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی، که حتی ایدئولوژی بورژوازی نیز می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. به همین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیزم خرده بورژوازی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیزم خرده بورژوازی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد

ریزی کرده و پیروزی انقلاب اکتبر 1917 روسیه را تضمین کرد، در واقع براساس چنین نظریه ای استوار بود و نه نظریات کائوتسکی و یا حتی نظریات مندرج در «چه باید کرد».

### بخش دوم: ریشه های تاریخی «حزب پیشتاز کارگری»

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنان چه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیزم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش به طور قاطع جدا شد.

زیرا از یک سو، گرچه جنبش های خودی طبقه کارگر در قرن های 18 و 19 نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچ گاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دادند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر به طور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیزم ژاکوبین ها<sup>(12)</sup>، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی ایستاد و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر «برابری» و «برادری» را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف<sup>(13)</sup> و همراهانش در انقلاب فرانسه ظنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال<sup>(14)</sup> و ویلهلم لیکنشت<sup>(15)</sup> با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال «مردم گرایان»، نخستین سازمان های سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف<sup>(16)</sup>، پدر «مارکسیزم روسیه»، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای «زمین و آزادی» بود. در انگلستان بنیاد گذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیزم خرده بورژوازی بیرون آمدند.

همان طور که سندیکالیزم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیزم خرده بورژوازی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوازی رادیکال قرن 19، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیزم خرده بورژوازی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال

اساسی لنین با مخالفان خود در حزب سوسیال دمکراسی روسیه بر همین نکته استوار بود.

یک سال پس از انتشار «چه باید کرد»، در بحث در مورد برنامه حزب در دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بحث در مورد طرح پیشنهادی برنامه حزب در نشست هشتم کنگره (21 ژوئیه 1903) آغاز شد. در نشست نهم لنین گفت:

«... نتیجه گیری کنیم. ما همه حالا می دانیم که اکونومیست ها ترکه را در یک جهت خم کردند. برای اینکه ترکه راست شود ضروری بود که آن را به جهت دیگر خم کرد، و این آن چه که من کردم، می باشد. من اطمینان دارم که جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه همیشه ترکه ای را که از سوی هر نوعی از اپورتونیزم خم شده است را شدیداً راست خواهد کرد، و به این ترتیب ترکه ما همیشه راستترین و مناسب ترین خواهد بود.»

اما انقلاب 1905، موضع لنین را در مورد این وجه تمایز اساسی و مفهوم نظریه سازماندهی بیشتر صیقل داد. لنین در پیشگفتار مقاله ای تحت عنوان «دوازده سال» در سال 1908 چنین می نویسد:

«پیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که برگزیدگان آن سوسیال دمکراسی را به وجود آورده اند، به علت شرایط عینی اقتصادی، دارای ظرفیت سازمان یابی ویژه ای است که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز می کند. بدون این پیش شرط، سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی، یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه "چه باید کرد؟" تأیید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای فقط در پیوند با طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است، معنی دارد»

و ادامه می دهد که: نقایص سازمان هسته های کوچک که بازتاب «مرحله نوپایی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور» محسوب می شود، صرفاً در صورت «گسترش حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند» برطرف می شود.

به سخن دیگر، تحلیل «یک جانبه» کائوتسکی که لنین در جزوه «چه باید کرد» استفاده کرد، در مورد چگونگی انتقال آگاهی سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر، پس از تجربه شکست انقلاب 1905 تکامل یافت، و آن نظریه بر پیوند روشنفکران انقلابی و «طبقه واقعاً انقلابی که به صورت خودانگیخته به مبارزه برخاسته است» و یا «عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند»، تکامل یافت. منظور از «عناصر کارگری» در درون جنبش کارگری نیز همانا رهبران عملی طبقه کارگر هستند. تئوری لنینیستی سازماندهی که بنیاد حزب بلشویک را پی



سرنگونی کل سیادت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

در سال 1846 مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین المللی خود به نام «کمیته های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته ها با «اتحادیه عدالت» - یک انجمن مخفی بین المللی در آلمان- تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال 1847، «اتحادیه کمونیست» را پایه گذاشت. در فوریه 1848، بنا بر تقاضای اتحادیه، «بیانیه کمونیست» به دست مارکس و انگلس نگاشته شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده های اولیه مارکس درباره حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش «پرولتاریا و کمونیست ها» چنین آمده است:

«رابطه کمونیست ها با پرولتاریا به طور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب (20) جداگانه ای تشکیل نمی دهند. آنان منافع جدا و جداگانه از پرولتاریا، به طور کلی، ندارند. آنان هیچ گونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی آورند تا به وسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می کند.

1- کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه گر می سازند. 2- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، به طور کلی، جانبداری می کنند.

به همین دلیل کمونیست ها از یک سو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش حزب های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست ها همان است که همه حزب های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا.» (21)

در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه های کوچک «توطئه گرایانه» و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست ها را با طبقه کارگر

لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست، که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه وسایل تولید و رهایی کلیه انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی- نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جوامع ماقبل سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری، جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، بر اساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، به وقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تریبونونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا حزب های توده ای کارگری و یا نهادهای علنی «ضد سرمایه داری» تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می گوید که این قبیل سوسیالیسم باید به وسیله پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود (19). به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را

از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، به طور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و نهادهای رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود.

باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشروی کارگری ضروری است؛ و برای

سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، یعنی حزب پیشتاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای

سرمایه داری دست می زند. آن چه رادیکالیسم خرده بورژوازی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند، هدف های تاریخی این دو نیروی اجتماعی است. به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری بر وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر است که محو طبقات، دولت و کلیه وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (دموکراسی کارگری) مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد- اختلاف نیز بر سر همین مسأله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیسم خرده بورژوازی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

«در حالی که از یک سو، سوسیالیسم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی، طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیسم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیسم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیسم انقلابی، به گرد کمونیسم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است، جمع می شود. این سوسیالیسم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به آگاهی کلیه روابط اجتماعی که مناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند» (18)

به سخن دیگر، تنها نیرویی که می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیسم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است.

آن چه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را از سایر انقلاب ها متمایز می کند، این است که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده ها و یا یک قیام خود به خودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتاریا برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود قرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید

«گذشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد»<sup>(24)</sup> نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر «میخائیل باکونین» و طرفدارانش در حزب آنارشیستی «آخوان بین الملل» به بین الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارث و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند. مبارزه «باکونین» علیه «شورای عمومی» بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد. با شکست «کمون پاریس»، کلیه سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس «سر ترکه» را در مقابل مخالفان خود بیخ از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در 21 سپتامبر 1890 چنین ارائه می دهد:

«مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم - کسانیکه آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم.»

از سال 1872 به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. به خصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، به خصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگه داری آنان از نفوذ رفرمیزم بود. انگلس در 21 ژوئن 1873 به «بیل» چنین نوشت:

«نیابستی تحت تأثیر فریادهای "وحدت طلبانه" قرار گرفت... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد.»

در این جا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. همچنین، در سال 1875 به محض اتحاد طرفداران «لاسال» با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل «حزب کارگری سوسیال دمکراتیک» در آلمان، مارکس در «نقد برنامه

سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های 1848، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

در سپتامبر 1864، مارکس به جلسه «انجمن بین الملل کارگران» در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سر گرفت. این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپا و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری- به خصوص در بریتانیا و فرانسه- تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» ناسیونالیست های ایتالیایی، «پرودن» اصلاح طلبان فرانسوی و «اوون» سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش «اصول» این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، با انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند «رهایی طبقه کارگر فقط به وسیله خود طبقه کارگر عملی است»، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا «رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسأله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است»، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، از سوی مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری 67-1866، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره لوزان (1867)، طرح شد که: «رهایی اجتماعی کارگران، از رهایی سیاسی آنان جدا ناپذیر است.» همچنین در کنگره بروکسل (1868)، سیاست های طرفداران «پرودن» شکست خورد. در کنفرانس لندن (1871)، ترمیم پراهمیتی به «اصول» انجمن داده شد:

«در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی- علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا- متشکل کند. این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغای همه طبقات، تضمین می کند.»

توضیح دادند. هم چنین، آنان در مورد بین المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته ها، هنوز به طور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسأله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب های 1848، به خصوص در آلمان، و ضعف «اتحادیه کمونیست» در دخالت متشکل و مؤثر در قیام های توده ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته های مارکس تکامل داد. در پاییز 1849 مارکس که در لندن در تبعید به سر می برد، «کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب های 1848 در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی ترین درجه آگاهی طبقاتی) و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز فکر خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب 1848 چنین نوشت:

«...اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود، به شدت ضعیف شده است. بخش عمده ای از اعضا که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوازی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد.»<sup>(22)</sup>

همان طور که مشاهده می شود، نزد مارکس «سست شدن» تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه های رهبری خرده بورژوازی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:

«مدت هاست که هیچ توهمی در باره این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوازی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد.»<sup>(23)</sup>

طی 14 سال بین 1864-1850، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند. در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب «سرمایه» بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ

کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کنند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز کارگری ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) حتی با پسوند «ضد سرمایه داری» و «لغو کارمزدی»<sup>(25)</sup> پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی از سازمان های «کمونیستی»، «دمکرات» و «انقلابی» باشند؛ تغییری در ماهیت آن داده نمی شود. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوازی و گرایش های خرده بورژوا صورت بگیرد.

البته باید وجه تمایز مابین طبقه کارگر به طور اعم و کارگران پیشرو به طور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر به طور پیکر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری به طور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز کارگری، است. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز کارگری به آن منتقل می شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین المللی در اسرع وقت نخواهند بود. اضافه بر این در موافقی کارگران پیشرو عقب تر از کارگران می افتند و برخوردهای بورکراتیک پیدا می کنند (مانند وضعیت کنونی کارگران پیشرو)<sup>(26)</sup> ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب نگه داشتن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشروی کارگری چنان چه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. به هر رو، قشر پیشرو تا زمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره

لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و در تناقض با حزب پیشتاز کارگری نیستند.

در نتیجه هدف اساسی حزب پیشتاز انقلابی در ابتدا، این نیست که کل طبقه کارگر را به خود جلب کند. هدف اساسی، جلب آگاه ترین عناصر و یا پیشروی کارگری است. اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی تواند یک حزب «روشنفکران» که خارج از طبقه قرار گرفته و صرفاً «دستور عمل» صادر می کند، باشد. حزب پیشتاز کارگری باید محور فعالیت های خود را در درون متشکل های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده هاست که حزب پیشتاز عملاً حقانیت رهبری توده ها را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطا شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسأله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی، بلکه فقط از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اتاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

در عین حال، این حزب نمی تواند دنباله روی کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای

گنا، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همان طور که در بالا اشاره شد، مسأله مارکس و انگلس عمده در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوازی و رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همان طور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکا بر اعضای قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لنین در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

**بخش سوم: نکات اساسی «حزب پیشتاز کارگری»**

انگیزه اصلی ایجاد «حزب پیشتاز کارگری»، در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، مماشست جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری نیز استفاده می کند.

بنابراین تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد، احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید خود را به صورت غیرعلنی سازمان دهد (البته تا دوره اعتلای انقلابی).



عقاید غیرسوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز کارگری امر دخالتگری در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند- بر اساس یک اتحاد عمل سراسری.

### مؤخره: اکنون چه باید کرد؟

با توجه به تغییر تناسب قوا در درون جنبش کارگری و جهت گیری دولت سرمایه داری ایران به سوی دول غربی و ایجاد گشایش هایی برای فعالیت مشخص تر و عمیق تر سیاسی (صرف نظر از انتخابات اخیر احمدی نژاد و دعوای زرگری کنونی با امپریالیزم)<sup>(27)</sup>، جنبش کارگری نیاز به تدارکات مشخص تر از پیش در جهت امر دخالتگری دارد. به سخن دیگر وضعیت عینی برای تدارک ایجاد یک حزب پیشتاز کارگری، در راستای استقرار یک حکومت کارگری، فراهم می آید.

اما؛ یکی از عوامل بازدارنده عمده امروزی بر سر راه سازمانیابی کارگران عدم آمادگی خود پیشروی کارگری برای متشکل کردن کارگران است. حذف گرایبی و انحصارگرایی در درون کارگران پیشرو بسیار رواج دارد و به یک امر عادی و قبول شده مبدل گشته است. هیچ گرایشی چشم دیدن مخالفان خود را نداشته و به محض بروز کوچکترین اختلاف نظری، به جای تحمل نظریات مخالف و در عین حال حفظ اتحاد عمل علیه دولت سرمایه داری، در ابتدا اتهام زنی ها آغاز می شود و سپس مسأله به حذف گرایبی و نهایتاً دشمنی علیه یک دیگر خاتمه می یابد. به جای تقویت اتحاد عمل کارگری با احترام متقابل به عقاید یکدیگر، اقدامات کارگری با عمده کردن اختلافات سیاسی، به افتراق مبدل می گردد. به جای تدارک اقدامات اثباتی ضد دولت سرمایه داری در اتحاد با یک دیگر و در کنار یک دیگر؛ فعالیت ها از روی چشم و هم چشمنی و در مقابل یک دیگر سازمان می یابند. این روش از کار یک انحراف عمیقی در درون جنبش کارگری است که باید هرچه سریع تر اصلاح گردد، وگرنه عوارض مخرب و جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.<sup>(28)</sup>

کارگران پیشرو امروز به دو دسته تقسیم می گردند. از یک سو، کارگران پیشرو سنتی که در دوره پیش نقش تعیین کننده ای در تداوم فعالیت های کارگری ایفا کرده و به مثابه رهبران عملی توسط سایر کارگران شناخته شده اند. از سوی دیگر، کارگران پیشتاز و جوانان کارگر، که گرچه از تجربه دسته اول برخوردار نبوده، اما در صحنه سیاسی حاضر و فعال هستند. بدیهی است که باید به نقش پیشین کارگران پیشرو سنتی ارج نهاد. آن ها در دوران بسیار مشقت بار و دشواری توانستند تداوم

افتند و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی را - که منعکس کننده نظریات اکثر اعضاست- اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه اعضا در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنان چه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بوروکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای معدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

### حفظ استقلال و اتحاد با سایر گرایش ها

حزب پیشتاز کارگری، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوازی و سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند سنگی فشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هماهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آن جایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوازی و بعضی به سندیکاهای کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز این است که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و شکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ

خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند. بنابراین، حزب پیشتاز کارگری، از دو اصل تفکیک ناپذیر از یک دیگر تشکیل شده است. از یک سو، تشکل کارگران سوسیالیست انقلابی در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش ها و مبارزات ویژه و خودانگیخته کارگری. به سخن دیگر، حزب پیشتاز کارگری، در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مبارزه با رفرمیسم) بوده؛ و هم خواهان پیوند مبارزاتی و عملی با طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می شود. زیرا که از یک سو، حزب پیشتاز بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می شود؛ و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسیر ایدئولوژی بورژوازی است)، منجر می شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری، ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

### رعایت دمکراسی در حزب کارگری

حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید از دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دمکراتیک باشد. حزبی که قرار است به طور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تا کلیه اعضا بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضا بایستی به درون این حزب وارد شده و به طور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می

<p>تدارکاتی نقش تعیین کننده ایفا کنند.</p> <p><b>مازیار رازی</b> <b>دسامبر ۲۰۰۵ - آذر ۱۳۸۴</b> پانویشت:</p> <p>1- «اخگر، شعله را می افروزد» شعار نشریه «اخگر» (ایسکرا) در دوره لنین به سال ۱۹۰۲ بود. اما از منظر بلشویزم برافروخته نگاه داشتن شعله، نیاز به «حزب پیشتاز کارگری» یا «مشعل کارگری» به مثابه ابزار سازماندهی کارگران دارد.</p> <p>2- چند سال پیش بنا به درخواست چند تن از دوستان کارگر پیشرو در ایران، مقالات کارگری مازیار رازی برای انتشار و توزیع در ایران به نام «مهدی ریاضی» منتشر شد. از آن جایی که اکنون ضرورت این موضوع سپری شده است، از این پس تمام مقالات با امضای مازیار رازی انتشار داده می شود. مقالات پیشین منتشر شده با نام مهدی ریاضی نیز ترمیم می گردد.</p> <p>3- «خطاییه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست» کارل مارکس و فردریش انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب «انقلاب های ۱۸۴۸» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۲۴.</p> <p>4- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقایان جعفر عظیم زاده، حسین اکبری و در خارج آقای بدالله خسرو شاهی است (نقد های متعددی به این افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است- رجوع شود به سایت نقد).</p> <p>5- نمایندگان فکری این نظریات انحرافی در ایران آقای محسن حکیمی و در خارج آقای ناصر پایدار است و مطالبه به اصطلاح رادیکال شان «لغو کار مزدی» است (نقد های متعددی به محسن حکیمی و نظریاتش توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است، و نقدهایی توسط سایر رفقا به ناصر پایدار- رجوع شود به سایت نقد).</p> <p>6- در این طیف از «حزب کمونیست کارگری» (حمید تقوایی و کورش مدرسی)؛ حزب کمونیست ایران (ابراهیم علیزاده)؛ سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر (محمد رضا شالگونی) و سکت های بی شمار سانتالیستی، شبه مائونیستی و استالینیستی که با نام های «حزب»، «سازمان» و «اتحاد» و غیره ظهور کرده اند، می توان نام برد (نقد هایی به نظریات انحرافی این احزاب و افراد توسط نویسندگان این مقاله نوشته شده است- رجوع شود به سایت نقد).</p> <p>7- «تجدید نظر در برنامه سوسیال دمکراسی در اتریش»، نشر عصر جدید، سال ۲۰، جلد اول، شماره ۱۸ اکتبر ۱۹۰۱، صفحات ۷۹-۸۰.</p> <p>8- «چه باید کرد» - لنین (مارس ۱۹۰۲)، منتخب آثار به فارسی، جلد اول، صفحات ۲۷۸-۲۷۷.</p> <p>9- البته به اعتقاد نگارنده این مقاله؛ حتی در آن زمان نیز استدلال های کائوتسکی درست</p>	<p>پیشتاز کارگری» نیاز به دوره ای از تدارکات است. حزب کارگری را نمی توان از یک سو، به شکل قیم مایانه و بدون دخالتگری در درون جنبش کارگری، و بدون کارگران پیشتاز، ایجاد کرد. اما از سوی دیگر، در این دوره تدارکاتی نمی توان در انتظار منجیبانی نشست که توان رهبری جنبش کارگری را از دست داده و میدل به بورکرات های کارگری شده اند. این دوره تدارکاتی می تواند از هم اکنون با ایجاد یک گرایش سیاسی متکی بر یک ساختار دموکراتیک و اهداف و اصول رادیکال کارگری آغاز گردد.</p> <p>از این رو پیشنهاد های زیر برای بحث و تبادل نظر با فعالان و مبارزان کارگری؛ ارائه داده می شود. این پیشنهادها عمدتاً خطاب به فعالان کارگری است که با ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر توافق داشته، و مرزبندی خود را عملاً از یک سو با گرایش های شبه آنارشیستی و سندیکالیستی، و از سوی دیگر با سازمان های سنتی نشان داده اند. گام های عملی پیشنهادی برای تدارک ایجاد «حزب پیشتاز کارگری»</p> <p>نخستین گام؛ تشکیل یک کمیته تدارکاتی موقت برای تأسیس یک گرایش سیاسی است. این گرایش «حزب پیشتاز کارگری» نیست و الزاماً به خودی خود، و به تنهایی به «حزب پیشتاز کارگری» میدل نمی گردد. هدف تشکیل آن صرفاً تدارک ایجاد حزب است. بیشتر شباهت به «جبهه» ویژه ای از «فعالان کارگری مدافع ساختن حزب کارگری» دارد. اما در عین حال همانند یک گروه سیاسی دارای برنامه، اساسنامه و اعضا است؛ و دخالتگر در امور کارگری.</p> <p>گام دوم؛ بحث و تبادل نظر و توافق حول «اهداف و اصول» (29) (برنامه عمومی) و اساسنامه «گرایش» است. این روند می تواند در ابتدا به شکل مکتوب از طریق یک «بولتن بحث درونی» انجام گیرد و سپس در نشریه «گرایش» انتشار یابد.</p> <p>گام سوم؛ اعلام موجودیت «گرایش» و انتشار یک نشریه کارگری (و سایت کارگری) و تعیین نام و نشریه گرایش است.</p> <p>گام چهارم؛ دخالتگری عملی در درون جنبش کارگری؛ بر اساس اتحاد عمل کارگری همراه با سایر گرایش های کارگری و متحدان بین المللی جنبش کارگری ایران است.</p> <p>لازم به ذکر است که «گرایش» یک ساختار کاملاً دموکراتیک و با به رسمیت شمردن اختلافات نظر (حق گرایش) ایجاد می شود. تمامی بحث ها در مورد اهداف و اصول (برنامه)، اساسنامه، گزارش های فعالیت ها در نشریه «رو به جنبش» انتشار خواهد یافت. «گرایش» بنا بر ماهیت خود و وضعیت کنونی حاکم بر جامعه ایران، فقط می تواند یک تشکیلات مخفی و غیر علنی باشد.</p> <p>از فعالان جنبش کارگری و جوانان مبارز ایران که با چشم انداز ایجاد «حزب پیشتاز کارگری» توافق دارند، درخواست می شود که در این راستا پیش قدم شده و در دوره</p>	<p>مبارزات کارگری را با ایثارگری و از خودگذشتگی حفظ کنند. اما با باز شدن افق ها سیاسی و گشایش های نوین، کارگران پیشرو سنتی توان تطابق دادن خود به وضعیت کنونی را از دست داده اند. آن ها درهای تشکیلاتی خود را از ترس از دست دادن موقعیت پیشین شان، بر روی کارگران جوان محکم بسته اند. در نتیجه ناخواسته از مسبب اصلی افتراق و چند دستگی شده اند. عده ای را به علت «روشنفکر بودن» حذف می کنند، و برخی را به علت اعتقاداتشان به ساختن «حزب» کنار می گذارند. عده ای را به عنوان عقاید «سندیکالیستی» محکوم می کنند و برخی را به علت وابستگی به یک «سازمان خاص» طرد می کنند. به جای تمرکز بر تقویت بزرگترین جبهه ضد سرمایه داری، آن ها انرژی خود را بر تفتیش عقاید و مرزبندی های کاذب و غیراصولی نهاده اند.</p> <p>بدیهی است که با وضعیت و روحیه کارگران پیشرو سنتی، تدارک ایجاد یک اتحاد عملی سراسری ساده همراه با آنان عملی نیست؛ چه رسد به ایجاد «حزب پیشتاز کارگری» روند حزب سازی بایستی همراه با کارگران پیشتاز و جوانان کارگر انجام گیرد. جوانانی که از یک سو در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری؛ و از سوی دیگر در مقابل بورکراسی در جنبش کارگری قرار گرفته اند. در دوره کنونی، تدارک و ساختن یک «حزب پیشتاز کارگری»، بدون مقابله شدید با انحرافات فرقه گرایانه و انحصارگرایانه عملی نیست. امروز، ساختن چنین حزبی، همراه با جوانان جنبش کارگری، به استراتژی اصلی جنبش کارگری میدل گشته است. در دوره کنونی مبارزه ضد سرمایه داری کارگران و تلاش در راه ایجاد تشکل های مستقل کارگری و استقرار دمکراسی کارگری در درون جنبش کارگری، با ساختن «حزب پیشتاز کارگری» پیوند خورده است.</p> <p>بدون ایجاد نطفه های اولیه این حزب، گام های ضد سرمایه داری کارگران یا در دست کارگران پیشروی سنتی به کجراه می رود و یا با ندانم کاری ها و خرده کاری ها و فرقه گرایی های آنان مسدود می گردد. تنها تدارک و تحقق چنین حزبی است که می تواند جنبش کارگری را از بن بست کنونی خارج کرده و راه را برای مبارزه تا «سرنگون کردن سیادت بورژوازی» و حاکمیت کارگری هموار کند. مسأله محوری کارگران پیشتاز رادیکال، یافتن ابزاری است که مبارزات کارگری را از جرقه به شعله میدل کند. به سخن دیگر مسأله مرکزی ایجاد «مشعل کارگری» یا حزب پیشتاز کارگری است!</p> <p>امروز زمان جبهه گیری ها و قطب بندی ها در درون جنبش کارگری فرا رسیده است. کارگران پیشرو جوان و متعهد؛ کارگران سوسیالیست انقلابی؛ برای تدارک این نطفه اولیه بایستی خود را از لحاظ نظری و عملی آماده کنند. اما برای ایجاد «حزب</p>
---	---	---

## چگونه می توانیم اقدام به

### فعالیت عملی کنیم؟

اسدالله غفرازاده

با سلام و درودهای انقلابی به رفقای قدم اول (کمیته نشریه تدارک حزب انقلابی) امیدوارم در کاری که شروع کرده ایم بر مشکلات عدیده و انحرافات درونی غلبه کرده در جهت ساختن حزب رزمنده کارگری پیش برویم، من به دور از نقد مشخص به پاره ای از موانع رشد اشاره کوتاه می کنم:

1. همه ما ریشه بحران کنونی را در عدم پیوند ارگانیک و سازمانگانه جنبش آگاهانه سوسیالیستی در قالب اندیشه رادیکال رهایی سیاسی - انقلابی در ارتباط با مبارزه طبقاتی، طبقه کارگری دانیم، که برای انقلاب و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، جهت ایجاد ساختار جوابگو با سطح فعلی از سازماندهی در داخل کشور برای رسیدن به حکومت شورائی کارگران نا رسا ارزیابی کرده و اعلام می کنیم که دچار بحران هستیم.

2. ایجاد حزب انقلابی لازمه اش سه جزء به هم پیوسته اساسی میباشد:

اول: هیئت موسس، بقول مانیفست، ایدئولوگها که در حد مارکس، لنین، گرامشی، سلطانتزاده... و جزئی که به درک نجات کل جامعه رسیده اند بعنوان مغز فکری در قالب برنامه، نشریه و مرکز و نقطه ثقل ارتباطات کل اجزاء و تجسم کلیت طبقه کارگر (تشکیلات) که کل اشکال مبارزه و تشکل را در جهت هدف واحد، (سرنوشتی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم) هدایت می کند.

دوم: نیروهای حرفه ای مبلغ، مروج و سازمانگرکه تمام وقت باید در خدمت حزب باشند. مخصوصاً در شرایط هار سرکوب، انقلابیون حرفه ای با قبول هر گونه خطر حتی با به جان خریدن اعدام، کل برنامه، مشی سیاسی، حزب برای سازماندهی، کل اشکال مبارزه طبقاتی را به پیش می برند و بدون آنها ادامه کاری فعالیت نه تنها در حد سیاسی بلکه در شرایط ایران در سطح صنفی نیز ممکن نیست. بقول لنین بدون وجود این جان بر کفان نجات بشریت در جامعه معاصر و مبارزه استوار و پی گیرهیچ طبقه ای امکان پذیر نیست.

سوم: سازمان اعضا، معادل سازمان کارگران پایه هویت طبقاتی حزب، سکاندار و پیش برنده و سازمانده تشکل های توده ها، مبارزات جاری، محافل و... کارگران، مستقر در محل کار و زندگی آنان و در واقع بخشی از آنها می باشند، که در سلولهای کمونیستی بعنوان اجزاء اصلی حزب ارگانیزه شده اند.

زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه 324. 18- «مبارزه طبقاتی در فرانسه» - کارل مارکس (نوامبر 1850)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (1973)، صفحات 281-282. 19- «مبارزه طبقاتی در فرانسه» - کارل مارکس (نوامبر 1850)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (1973)، صفحات 281-282.

20- منظور مارکس از «حزب» در این جا تشکیلات نیست، بلکه جنبش است. یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان «حزب» اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب 1848 آلمان، مارکس نشریه خود را به عنوان ارگان «حزب دمکراتیک» معرفی می کند، در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود. اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت «اتحادیه کمونیست» درآمده بود و بنابراین او نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

21- «بیانیه کمونیست» - مارکس و انگلس (فوریه 1848)، نشر کارگری سوسیالیستی.

22- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست» - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس 1850)، از کتاب «انقلاب های 1848» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات 319-320.

23- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر 1879.

24- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر 1879.

25- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است

26- طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی 27- ماهیت دولت احمدی نژاد، اتحاد عمل اپوزیسیون و همچنین چشم انداز جنبش کارگری و چرخش اروپا و ماهیت رژیم

28- نمونه بارز این برخوردهای «کمیته هماهنگی» و «کمیته پیگیری» نسبت به اتحاد عمل کارگری است. گرچه برخی از فعالان این کمیته ها با جسارت در حمایت از مطالبات کارگری تلاش کرده، دستگیر و محاکمه و زندانی شدند، اما عملاً با اتخاذ سیاست های اشتباه و فرقه ای راه را برای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری مسدود کردند. رجوع شود به: طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی و همچنین آقای جعفرعظیم زاده: کدام گام های عملی؟ قابل ذکر است که وظیفه تمامی فعالان کارگری حمایت بدون قید و شرط از آنان در مقابل دولت سرمایه داری است (صرف نظر از کجروی هایی سیاسی شان). حمایت از حق دموکراتیک آنان، با نقد و بررسی سیاست های اشتباه شان در تناقض با یک دیگر نیست.

29- اهداف و اصول سوسیالیست های انقلابی به عنوان پیشنهاد برای تبادل نظر، ترمیم و تغییرات احتمالی ارائه داده می شود. پیشنهادهای دیگر نیز می تواند مطرح و بحث گردد.

مازیار رازی (2)

نبوده و تنها واکنشی بود به گرایش راست حزب سوسیال دمکرات آلمان. لنین نیز با نوشتن زیر نویس هایی به «چه باید کرد» احساس خود را به نوشته کائوتسکی نشان داد. 10- همان جا، صفحه 294.

11- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست» - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس 1850)، از کتاب «انقلاب های 1848» به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه 332.

12- ژاکوبین ها: از اعضای «کلب ژاکوبین» که در سال 1789 تأسیس شده بود. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها- تحت رهبری «روبسپیر» - در ژوئیه 1793 «کمیته امنیت عمومی» را از دست گروه «ژیروندین» ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به «حکومت ترور» را تشکیل دادند. در ژوئیه 1794 حکومت آنان سقوط کرد و «روبسپیر» اعدام شد.

13- فرانسوا بابوف: در سال 1760 تولد شد و از سال 1785 افکار کمونیستی پیدا کرد. در 1794 به حکومت «ژاکوبین ها» انتقاد کرد و برنامه «سانکولات» ها (تئودستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آن جایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، «کمیته قیام» را در سال 1796 ساخت. این کمیته لو رفت، و «بابوف» زندانی و به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضدسرمایه داری ای را سازمان داد.

14- فردیناند لاسال: متولد سال 1825. در انقلاب 1848 دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال 1863 از بنیانگذاران اصلی «انجمن سراسری کارگران آلمانی» بود. این انجمن براساس پلاتنفرم «سوسیالیسم دولتی» بنیاد گذارده شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیسم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال 1863 فوت کرد.

15- ویلهلم لیبنکخت: متولد سال 1826. در انقلاب 1848 شرکت فعال داشت. عضو «اتحادیه کمونیست» شد و در «انجمن تعلیم کارگران آلمان» و «انجمن سراسری کارگران آلمانی» نیز فعالیت داشت. در سال 1869 یکی از بنیانگذاران «حزب سوسیال دمکرات آلمان» بود و در سال 1870، همراه با «بیل»، تنها اعضا پارلمان بودند که علیه وام های جنگی رأی دادند و بدین دلیل زندان شدند. او در سال 1900 فوت کرد.

16- گنورگی پلخانف: در سال 1856 متولد شد. در سال 1875 فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از «نارودنیک» ها، در سال 1883 نخستین گروه مارکسیستی روسی، «گروه آزادی کار» را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال 1918 فوت کرد.

17- «خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست» - کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس 1850)، از کتاب «انقلاب های 1848» به

رسیده اند را نیز بدون کوچکترین درک فرقه گرایانه شامل شود و همچنین با جناح های راست سندیالیست - لیبرال و جناح سولیداریته سنتریها نیز در این راستا نه از روبرو باید از پهلو برخورد کرد، در این راستا تشکل های فعالین و سندیکاها با ایجاد شورای موسس فدراسیون ایجاد هیئت های موسس را در محیط های کارگری در الویت قرار داده و سندیکاها موجود مخصوصاً واحد، نقاشان را به سمت اتحادیه کل حمل و نقل و ساختمان ارتقاء دهند اگر جبهه واحد برای ایجاد فدراسیون پا بگیرد مناسبات حزبی را کاملاً تقویت خواهد کرد.

در کنار جبهه پایدار برای فدراسیون می توان در سطح سازماندهی سیاسی بر اساس برنامه حداقل سوسیالیست ها یک کمیته موقت اجرایی مرکب از گرایش های موجود بر محور آزادی زندانیان سیاسی، برگزاری اول ماه مه، مبارزه برای حق تشکل و اعتصاب ایجاد نمود.

این سطح وحدت برای سازماندهی مشخص سطح تماس و درگیری عملی نیروهای موجود را با بدنه کارگری و جنبش مبارزاتی تقویت کرده به ایجاد حزب در یافتن عناصر مساعد کمک شایان توجهی خواهد نمود. کسانی که از این سطوح سازماندهی عملی بخاطر حفظ فرقه های خود ساخته موجود فرار می کنند باید به شدت زیر آتشبار مبارزه ایدئولوژیک قرار بگیرند که بقول لنین آنارشیسم و اکونومیسم دو روی یک سکه اند یعنی یکی خود بخود دیگری را پرستش می کند و دیگر ادا و اطوار روشنفکرانی که توان ارتباط با طبقه کارگر را ندارند.

ب: اگر ساختار حزبی ما دارای سه حلقه گفته شده، رهبران موسس اولیه و عناصر فرقه ای مبلغ، مروج و سازمانده و هویت و بدنه اصلی اعضا معادل سازمان کارگران ارگانیزه شده در سلول های کمونیستی مستقر در داخل کشور و کارخانجات باشد، و اگر اساساً ضعف ما در حلقه دوم یعنی کادرها است، ما باید کادر سازی را در الویت قرار دهیم و تمامی هم و غم خود را روی آن متمرکز کنیم بطوریکه قبلاً در بولتن ها من و رفیق حیدر تأکید کرده ایم در صورتیکه ساختار قوی، موسس اولیه قاطع، پیگیر و یکدست و محکم باشند، نیروی مساعد در ابعاد کمی و کیفی زیادی به طرف ما هجوم خواهند آورد، ما نمونه های سلفی ها، پژاک، باندهای سازمان یافته خلافتکاری و حتی شبکه های جاسوسی گسترده که در سایه فشار زیاد جمهوری اسلامی خواهان مبارزه تا پای جان هستند را مثال آورده ایم، البته نیروها مورد نظر (نیروهای خواهان مبارزه) به طرف نیروی عمل کننده و سازمانده و تغییر گر می شتابند نه مفسر و نظاره گر، اخته ها و یا شرکت های سهامی فرقه ها. جوانان بی آینده که توسط رژیم به تدریج محو و نابود یا

ساختارهای جوابگو به شرایط موجود در سطح حزبی - سیاسی و تشکلهای توده ای، چگونگی پیوند آگاه گرانه سوسیالیستی با کارگران و غیره ... ندارد و از حالت تفسیری و نظاره گری مبارزه طبقاتی فراتر نرفته است.

ج: بطوریکه من و رفیق عمو اوغلی اشاره کرده بودیم، مسئله درستی و نادرستی صرفاً نظری نبوده و نیست بلکه مسئله حیاتی چگونگی پیوند سازمانگرا آگاهی طبقاتی با بدنه اجتماعی - مبارزاتی آن می باشد. البته لازم به گفتن نیست که در حلقه نظریه درست مارکسیستی معتقد به سازماندهی مشخص سیاسی طبقه کارگر برای تسخیر قدرت سیاسی از طریق انقلاب، برای کسب حاکمیت سوسیالیستی در داخل کشور از طریق سلول های کمونیستی پایه حزبی مخفی در جامعه مخصوصاً میان کارگران با دست آویزهایی مانند: شدت سرکوب، انتظار برای انقلاب جهانی، سوسیال دمکراتیسم اخته با تقدس دمکراسی بورژوائی در نفی اصول سازماندهی مخفی و تشکیلات، بر پایه مرکزیت قوی بعنوان تجسم کلیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر به بهانه مبارزه با بوروکراتیسم همه و همه توجیه گر بی عملی، پاسیفیسم مفرط در سازمانگری مشخص می باشد.

5- به نظرم، محورهای زیر باید مورد توجه قرار بگیرد:

الف: اگر هدف خروج از بحران هویت کنونی می باشد پس باید:

اولاً- به دور از چسبیدن به منافع خرده بورژوائی - فرقه ای در شکل سکتاریسم افراد، بر اساس نقطه اشتراک مورد توافق، بر مینا و برای سازماندهی عملی جنبش طبقاتی هر دم افزاینده پیشرو (نه توهومات خودمان) متحد و ارگانیزه شویم (نه به صورت شرکت سهامی و ائتلاف موقت).

ثانیاً: اجزاء مبارزه و سازماندهی کمونیستی، جنبش سوسیالیستی در شکل دانشجویان و روشنفکران و جنبش مبارزاتی کارگران در شکل عناصر پیشرو بعلاوه تشکلهای توده ای و مبارزات جاری می باشند.

پس برنامه ریزی ما، باید در راستای اهداف کمونیستی ما، این دو سطح را هدف خود قرار دهد، یعنی تبلیغ و ترویج و سازماندهی و تشکیلات باید در این راستا هدف گذاری شود تا در این دو سطح اتحاد حزبی و جبهه ای (موقت - پایدار) را باید پیش ببریم، حرکت برای حزب علاوه بر گرایش های فوق باید با تقویت مرکز ارتباطات واقعی توسط ما یا رفقای دانشجویان داخل و عناصر مساعد، تشکلهای توده ای را هدف قرار دهد.

در سطح جبهه ما باید طرح فدراسیون سراسری مرکب از سندیکاها و فعالین مرتبط با طبقه کارگر و حتی بعضی انجمنهای صنفی که به ضرورت سندیکا

3. با توجه به اجزای حزب انقلابی، گیر کار ما در کجاست؟

الف: فرقه گرایی در شکل احزاب و سازمانها، که تجربه، آگاهی و تشکل را نه ابزار سازماندهی مبارزه در میان کارگران بعنوان ستون انقلاب و حاکمیت، بلکه به طور قائم به ذات محدود به منافع خرده بورژوائی، سکتاریستی خود می کنند، این نیروها خود را ملزم به ساختن حلقه های دوم و سوم نمی دانند، چرا که آنها (احزاب خود خوانده) خود را برای شرکت در قدرت کامل (البته در فضای متوهم مجازی) می دانند و سازمانهای خرده بورژوائی که بیش از 30-40 سال است به دنبال ساختن حزب نه تنها بستر سازی نمی کنند بلکه در انتظار معجزه هستند که در روند این انتظار خود به چندین دسته تقسیم و مانع شده اند.

ب: بدتر از احزاب و سازمانهای فرقه ای فوق در حلقه دوم و سوم دنبالچه های این جریانها هستند که به شکل تشکل های شترمرغی\* نمود یافته اند، که نه تنها توان و فعالیت حرفه ای ندارند، بلکه، توان فعالیت در سطح اعضا در میان کارگران را نیز ندارند، این اخته های سیاسی را بنام جنبش کارگری یا فعالین طبقه بندی می کنند، که معلوم نیست در کجای مفاهیم تعریف شده مارکسیستی قرار دارند.

پ: علنی گرا ها، سندیکالیست ها، لیبرال و سوسیال دمکراتهای راست که در حلقه ساختارهای انقلابی هر گونه نیرو و فعالیت را برای دشمن طبقاتی علنی کرده و زمینه ساز سرکوب راحت تر هستند.

ج: سوسیال دمکراتهای چپ رادیکال که در حرف حاکمیت و حزب کارگری را قبول دارند، ولی اخته و عاجز از سازماندهی عملی هستند و فقط مفسر، نظاره گر و دنباله رو حوادث هستند، تمامی این طیف های انحلال طلب مانع از پیوند و ارگانیزه شدن علم کمونیسم با جنبش مبارزاتی در تولد حزب انقلابی می باشند.

4- انکاس این انحرافات در میان ما چگونه است؟

الف: عین فرقه های سیکتاریست و در رقابت توهم زا ما نیز جمع موجود را نه ابزار سازماندهی بر پایه تقویت نکات مشترک در ارگانیزه شدن، بلکه نوعی شرکت سهامی گرایش های مختلف میدانیم. مثلاً پیشنهاد من و رفیق حیدر برای سازماندهی جبهه واحد برای ایجاد فدراسیون بعنوان تنها شکل سازمانیابی صنف - سراسری با بی تفاوتی همه مواجه شد، مثل اینکه در این مورد برخلاف تجارب 200 ساله جنبش کمونیستی - کارگری چیزی جدید کشف کرده است.

ب: نوشته های ترویجی ما در نشریه و همچنین انتقاد رفقای دیگر علی رغم بار مثبت تفسیری و روشنگرانه هیچ بار و مضمون سازمانگرا نه و راه حل مشخص چه باید کرد؟ برای بحران هویت کنونی، چگونگی کادر سازی، چگونگی ایجاد

بدهد و بنابراین بقول لنین کبیر ما نباید دبیر ترد یونیون باشیم، بلکه نماینده آتشین مقاصد و منافع تاریخی توده ها باشیم. بدون این مسئله مجال است بتوان از تربیت سیاسی طبقه کارگر بعنوان سرکرده و نماینده کل مردم صحبت کرد.

اما مسئله اساسی این است که چگونه می توان بدون ساختار تربیت سیاسی کرد؟ و برعکس بدون کارگر آگاه و سیاسی حزب درست کرد؟

واقعیت این است که این دو پروسه جدایی ناپذیر و دارای یک روند تاثیر متقابل دیالکتیکی میباشند. اما سوال اینکه هیئت موسس چگونه می تواند همزمان پروسه تبلیغات سیاسی و ایجاد حزب سیاسی را از طریق ایجاد ساختارهای داخلی پیش ببرد؟ این ترکیب ارگانیک در پیشبرد همزمان این وظایف توسط نشریه بعنوان ارگان سیاسی هیئت موسس پیش برده می شود.

وظایف نشریه را اینطور می توان خلاصه کرد:

- 1- نشریه تبلیغات و افشاگرهای سیاسی رهنمودهای گوناگون هیئت موسس را بدون تداخل سلولها بر اساس عدم تمرکز، عدم تداخل و عدم تسری اطلاعات به آنها میرساند، و عین ریسمان نامرئی نیروی مبارزاتی آنها را بر اساس برنامه و مشی سیاسی واحد به هم پیوند داده و در جهت اهداف سراسری سازماندهی خواهد کرد.
- 2- گزارشات، تجارب مبارزاتی، شیوه و راه حلهای پیشنهادی در عرصه های گوناگون از جمله اشکال مبارزه، اشکال تشکیلی و... را از میان افراد و هسته های مخفی عمل کننده ی داخلی را جذب و پخته تر و اصولی تر ارائه خواهد کرد.

محور اصلی پیشبرد مشی سیاسی و تاکتیکیهای گوناگون مبارزاتی حزب را بعنوان مثال مانند تحریم انتخابات، یا شرکت در آن، برگزاری مراسم های سراسری (مثلا) اول ماه مه، اعتصابات و تظاهرات سراسری را طراحی و اجراء خواهد کرد.

چگونگی سازماندهی توده ای و تشکیلاتی در سطوح سلولهای مخفی گوناگون، هیئتهای موسس تشکلهای توده ای، کمیته های مخفی اعتصابات و تظاهرات و... را در میان توده ها جا خواهند انداخت.

محورهای تبلیغات سیاسی با مضامین سوسیالیستی و دمکراتیک را در میان کارگران، زنان، ملل تحت ستم و جوانان تبلیغ و ترویج خواهد کرد.

- 6- مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات اپورتونیستی را پیش خواهد برد.

به زبان ساده نشریه بعنوان رگ خون رسان، حزب (فعلا) هیئت موسس) در عرصه تبلیغ، ترویج و سازمانگری کل ساختار را بطور زنده و ارگانیک در جهت پیشبرد وظایف برنامه ای و تاکتیکی بر اساس سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی به هم پیوند داده و تجسم کلیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر و رهبری آن بر دیگر افشار دمکراتیک جامعه

بدهد و بنابراین بقول لنین کبیر ما نباید دبیر ترد یونیون باشیم، بلکه نماینده آتشین مقاصد و منافع تاریخی توده ها باشیم. بدون این مسئله مجال است بتوان از تربیت سیاسی طبقه کارگر بعنوان سرکرده و نماینده کل مردم صحبت کرد.

اما مسئله اساسی این است که چگونه می توان بدون ساختار تربیت سیاسی کرد؟ و برعکس بدون کارگر آگاه و سیاسی حزب درست کرد؟

واقعیت این است که این دو پروسه جدایی ناپذیر و دارای یک روند تاثیر متقابل دیالکتیکی میباشند. اما سوال اینکه هیئت موسس چگونه می تواند همزمان پروسه تبلیغات سیاسی و ایجاد حزب سیاسی را از طریق ایجاد ساختارهای داخلی پیش ببرد؟ این ترکیب ارگانیک در پیشبرد همزمان این وظایف توسط نشریه بعنوان ارگان سیاسی هیئت موسس پیش برده می شود.

وظایف نشریه را اینطور می توان خلاصه کرد:

- 1- نشریه تبلیغات و افشاگرهای سیاسی رهنمودهای گوناگون هیئت موسس را بدون تداخل سلولها بر اساس عدم تمرکز، عدم تداخل و عدم تسری اطلاعات به آنها میرساند، و عین ریسمان نامرئی نیروی مبارزاتی آنها را بر اساس برنامه و مشی سیاسی واحد به هم پیوند داده و در جهت اهداف سراسری سازماندهی خواهد کرد.
- 2- گزارشات، تجارب مبارزاتی، شیوه و راه حلهای پیشنهادی در عرصه های گوناگون از جمله اشکال مبارزه، اشکال تشکیلی و... را از میان افراد و هسته های مخفی عمل کننده ی داخلی را جذب و پخته تر و اصولی تر ارائه خواهد کرد.

محور اصلی پیشبرد مشی سیاسی و تاکتیکیهای گوناگون مبارزاتی حزب را بعنوان مثال مانند تحریم انتخابات، یا شرکت در آن، برگزاری مراسم های سراسری (مثلا) اول ماه مه، اعتصابات و تظاهرات سراسری را طراحی و اجراء خواهد کرد.

چگونگی سازماندهی توده ای و تشکیلاتی در سطوح سلولهای مخفی گوناگون، هیئتهای موسس تشکلهای توده ای، کمیته های مخفی اعتصابات و تظاهرات و... را در میان توده ها جا خواهند انداخت.

محورهای تبلیغات سیاسی با مضامین سوسیالیستی و دمکراتیک را در میان کارگران، زنان، ملل تحت ستم و جوانان تبلیغ و ترویج خواهد کرد.

- 6- مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات اپورتونیستی را پیش خواهد برد.

به زبان ساده نشریه بعنوان رگ خون رسان، حزب (فعلا) هیئت موسس) در عرصه تبلیغ، ترویج و سازمانگری کل ساختار را بطور زنده و ارگانیک در جهت پیشبرد وظایف برنامه ای و تاکتیکی بر اساس سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی به هم پیوند داده و تجسم کلیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر و رهبری آن بر دیگر افشار دمکراتیک جامعه

قتل عام می شوند، زنان، کارگران، دانشجویان و افراد جسور و فعال تشکلهای موجود بهترین حوزه و بستر برای کادر سازی ما میباشند، که باید به جای تقدس دمکراسی بورژوازی و سیاست انتظار تا وقت گل نی، توسط ما برنامه مشخصی برای جلب و جذب و تربیت آنها صورت بگیرد، که بدون حل این مسئله ما در حد شعار درجا خواهیم زد. هیئت موسس باید این مسئله را در الویت قرار دهد.

ج: هیئت موسس حزب باید نه بطور مصنوعی (شرکت سهامی) بلکه در عمل بصورت نطفه حزب سیاسی عمل کند و برای تاثیرگذاری بر روی عناصر جنبش آگاهانه سوسیالیستی و جنبش مبارزاتی کارگری در کنار راه کارهای عملی و مشخص در چهارچوب مشی سیاسی و برنامه و از این مهمتر باید الگو و سمبل قدرت واحد، یکپارچه و ارگانیزه طبقه کارگر باشد، نیروهای شرکت کننده باید روی ایجاد حزب بعنوان الویت اولشان طوری با ایمان و قدرت و صلاحیت عمل کنند که به قول لنین این ایمان حتی به دشمن هم سرایت کند و این کلیت متحد (نه شرکت سهامی) سمبل کلیت طبقه کارگر برای سرنوشتی نظام سرمایه داری و حاکمیت این طبقه باشد و بعنوان نقطه ثقل و مرکز ارتباط تمامی نیروهای مبارز، خود را در جهت هدف واحد هدایت کند. در این رابطه اگر نگوئیم تاریخ تکرار می شود برخلاف سوسیال دمکرات شیفته دمکراسی بورژوازی خودمان در شرایط خفقان پلیسی و استبداد هار که فعالیت سیاسی حکم اعدام دارد، بقول لنین و برخلاف منشویکها که ادعا می کردند: "تجمع فکر پیشرو در یک سازمان با انضباط متمرکز ارتباط آنها را با توده ها ضعیف می کند" لنین اثبات کرد و نوشت: "برعکس هر قدر سازمانهای حزبی که ما سوسیال دمکراتها ی واقعی را در بر گرفته محکمتر باشند، هر قدر تزلزل و ناپایداری در داخل حزب (اینجا هیئت موسس) کمتر باشد تاثیر آن بر عناصر توده های کارگری که در پیرامون حزب (اینجا هیات موسس) و رهبری آن قرار دارند گسترده تر، همه جانبه تر، بیشتر و ثمربخش تر خواهد بود" ما باید به دور از منافع فرقه ای خرده بورژوازی، سمبل یکپارچگی آگاهی، تشکیل و حاکمیت طبقه کارگر در پیوند ارگانیک و سازمانگرانه با بدنه آن باشیم.

د: مضمون تبلیغات سیاسی و نشریه ما: اگر بقول مانیفیسست کمونیست، ما کمونیستها (حزب) هدف فوری را تسخیر قدرت سیاسی از طریق انقلاب کارگری در رسیدن به حاکمیت سوسیالیستی کارگران بدانیم، مضمون تبلیغات سیاسی ما در تربیت طبقه کارگر (از طریق ارگان سیاسی بطور عمده نشریه) الویت اساسی ما می باشد و در این اصل بنیادین مارکسیستی که طبقه کارگر برای نجات خود باید کل جامعه را نجات

بدهد و بنابراین بقول لنین کبیر ما نباید دبیر ترد یونیون باشیم، بلکه نماینده آتشین مقاصد و منافع تاریخی توده ها باشیم. بدون این مسئله مجال است بتوان از تربیت سیاسی طبقه کارگر بعنوان سرکرده و نماینده کل مردم صحبت کرد.

اما مسئله اساسی این است که چگونه می توان بدون ساختار تربیت سیاسی کرد؟ و برعکس بدون کارگر آگاه و سیاسی حزب درست کرد؟

واقعیت این است که این دو پروسه جدایی ناپذیر و دارای یک روند تاثیر متقابل دیالکتیکی میباشند. اما سوال اینکه هیئت موسس چگونه می تواند همزمان پروسه تبلیغات سیاسی و ایجاد حزب سیاسی را از طریق ایجاد ساختارهای داخلی پیش ببرد؟ این ترکیب ارگانیک در پیشبرد همزمان این وظایف توسط نشریه بعنوان ارگان سیاسی هیئت موسس پیش برده می شود.

وظایف نشریه را اینطور می توان خلاصه کرد:

- 1- نشریه تبلیغات و افشاگرهای سیاسی رهنمودهای گوناگون هیئت موسس را بدون تداخل سلولها بر اساس عدم تمرکز، عدم تداخل و عدم تسری اطلاعات به آنها میرساند، و عین ریسمان نامرئی نیروی مبارزاتی آنها را بر اساس برنامه و مشی سیاسی واحد به هم پیوند داده و در جهت اهداف سراسری سازماندهی خواهد کرد.
- 2- گزارشات، تجارب مبارزاتی، شیوه و راه حلهای پیشنهادی در عرصه های گوناگون از جمله اشکال مبارزه، اشکال تشکیلی و... را از میان افراد و هسته های مخفی عمل کننده ی داخلی را جذب و پخته تر و اصولی تر ارائه خواهد کرد.

محور اصلی پیشبرد مشی سیاسی و تاکتیکیهای گوناگون مبارزاتی حزب را بعنوان مثال مانند تحریم انتخابات، یا شرکت در آن، برگزاری مراسم های سراسری (مثلا) اول ماه مه، اعتصابات و تظاهرات سراسری را طراحی و اجراء خواهد کرد.

چگونگی سازماندهی توده ای و تشکیلاتی در سطوح سلولهای مخفی گوناگون، هیئتهای موسس تشکلهای توده ای، کمیته های مخفی اعتصابات و تظاهرات و... را در میان توده ها جا خواهند انداخت.

محورهای تبلیغات سیاسی با مضامین سوسیالیستی و دمکراتیک را در میان کارگران، زنان، ملل تحت ستم و جوانان تبلیغ و ترویج خواهد کرد.

- 6- مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات اپورتونیستی را پیش خواهد برد.

به زبان ساده نشریه بعنوان رگ خون رسان، حزب (فعلا) هیئت موسس) در عرصه تبلیغ، ترویج و سازمانگری کل ساختار را بطور زنده و ارگانیک در جهت پیشبرد وظایف برنامه ای و تاکتیکی بر اساس سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی به هم پیوند داده و تجسم کلیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر و رهبری آن بر دیگر افشار دمکراتیک جامعه

## چرا ما به یک تشکیلات نیاز داریم؟

در جنگ علیه دشمن مشترکی با هم ائتلاف می کنند و بعد از دستیابی به هدف مشترک، اتحادشان از هم می پاشد". (2)

اما افراد بی شمار و توده ای از اعضای چپ غیرمتشکل، وسیله ای برای هماهنگ کردن مطالبات متفاوت و متعدد خویش، کانال-هایی برای اظهار نارضایتی به شکل سازمان-یافته، یا ایجاد فضاهایی برای تقابل اجتماعی که از هزاران شکل بیان اعتراض گرفته تا تبدیل شدن به خطر واقعی برای بازتولید نظام، در اختیار ندارند.

### چرا چنین امکاناتی وجود ندارد؟

اول به خاطر این که، تحول به طور خودبه خودی اتفاق نمی افتد، عقاید و ارزش های حاکم در جامعه سرمایه داری که نظم موجود را عقلانی و توجیه می کند به سراسر جامعه گسترش می یابد و حداکثر تاثیر خود را بر بخش های متنوع مردمی باقی می گذارد. دوم چون لازم است که یک برنامه ی اجتماعی در مقابل سرمایه داری صورت بندی کنیم، برنامه ای برای جامعه ای دیگر. سوم ما باید قادر باشیم قوی ترین نیروهایی را که با این تحول مخالفت می-کنند به طور کامل درهم بشکنیم. و شکست آن ها بدون یک سازمان سیاسی که پیشنهادها را صورت بندی کند و به میلیون ها نفر اراده ی واحد بچشد" ناممکن است، (3) در عین حال که هم زمان عملکردهای رهایی بخش گوناگون را متحد و هماهنگ می-کند.

### اثرات ایدئولوژی حاکم

با توجه به نکته ی اول باید به خاطر داشته باشیم "نظری که مردم درباره جهان دارند به طور تاریخی تکوین یافته است". این جهان بینی به عنوان عقل متعارف شناخته شده و به میزان کم یا بیش تری تحت تاثیر ایدئولوژی طبقه حاکم شکل گرفته در جهانی که یک ایدئولوژی بورژوازی، بر آن حاکم است. این امر به خصوص در بین بخش-هایی از مردم صادق است که فاقد سلاح نظری برای فاصله گرفتن انتقادی نسبت به این ایدئولوژی اند.

### دستکاری در افکار عمومی و جلب توافق

دیگر کسی توانایی وسایل ارتباط جمعی جدید را برای تاثیرگذاری بر افکار انکار نمی-کند. وسایل ارتباطی جمعی، که هر چه پیش تر در دست های کمتری متمرکز می-شوند وظیفه ی "جهت دادن به افکار و عقاید" در چارچوب قابل قبول برای طبقه حاکم را به عهده دارند و از این رو "هر چالش

همان طور که پیش تر به تحلیل این مساله پرداختم، به علت اشتباهات و انحرافات چپ در قرن بیستم، و بحران سیاست و سیاست-مداران از یک سو، و وجود عمل رزمنده و اصیل بعضی جنبش-ها و کنش-گران جدید اجتماعی از سوی دیگر، گرایش فزاینده- در جهت کنار گذاشتن احزاب سیاسی و حتی تا حد کم-تری تمرکز و رهبری در مبارزه در حال شکل گرفتن است. برخی می-گویند در مرحله کنونی ما می-توانیم بدون احزاب، مبارزه-مان را به پیش ببریم و وظیفه-ی چپ باید در راه هم جهت کردن منافع این گروه-ها و اقلیت-ها- نژاد، جنس، امتیازات جنسی و فرهنگی از هر نوع- حول یک هدف مشترک محدود شود.

آنها در تایید گفتارشان به عملکرد جنبش علیه جهانی شدن اشاره می-کنند: به عنوان نمونه "در اعتراض-های سیاتل در 1999 آن چه که ناظران را متعجب ساخت این بود که گروه-هایی که قبلا به نظر می-رسید که مخالف یک دیگر باشند- اتحادیه-ها، طرفداران محیط زیست، گروه-هایی کلیسایی، آنارشیست-ها و غیره- بدون ساختار متمرکز و متحدکننده-ای که تفاوت-های آن-ها را کنار بگذارد و یا تحت تابعیت خود قرار دهد با یک دیگر به طور مشترک عمل کرده-اند". (1)

اما مدیریت موفق تظاهراتی علیه جهانی شدن، یا جنگ در عراق یک چیز است و موفقیت در سرنگونی یک حکومت و استفاده از قدرت سیاسی برای ایجاد یک مدلی از جامعه که بدیل سرمایه-داری باشد چیز دیگر.

من با پیشنهادی برای هماهنگ کردن این کنش-گران اجتماعی مخالفتی ندارم و با کسانی که این پدیده- را امری منفی می-دانند موافق نیستم. اما کاملا با نظر مورخ بریتانیایی اریک هابسباوم موافقم که مجموعه ی این اقلیت ها، اکثریت ثابتی را تشکیل نمی دهد، این گروه ها صرفا به خاطر یکی بودن منافع بلاواسطه-ی شان با هم متحد می شوند، این اتحاد، بسیار شبیه اتحاد دولت هایی است که موقتا

چیست؟

ج: رفقای احزاب خود خوانده ، تجمع فرقه ای فعالین یا بخش پیشرو و آگاه و متشکل طبقه کارگر چرا انحراف خویش را رها نمی کنند ؟  
ج: فرقه گرانی و اکونومیسم سد راه ایجاد حزب طبقه کارگر است.

د: ریشه های پوپولیسم در فکر و عمل ر: مفهوم مزدبگیر به جای طبقه کارگر یعنی : نفی استقلال طبقاتی کارگر در سازش با بورژوازی .  
ز- اتحادیه بدون حزب سیاسی : بردگی طبقه کارگر در فروش بهتر نیروی کارش است.  
ن- تشکلهای شتر مرغی : عاجز از سازماندهی صنفی - سیاسی کارگران هستند.  
و - چرا کارگر کارگرها از حزب و کسب قدرت سیاسی وحشت دارند ؟ (مارکس انقلابی یا مارکس مماشات طلب ؟!!...)

7- ترویج کمونیسم علمی :  
الف: مناسبات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران و آرایش طبقاتی  
ب- آرایش جهانی طبقه کارگر و انترناسیونالیسم پرولتری

ج- در ضرورت انقلاب و حکومت کارگری  
ح- رهبری طبقه کارگر تنها ضامن پیروزی انقلاب  
د- بحران ساختاری نظام سرمایه داری  
ز- مسئله ملی و مارکسیسم  
ز- زنان و مارکسیسم و...  
بله رفقا،

نشریه ما باید عین ایسکرای لنین به دور از حالت انتظار و تفسیر به اسلحه ی برنده طبقه کارگر برای انقلاب و سوسیالیسم تبدیل شود و ما بعنوان نطفه حزب سیاسی کارگری و بقول مانیفیست نماینده منافع کل طبقه کارگر در این راستا حرکت کنیم .

با درودهای بلشویکی  
اسدالله غفار زاده  
1393/9/9

\* ( منظور تشکل های شتر مرغی یا دو منظوره، تشکل های هستند که نه تشکل توده ای هستند و نه تشکل سیاسی و در حرف خود را تشکل کارگری یا تشکل فعالین کارگری بیان می کنند و در عمل می خواهند فعالیت سیاسی و صنفی را در هم انجام بدهند و در واقع هیچ کدام را نمی توانند انجام بدهند از اینجا رانده و از اینجا مانده اند وقتی می گوئی بار ببر می گویند ما مرغ هستیم، وقتی می گوی تخم بگذار می گویند ما شتر هستیم. وقتی به آنها می گویی مبارزه توده ای انجام بدهید مثلا" اعتصاب بکنید یا مبارزه مشترک و اتحاد عمل داشته باشید می گویند باید اصول و تئوری و برنامه های سیاسی و وحدت تئوریک و وحدت سیاسی داشته باشیم بعد اتحاد عمل داشته باشیم ، وقتی می گویی موضع خود را در مقابل بحث ها و تئوری خاصی مشخص کنید می گویند در تشکل کارگری و فعالین باید تمامی گرایشها با هم حضور داشته باشند به هر صورت مانند ماهی لیز هستند و مانند احزاب و سازمانهای موجود برای فرار از فعالیت واقعی به هر بهانه و روشی دست می زنند تا شانه خالی کنند)

لازم است که هر دو تر افراطی را مردود اعلام کنیم: تز پیشاهنگ روشن گر، و توده-های بی سرو پا. اولی تصور می کند که تنها سازمان سیاسی قادر به شناخت حقیقت است: حزب وجدان، مخزن عقل و توده ها یک بخش عقب مانده را تشکیل می-دهند. سویی ی دیگر افراط در ستایش از پایه ی توده ای است. این دیدگاه به طور عمده توان اجتماعی جنبش های اجتماعی را بیش از حد بها می دهد. این دیدگاه بر این باور است که این جنبش ها خودبسنده اند و دخالت هرگونه سازمان سیاسی را بدون تمایز رد می کنند. و بدین ترتیب غالباً تفرقه در جنبش توده ای را دامن می زند.

برای کمک به تحول اجتماعی عمیق تشکیلات لازم است که در آن "تحلیل سیاسی به عنوان ترکیب یک روند جمعی تکوین دانش در دستور کار قرار گیرد، تحلیل سیاسی ای که در آن تجربه مستقیم و ارزیابی از واقعیت جهانی از یک چشم انداز نظری با هم ادغام می-شود"(13)

### تدوین یک برنامه اجتماعی به عنوان بدیل سرمایه

در درجه دوم یک سازمان سیاسی لازم است چون برای طرح یک برنامه که بدیلی در برابر سرمایه باشد نیاز به سازمان را مورد تاکید قرار می دهد. ما پیش تر مشاهده کرده ایم که این وظیفه به زمان، تحقیق و دانش نسبت به شرایط ملی و بین المللی احتیاج دارد. این امری نیست که طی یک شب بتوان آن را سازمان داد و در جهان پیچیده ای که در آن زندگی می کنیم مساله به مراتب دشوارتر می شود. این چشم انداز باید در یک برنامه گنجانده شود که نظیر قطب نمای جهت یابی برای ملوانان برای یک تشکیلات عمل می-کند.

برنامه به ما اجازه می دهد که برای اجتناب از گمراهی، راه درست را کشف کنیم، با اطمینان به پیش برویم، بین آن چه که اکنون باید انجام دهیم و آن چه که باید در آینده انجام شود تمایز قابل شویم، و بدانیم که چه گام-ها و چگونه آن را برداریم.

بسیاری از برنامه ها که بر روی کاغذ بسیار انقلابی اند می توانند در طول راه به مانعی بدل شوند اگر مردم آن را به عنوان پرچمی برای مبارزات بلاواسطه شان مورد استفاده قرار ندهند. این برنامه به جای گردآوری نیرو باعث گریز آن ها می-شود.

یکی از رایج ترین اشتباهات چپ در بعضی از بخش های انقلابی امریکای لاتین ناتوانی در تدوین یک برنامه حداقل است که از تحلیل عمیق شرایط مشخص کشور مورد پرسش، منطقه و جهان نتیجه می شود، وظایف بلاواسطه را مشخص می کند، وظایفی که حزب را قادر می سازد وسیع ترین افشار

حیرت انگیز می آموزند.(11)

کودتای نظامی در 11 آوریل 2002 علیه رییس جمهوری که به طور دموکراتیک انتخاب شده بود یعنی هوگو چاوز به مردم اجازه داد که هویت هر کس را به روشنایی دریابند: نقاب از چهره افسران ارشد هوادار کودتا و نیروهای مسلح کنار زده شد، مقاصد فاشیستی بسیاری از سیاست مداران اپوزیسیون و بسیاری از مدعیان دموکراسی به روشنی بر ملا شد. سطح آگاهی سیاسی و رنجش-های مردمی به شکل فوق العاده افزایش یافت مردم طی چند روز چیزهایی یاد گرفتند که بسیار بیش از آن چه طی سال ها از کتاب ها می توانستند بیاموزند.

### دانش مستقیم و دانش غیرمستقیم

این مساله ما را دعوت می کند که به اختلاف بین دانش مستقیم و دانش غیرمستقیمی توجه کنیم که کنش گر اجتماعی از آن برخوردار است. نوعی از دانش وجود دارد که کارگران و بخش های فقیرتر اجتماعی به طور عام ممکن است در اثر مسایلی کسب کنند که با آن رو به رو اند. به همین علت اهمیت دارد که انقلابیون بر دانش اجتماعی و تاریخی تاکید کنند که توسط مردم انباشت می شود: عقاید، ارزشها، باورها، اشکال سازمان دهی و مبارزه و شیوه های کار. اما نوع دیگری از دانش وجود دارد که آن ها از دسترسی مستقیم به آن محروم اند، برای بخش های فقیرتر، بسیار دشوار است که خود به درک جهانی مبارزه طبقاتی در کشورشان و در بقیه ی جهان دست پیدا کنند.

سازمان های غیرمارکسیستی غالباً تمایل دارند که به این دانش غیرمستقیم ارزشی بیش از حد آن قایل شوند، بخش اعظم آن را از تحقیقات آکادمیک نتیجه می گیرند و به شیوه های دیگر تولید دانش کم بها می دهند، نظیر دانش هایی که بر تجربه مستقیم و عمل اجتماعی و جمعی استوار است. گرایش وجود دارد که اهمیت هر گونه دانشی را انکار می کند که بخش تحت ستم از طریق تجربه مستقیم به دست می-آورد. "اهمیت تجربه مستقیم برای تولید دانش نفی می شود به خصوص هنگامی که مساله مربوط به تجارب اجتماعی زنان و مردان معمولی است". (12) همان طور که کارلوس روییز اشاره می کند این نگرش تحلیل واقعیت را در انحصار روشنفکران قرار می دهد.

این امر حقیقت دارد که برخی در جهت مخالف راه افراط را در پیش می گیرند و ارزش تجربه مستقیم را به عنوان تنها منبع دانش بیش از حد خود بها می دهند و نیاز برای یک دیدگاه انتقادی و کلی از شرایط ملی و بین-المللی را مورد تمسخر قرار می-دهند.

ممکن در مقابل امتیاز و اقتدار موجود" را منحرف می-کند قبل از این که این چالش "بتواند شکل و نیرو بگیرد". (5) طبق نظر چامسکی بورژوا لیبرال-ها برای قبول بازی دموکراتیک فقط یک شرط قایل می شوند: این شرط که از طریق کنترل وسایل جمعی "با دست کاری افکار عمومی به توافق دست یابند" و "گله ی سرگردان را رام کنند". (6)

با تبدیل سیاست به بازاری برای عقاید طبقات حاکم- با دستکاری در افکار عمومی و با برخورداری از انحصار در جلب توافق اسلحه لازم برای هدایت زنان و مردان را در جهت احزابی که منافع آن ها را حفظ می-کند در دست دارد. بازار آزاد به آزادی افکار نمی انجامد گرچه آن ها می خواهند ما را وادار کنند که آن را باور کنیم. همان طور که بنیامین گینزبرگ گفته است:"دست پنهان بازار به اندازه ی مثبت آهین دولت می-تواند به ابزار قدرتمندی تبدیل شود" (7) این پژواکی است از حکم چامسکی که قبلاً نقل شد که "تبلیغ برای دموکراسی هم چون چماقی برای دولت تمامیت-گرا عمل می-کند". (8)

این به تنهایی توضیح می دهد که چرا محافظه کارترین احزاب که از منافع یک اقلیت بسیار کوچک از جامعه حمایت می کند از لحاظ کمی به احزاب توده ای تبدیل شده است، (9) و توضیح می دهد که چرا پایه ی اجتماعی حمایت آن ها حداقل در امریکای لاتین در فقیر ترین بخش حاشیه شهر و مناطق روستایی است.

این سازوکار برای دستکاری توافق نه تنها هنگام مبارزه انتخاباتی مورد استفاده قرار می گیرد بلکه بسیار زودتر آغاز به کار کرده است. زندگی روزانه ی مردم را از طریق خانواده، آموزش، فرهنگ و تفریحات تحت تاثیر قرار داده است. این یک امر داده شده است که "موثرترین و تبلیغ با دوام" سیاسی آن نوعی است که خارج حوزه-ی سیاسی و بدون استفاده از زبان سیاسی انجام می-گیرد". (10)

به همین دلیل است که مردم باید در معرض تجارب و منابع اطلاعاتی دیگری قرار بگیرند تا به آن ها کمک کند که جهان بینی خود را تغییر دهند، به دلایل بنیادی استثمار خود دست یابند و در نتیجه راه رهایی خود را کشف کنند.

این بدان معنا نیست که در بعضی شرایط، مردم نتوانند از خواب غفلت بیدار شوند و منافع واقعی که بخش هایی مختلف اجتماعی را به حرکت وا می دارد کشف کنند. این چیزی است که طی دوره ی تحولات بزرگ اجتماعی و انقلابات رخ می-دهد. طبقات حاکم ماسک خود را بر می-دارند و شیوه های مبارزه خود را آشکار می-کنند. مردم سیاسی می شوند و با آهنگی

توده ای را در برابر عمده ترین مانع و مشکلی بسیج کند که در این لحظه در برابر جنبش انقلابی قرار دارد.

### نیاز به ایجاد اراده ی واحد در بین میلیون ها نفر

در مرحله سوم یک سازمان سیاسی لازم است زیرا باید قادر باشیم بر نیروهای بسیار نیرومندتری قایق آیم که در مقابل تحول مقاومت می کند که ما برای آن مبارزه می-کنیم. همان طور که قبلا گفتیم این امر بدون سازمانی که پیشنهادها را صورت بندی کند و قادر باشد به میلیون ها نفر اراده ی واحدی ببخشد ناممکن است. (14) یعنی سازمانی که عملکردهای رهبری بخش گوناگون را حول هدف مشترک تمامی کنش گران هماهنگ کند و وحدت ببخشد. وقتی از اتحاد سخن می گوئیم به "گردهم آمدن"، "وحدت" کنش-گران مختلفی که حول هدف هابی مشترک جمع شده فکر می کنیم. وحدت هیچ گاه به معنای "یک شکل شدن"، یا "همگون شدن" نیست و نه به معنای سرکوب اختلافات، بلکه به معنای عمل مشترک است بر اساس خصوصیات متفاوت هر گروه.

جنبش ضدجهانی شدن یا ضدجنگ رنگارنگ است (15) و باید چنین باشد، اما من فکر نمی کنم این امری نو به شمار آید؛ همان طور که هارت و نگری می گویند تمام انقلابات پیروزمند رنگارنگ بوده اند و دقیقا به سبب آن که قادر بودند کنش گران مختلف را حول هدف واحدی متحد کنند پیروز شده اند. تمامی آن چه که برای تحلیل شعارهایی که به پیروزی آن ها منجر شد نیاز داریم: صلح، نان و آزادی در روسیه، مبارزه علیه دیکتاتور زمانه در کوبا و نیگاراگوئه. این که تفاوت بین کنش گران که در مبارزه شرکت داشتند بعدا نیز مورد احترام قرار گرفته اند امر دیگری است.

تاریخ بسیاری از قیام های مردمی در قرن بیستم به طور وسیع ثابت می کند که ابتکارات خلاق توده ها برای سرنگونی رژیم حاکم به تنهایی کافی نیست. آن چه که در ماه مه 1968 در فرانسه رخ داد یکی از هزاران نمونه ای است که این نظر را مورد تایید قرار می-دهد. موارد دیگری که از نظر زمانی و مکانی نزدیک تر اند قیام های مردمی در هائیتی در 1987-1988، انفجار اجتماعی در ونزوئلا و آرژانتین در دهه ی 90 را می توان نام برد که توده ی تهی دست شهری بدون هیچ رهبری مشخصی به پا خاستند، شاهراه ها و شهرها را تسخیر و فروشگاه های مواد غذایی را غارت کردند. علیرغم بزرگی و رزمندگی شان این جنبش-ها در سرنگونی نظام حاکم موفق نبوده اند.

از سوی دیگر تاریخ انقلابات پیروزمند هر بار تاکید می کند که باید یک سازمان سیاسی وجود داشته باشد که در درجه اول قادر به

پیشبرد یک برنامه بدیل ملی باشد که مانند چسب برای متنوع ترین بخش های مردمی عمل کند و در درجه دوم قادر به تمرکز نیروی آن ها در حلقه تعیین کننده باشد یا به سخن دیگر در ضعیف ترین حلقه دشمن.

همان طور که تروتسکی گفته است این سازمان سیاسی پیستونی است که بخار را در لحظه ی قطعی متراکم می کند، به آن فرصت پراکندگی نمی دهد بلکه آن را به نیروی محرکه لوکوموتیو تبدیل می کند.

اگر عمل سیاسی بخواهد موثر باشد و جنبش اعتراض و مقاومت و مبارزه مردمی بخواهد به اهداف خود علیه نظام موجود دست یابد لازم است که یک عامل سازمان-دهی در توانایی جهت دادن و وحدت بخشیدن به ابتکارهای متعددی شکل بگیرد که به طور خودجوش به وجود می آید و قادر است ابتکارات بیش تری تشویق را کند.

انسجام استوار تشکیلاتی فقط ظرفیت عینی برای عمل به وجود نمی آورد، بلکه یک فضای درونی ایجاد می کند که تشکیلات را قادر می سازد در رخدادهای مهم مداخله نیرومند داشته باشد و از فرصت های ایجاد شده به خوبی استفاده کند. مهم است که به خاطر داشته باشیم که در سیاست درست عمل کردن به تنهایی کافی نیست، بلکه باید در لحظه ی مناسب درست عمل کرد و از نیرویی برخوردار بود که ایده ها را به عمل تبدیل کند.

اگر این امر وجود نداشته باشد، احساس فقدان یک سازمان مستحکم و عدم ثبات موجب می شود که به علت فقدان انضباط قادر به اجرای تصمیمات ناشی و این به نوبه ی خود تاثیر منفی برجای می گذارد که خود امری فلج کننده است.

من تردیدی ندارم که بسیاری از کسانی که مایل به بحث در خصوص نیاز به ابزارهای سیاسی نیستند این ابزارها را با صدموکراتیک بودن، اقتدارگرا بودن، دیوان-سالار بودن و حزب واحد یک پارچه همسان می کنند که البته آن ها به درستی آن را مردود اعلام می کنند. من اعتقاد دارم که این خیلی مهم است که ما به این مانع ذهنی فایق شویم چون همان طور که پیش-تر نوشته ام معتقدم که نمی توان مبارزه موثری بر علیه نظام موجود سلطه انجام داد و نه جامعه بدیل سوسیالیستی به وجود آورد، بدون وجود سازمانی که قادر به گردآوری تمام کنش گران و وحدت اراده عمل آنان حول اهدافی باشد که پیش روی خود قرار می دهند.

این امری است متناقض که هارت و نگری در عین حال که این امر را می پذیرند که ما در یک "شرایط جهانی جنگی" به سر می-بریم، و دموکراسی کاملی که می خواهیم هنوز باید به وجود بیاید، و اعمال قهر به

عنوان دفاع فعال از خود در برابر قدرت های امپراتوری امری موجه است، انبوه بسیارگونه "یک پروژه ی سازمان دهی سیاسی است که تنها از طریق کارکردهای سیاسی به دست می-آید" (17) و "باید بتواند تصمیم بگیرد و به طور مشترک عمل کند". (18) معینا این نظر را نمی پذیرند که باید "نقطه کانون فرمان و اطلاعات برای چگونگی اجرای تصمیمات توسط عمل مشترک وجود داشته باشد" و در این خصوص پیشنهادی ارائه نمی کنند.

چون من با این نویسندگان توافق دارم که چپ باید احیاء و اصلاح شود باید صرفا بر اساس عملکردهای جدید، اشکال جدید سازمان دهی و مفاهیم جدید این هدف تحقق یابد (19). من در فصل دیگر دیدگاه خودم را در مورد ابزار جدید سیاسی که به آن نیاز دارد توضیح می دهم.

من مطلقا تردیدی ندارم که برای به اجرا گذاشتن این ایده-ها ما باید اشکال جدید بیان سیاسی جستجو کنیم یا با احیای دوباره احزاب موجود، هر جا که ممکن باشد، یا با ایجاد ابزار سیاسی جدید.

چون سیاسی کردن به معنای حزبی کردن نیست، بلکه به معنای تحول کسانی که از بی عدالتی و ستم رنج می کشند به سوزده-هایی است که مصمم اند نقش خود را در تغییر شرایط ایفا کنند، ما نباید ضرورتا درباره-ی فرمول های سنتی برای یک حزب جدید بیاندیشیم هنگامی که درباره نیاز به ایجاد یک ابزار سیاسی بحث می کنیم.

## یک الگوی جدید برای سازمان

### دهی درونی

من تا کنون مهم ترین ویژگی ها را توضیح دادم که برای سازمان دهی یا ابزار سیاسی جنبه ی اساسی دارند. ما به یک سازمان-دهی نیاز داریم برای مقابله با چالش-های عظیمی که جهان امروز در برابر ما قرار داده است. اکنون لازم است که آن عواملی را مورد بررسی قرار دهیم که با کارکرد درونی این سازمان سروکار دارد.

اعضای خود را حول مجموعه ای از ارزش ها و یک برنامه مشخص متحد کنیم

آن چه که اعضای یک سازمان سیاسی را متحد می کند باید اساسا یک مجموعه ی فرهنگی از ارزش ها باشد که پروژه و برنامه از آن ها ناشی می-شود. (1)

برنامه سیاسی به معنای واقعی و کامل کلمه، هم چون چسبی به عناصر گوناگون وحدت می بخشد و حرکت سیاسی سازمان را منسجم می سازد. خواه در باره یک سازمان سیاسی چپ، یا به طور وسیع تر در باره جنبه ی سیاسی سخن بگوئیم،



تواند برای ساختار سیاسی سودمند باشد، مثلا با استفاده از مهارت های فنی و نظری موجود مثل تحقیقات یا تبلیغات.

یک ابتکار جالب در امتداد این خطوط کنار هم آوردن افرادی است که- به خصوص متخصصان- می خواهند در بحث هایی با موضوع های معین مثل کشاورزی، نفت، مسکن، آموزش و قرضه ی خارجی شرکت کنند. تجربه-ای که به عنوان موضوع R (The R Cause) در ونزوئلا در انتخابات رئیس جمهوری مورد استفاده قرار گرفت FMLN، در السالوادور تلاش می کند که از سال 1993 چنین تجربه ای را عملی سازد. همان طور که EZLN در مکزیکو این کار را انجام می-دهد.

### کنش-گری به عنوان یک شیوه-ی زندگی

مبارزه ی انقلابی گرایش دارد هدف تغییر را به حوزه های معینی تقلیل دهد؛ حوزه-هایی که به اقتصاد و دولت مربوط می-شوند، اما در به چالش طلبیدن فرهنگ و تمدن از خود بیگانه ای که ما در آن زندگی می کنیم تلاش اندکی مبذول می دارد. کنش گران فراموش کرده اند که حتی در دوران سوسیالیسم "جامعه ای نو باید با شدت و خشونت علیه جامعه کهن رقابت کند" چون "گاستی های گذشته به زمان حال در آگاهی فردی منتقل شده است" و بنابراین "یک تلاش مداوم برای ریشه کن کردن آن ها لازم است". (5)

"میدان اصلی مبارزه زندگی روزانه است". (6) برای زمانی طولانی، اهمیت سیاسی زندگی روزمره کم بها داده می-شد، زندگی روزانه به عنوان یک فضای سیاسی به معنای وسیع کلمه در نظر گرفته نمی شد.

تحول زندگی روزانه تنها زمانی رخ می دهد که فرد زمان و مکانی را در زندگی خویش در جامعه برای فردیت خود به دست می آورد" (7). من فکر می کنم این پیشنهاد اورلاندو نونز هائیز اهمیت بسیاری است، چون اگر ما نتوانیم آن چه را که او پیشنهاد می کند انجام دهیم، کنش گران از انسانیت تهی می شوند، حساسیت خود را از دست می-دهند و از بقیه بشریت هر چه بیش تر فاصله می گیرند. مبارزه علیه فردگرایی وظیفه ای که ما باید خود را وقف آن کنیم به معنای نفی نیازهای فردی هر موجود بشری نیست. منافع فردی با "منافع اجتماعی تخصصی ندارد، تامین اولی پیش شرط تحقق دومی به شمار می-رود". (8)

هم چنین فکر می کنم که لازم است که رابطه ی خطا بین کنش گر و فداکاری باید تغییر یابد. در گذشته برای کنش گر بودن می یابست از روحیه شهادت برخوردار بود؛ رنج کشیدن امری انقلابی محسوب می-شد، لذت بردن به عنوان امری مشکوک در

فزاینده به چپ در جامعه پاسخ دهد؛ همه برای فعالیت انگیزه ی واحدی ندارند یا ممکن است دایما فعال نباشند. این نوسانات با زمان سیاسی که افراد در آن به سر می-برند بستگی دارد. نادیده گرفتن این واقعیت و انتظار یک شکل واحد از عضویت، ما را محدود و سازماندهی سیاسی را تضعیف می-کند.

### عضویت مطابق منافع گروهی، عضویت دایم و عضویت موقتی

به عنوان نمونه افرادی وجود دارند که می-خواهند در یک حوزه ی معین کار کنند- مثل بهداشت، آموزش یا فرهنگ- تا در یک هسته ای در کارشان یا در یک تشکیلات محلی، کسانی دیگری وجود دارند که علاقمند اند در زمان معین فعال باشند (مثل زمان انتخابات) اما آن ها نمی خواهند در تمام طول سال فعال باشند. محدود کردن عضویت در یک چارچوب معین که برای همه یکسان باشد تمام این فعالان بالقوه را نادیده می گیرد.

ما باید نوعی از سازمان دهی به وجود بیاوریم که برای انواع مختلف عضویت مناسب باشد و درجات مختلف فعالیت را در نظر بگیرد. ساختار این سازمان ها منعطف تر باشد تا این درجات مختلف عضویت را به حداکثر برساند بدون این که یک سلسله مراتب ارزشی را در آن ها به وجود آورد. این سازمان به نوعی به شبکه ای از روابط تشکیلاتی نیاز دارد.

به علاوه من با کلودمیرو آلمیدا موافق ام که ارزش و موثر بودن سیاسی شخص نباید با پیوند صورتی آن ها با گروه سنجیده شود، بلکه باید با دخالت مشخص آن در پیشبرد و تکامل پروژه و خط سیاسی سازمان ارزش-گذاری شود. (2)

انطباق سازمان دهی پایه ای با محیط خود برای این که عضویت را به شیوه ای متمایز ساده در کنیم، ساختارها و سازمان های پایه باید با نوع محیطی که آن ها کار سیاسی خود را در آن انجام می دهند هم-خوانی داشته باشد(3). کلودمیرو آلمیدا معتقد است که یک نقد معتبر از حزب لنینی این است که سطوح مختلف ساختار حزبی بدون در نظر گرفتن محیط های اجتماعی مختلف یکسان می شود. هسته ها در همه جا درست به یک شکل بدون ملاحظه هر محیط بنا می شد. یک کارخانه مشابه با یک زمین بزرگ روستایی، یا یک دانشگاه یا یک کانال تلویزیونی. (4)

### همکاری با کسانی که عضو نیستند

سازمان دهی نباید خودش را به اعضای محدود کند که به حزب اعتقاد دارند، بلکه هم چنین باید در بسیاری از وظایف غیر اعضا را هم در نظر بگیرد. یک راه برای انجام این کار تشویق به ایجاد سازمان هایی است که درون ساختار حزبی نیستند. این امر می-

قبول یا عدم پذیرش برنامه سیاسی حداقل بین کسانی است که در درون سازمان قرار دارند و کسانی که بیرون ماندن از آن را انتخاب کرده اند. ممکن است بر سر بسیاری از مسایل اختلاف وجود داشته باشد، اما در مورد مسایل مربوط به برنامه باید توافق وجود داشته باشد.

درباره وحدت چپ سخنان زیادی گفته شده است. بدون تردید وحدت برای حرکت به پیش جنبه ی بنیادی دارد، اما این وحدت برای مبارزه است، وحدتی برای تحول، وحدت در مبارزه علیه دشمن است. وحدت چپ صرفا یک اسم رمز نیست، چون ممکن است کسانی پشت این اسم رمز باشند که باور دارند ما کاری نمی توانیم انجام دهیم جز قبول وضع موجود، اگر چنین افرادی وجود داشته باشند، آن ها قدرت سازمان را تحلیل می برند به جای آن که آن را افزایش و ارتقاء دهند.

فهم این مطلب مهم است که بسیاری مسایل وجود دارند که باید آن ها را در نظر گرفت، بسیاری را باید کنار گذاشت (مثل نمونه بالا) و مسایلی که باید آن ها را تقویت کرد. روشن ترین نمونه از مورد اخیر جریان فرته آمپلیو از اورگوئه است یک ائتلاف سیاسی که تمام احزاب چپ اروگوئه را گرد می آورد و عضویت در آن به طور قابل توجهی بیش از تمامی احزاب تشکیل دهنده ی آن است. این ابتکار وحدت بخش توسط چپ به طور موفقیت آمیزی تعداد زیادی را که قبلا به هیچ حزبی تعلق نداشتند اما در این ائتلاف شرکت دارند، گردهم آورد. امروزه آن ها در صفوف کمیته های فرته آمپلیو شرکت دارند. 2/3 از اعضای فرته آمپلیو به هیچ وابستگی حزبی ندارند، 1/3 بقیه از اعضای احزاب تشکیل دهنده این حزب اند.

### ملاحظه در مورد انواع گوناگون عضویت: بحران عضویت و حساسیت چپ

هرکس می داند که طی چند سال اخیر یک بحران عمومی در مورد عضویت وجود داشته است، نه تنها در احزاب سیاسی چپ، بلکه هم چنین در جنبش های اجتماعی و جماعت های پایه مسیحی؛ این امر به تغییراتی که در جهان رخ داده بی ارتباط نیست. اما در بسیاری از کشورها این بحران عضویت به موازات افزایش نفوذ چپ در جامعه و حساسیت چپ در بخش های مردمی رخ داده است.

ما این امر را بسیار محتمل می دانیم که خواست های معینی قبل از پیوستن آن ها به فعالیت سیاسی سازمان یافته هم چون عاملی در ایجاد این بحران در نظر گرفته شود؛ این عوامل در بالا مورد بحث قرار گرفته است. لازم است که این مساله مورد تحلیل قرار گیرد آیا چپ می تواند انواع گوناگونی از عضویت به وجود آورد که به این حساسیت

عمومی عمل که از طریق بحث توسط تمامی اعضای سازمان و تصویب اکثریت امکان پذیر است. اقلیت باید آن چه را که به تصویب اکثریت رسیده است بپذیرد و با سایر اعضا در اجرای وظایف ناشی از آن تلاش کند.

معهدا اگر قرار است خط عمومی اجرا شود عمل مشخصی را که کنش گران باید انجام دهند باید مشخص شود. این امر از طریق بحث های وسیع انجام می گیرد که در آن

هرکس می تواند نظر خود را بیان کند و توافق نهایی برای هرکس لازم اجراست. اگر جریان عمل متحد وجود دارد سطوح پایین تر سازمان باید رهنمودهای سطوح بالاتر را در تصمیم گیری های خود در نظر داشته باشد. یک جنبش سیاسی که به طور جدی خواهان تحول جامعه است نمی تواند تحمل زور اعضای بی انضباط را بپذیرد که در مورد مسایلی که از اهمیت استراتژیک برخوردارند در انجام عمل متحد گسست ایجاد می کنند. عمل متحدی که بدون آن هیچ عمل موثری امکان پذیر نیست.

این ترکیب رهبری متمرکز واحد و بحث دموکراتیک در سطوح مختلف سازمان سانترالیسم دموکراتیک نامیده می شود. این یک ترکیب دیالکتیکی است. در دوره های سیاسی پیچیده، دوره های برآمد انقلابی یا جنگ، توازن به طرف مرکزیت گرایش پیدا می کند و در دوره های آرامش، هنگامی که آهنگ رخدادها آهسته تر است خصلت دموکراتیک برجسته می شود.

یک ترکیب درست از تمرکز و دموکراسی می تواند ابتکار رهبران و تمامی اعضا را تشویق کند. فقط عمل خلاق در تمام سطوح حزبی پیروزی در مبارزه طبقاتی را تضمین می کند. در عمل این نوآوری در یک نوع حس مسئولیت، تعهد به کار، شجاعت و استعداد برای حل مسایل، برای ابراز عقیده، برای انتقاد از کاستی و برای اعمال نظارت با مراقبت رقیفانه بر اندام های سطوح بالاتر خود را نشان می دهد.

اگر این روند پیش نرود حزب به عنوان یک سازمان وجود نخواهد داشت، به این معنا که قادر به حفظ اصل دموکراسی درونی نخواهد بود. یک سازمان با دموکراسی غیرکافی با ابتکار خلاق اعضا در تناقض قرار می گیرد و در نتیجه با مشارکت عقیم آن ها روبه رو خواهد بود.

#### اکثریت ها و اقلیت ها

سانترالیسم دموکراتیک متضمن تابعیت اقلیت از اکثریت و احترام به موضع اقلیت است.

اقلیت ها نباید از بین بروند و یا به حاشیه رانده شوند، اقلیت باید مورد احترام قرار گیرد. اقلیت لازم نیست که کاملا تابع اکثریت باشد (14). اقلیت باید از کارهایی که اکثریت

یک شکل غیرمتحد. خطای بنیادی نیروهای ضد نظام در دوره های قبلی این باور بود که ساختار هر چه متحدتر باشد موثرتر است... آن چیزی که به آن نیاز داریم در نقطه مقابل سانترالیسم دموکراتیک قرار دارد. پایه ی همبستگی... باید ظریف تر، قابل انعطاف تر و ارگانیک تر باشد. خانواده ی نیرومند ضد نظام باید به سرعت های متفاوت حرکت کنند. در حال صورت بندی مجدد و دایم الویت ها تاکتیکی."

با چنین خانواده ی منسجم و غیرمتحدی از نیروها صرفا در صورتی مواجه ایم که هر گروه تشکیل دهنده خود ساختارهای پیچیده و دموکراسی درونی داشته باشد. و این صرفا در هنگامی ممکن است که ما در سطح جمعی بپذیریم که الویت استراتژیک وجود ندارد... مبارزه برای تحول فقط در تمام جبهه ها و در یک زمان می تواند انجام گیرد. (1)

ما با والرشتاین موافق ایم که مبارزه باید در جبهه های متعدد انجام گیرد، اما قبول نداریم که لازم است استراتژی های جزئی در هر بخش با یک استراتژی عمومی هم جهت شود، استراتژی واحد در انتقادی ترین خط مبارزه. این هم چندی است که دشمن بیش از هر چیز از آن هراس دارد چون آگاه است که قدرت جنبش ضدجهانی شدن در آن ها نهفته است.

من شخصا نمی توانم دریابم که چگونه عمل سیاسی می تواند موفق باشد اگر متحد نباشد و به همان دلیل فکر نمی کنم که روشی به جز سانترالیسم دموکراتیک وجود داشته باشد به جز این که تصمیم از طریق توافق به دست آید. به نظر می رسد شیوه توافق بیش تر دموکراتیک باشد چون تلاش می کند که موافقت هر کس را به دست بیاورد، اما روش توافق در عمل گاهی بیش تر غیردموکراتیک است، چون به اقلیتی قدرت وتو می بخشد، چون در حالت های فوق العاده یک شخص می تواند اجرای توافق که مورد حمایت اکثریت غالب است متوقف کند. معروف ترین نمونه ی این امر شیوه ای است که ایالت متحده در شورای امنیت سازمان ملل از حق وتو استفاده می کند. به هر حال پیچیدگی این موضوع، اندازه سازمان و محدودیت زمانی برای تصمیم گیری های سیاسی که به این معنا بعضی اوقات تصمیم گیری ها باید سریع انجام گیرد استفاده از شیوه های توافق را غیرممکن می کند.

#### بدون رهبری متحد سیاست موثر وجود ندارد

پس بدون یک رهبری متحد، سیاست موثر نمی تواند وجود داشته باشد، رهبری متحدی که کنش سیاسی در لحظه های مختلف مبارزه را مشخص می کند. این رهبری واحد به عنوان انعکاس یک خط

نظر گرفته می شد (9). به نوعی این پژوهی از انحراف جمعی در سوسیالیسم واقعا موجود بود؛ اعضا صرفا دندانه هایی در درون دستگاه حزبی بودند، منافع فردی آن ها در نظر گرفته نمی شد. این به آن معنا نیست که ما شور انقلابی را برای کنش گران، ارج نمی نهیم، حس وظیفه شناسی و شورشگری یا روحیه انکار خود که کنش گر و به خصوص رهبران باید از آن برخوردار باشند. معهدا تا جای ممکن آن ها باید تلاش کنند که وظایف خود به عنوان کنش گر را با گسترش کامل ترین زندگی شخصی ممکن ترکیب کنند. و اگر وظایف سیاسی مانع از آن شود که آن ها یک زندگی انسانی تر داشته باشند، آن ها باید آگاه باشند که همان طور که چه گوارا گفت "این می تواند به تخریب گرای افراطی، جزمیت سرد و انزوا و جدایی از توده ها" منجر شود. (10)

من با هلیو گالاردو موافق ام که باید بر عملکرد کلاسیک چپ ها بنیادگراها، جدی، سخت، غالبا قهرمانانه... اما نه چندان خوشایند مردم... و غالبا عقیم فایق آمد.

(11)

#### نهی شیوه های اقتدارگرایانه

#### از سانترالیسم بورکراتیک تا سانترالیسم دموکراتیک

احزاب چپ برای مدت طولانی اقتدارگرا بوده اند، آن چه که آن ها عمل کردند سانترالیسم دموکراتیک نبود، بلکه سانترالیسم بورکراتیک تحت نفوذ شوروی بود. (12) خط عمومی و عملی که آن ها دنبال می کردند قبلا توسط تمامی اعضای مورد بحث قرار نمی گرفت و اکثریت بر آن صحنه نمی گذاشت، بلکه توسط رهبری نهادهای مافوق، بدون دخالت اعضا تصمیم گرفته می شد. اعضا کارشان محدود به اجرای دستورهایی می شد که هیچ گاه درباره آن بحث نکرده و غالبا آن را نفهمیده بودند.

اما برای مبارزه با این سانترالیسم بورکراتیک انحرافی، کوشش ها باید در جهت اجتناب از لغزیدن به انحرافات ماورای دموکراتیک باشد که به حرافی، بیش از عمل میدان می دهد. چون هر چیز حتی مسایل پیش پا افتاده مورد بحث های فراوان قرار می گیرد که غالبا عمل مشخص را خنثی می کند.

چون سانترالیسم بورکراتیک مورد انتقاد قرار گرفته است در سال های اخیر گرایشی دیده شده که تمامی اشکال سانترالیسم را رد می کند. به عنوان نمونه این امر در نقل قولی از امانوئل والرشتاین دیده می شود: "آن چه که نیروهای ضدنظام باید بر آن متمرکز شوند گسترش گروه های واقعی اجتماعی در سطح جامعه است از هر نوع و گروه بندی های آن ها... در سطوح بالاتر در

این کاملاً طبیعی است که در درون یک سازمان سیاسی عقاید مختلف وجود دارد. این ها در واقع صرفاً بازتابی از حساسیت-های سیاسی مختلف اعضای این سازمان است (15). علاوه بر این، من فکر می‌کنم که تفکر سازمان می‌تواند غنی‌تر شود اگر اعضا حول مواضع معین، گروه‌هایی به وجود بیاورند. از آن چه که باید پرهیز شود این است که این کوران‌های فکری به گروه‌ها و جناح‌های بسته تبدیل شوند: به سخن دیگر حزب در حزب (16). چیزی دیگری که باید از آن اجتناب شود این است که به بحث‌هایی نظری فرصت داده شود که بهانه‌ای برای مبارزه قدرت بر سر چیزی تبدیل شوند که با موضوع مورد بحث ربطی ندارد. مورد اول می‌تواند از طریق قوانین درونی که حق داشتن عقاید مختلف را می‌پذیرد اما جناح‌ها را تحریم می‌کند به دست آید.

از سوی دیگر اگر هدف دموکراتیزه کردن بحث است منطقی‌ترین چیز این است که گروه‌های دایمی نداشته باشیم، و حداقل نه بر سر بعضی پرسش‌های معین (به خصوص پرسش‌های جدید) که به مردم فرصت دهد که بین گروه‌ها سیال باشند. به عنوان نمونه کسی که موضع معینی بر سر نقش دولت در اقتصاد اتخاذ می‌کند همواره در همان گروه نمی‌ماند، همان‌طور کسی نظر دیگری دارد در مورد این که حزب چگونه می‌تواند زنان را تشویق کند که از نظر سیاسی فعال باشند.

اکنون که به این موضوع رسیدیم، من فکر می‌کنم در دهه‌ی 90 یک نمونه‌ی جالب از عملکرد بدیل و دموکراتیک در پرتو الگوه‌ی وجود داشت. در حکومت شهر، شغل شهردار بین گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک از حزب PT گردش می‌کرد و هر شهرداری، گروه هم-کاران خود را از نمایندگان گرایش‌های متفاوت انتخاب می‌کند.

عملکرد جدید صرفاً در صورتی ممکن است که شخص بپذیرد که موضع اتخاذ شده توسط جریان‌هایی که او به آن تعلق دارد "با دیالکتیک گفتگو و بحث با دیگران کامل خواهد شد. وگرنه اگر موضع سنتی قدیم اتخاذ شود که یک جریان نماینده پرولتاریا است و دیگران دشمن"، پس موضع شخص به طور خودبه-خود متفاوت خواهد بود: این دیگران یا باید "بی-تفاوت بمانند یا درهم کوبیده شوند" (17).

این در صورتی ممکن است که شخص بپذیرد که تمامی حقیقت را در تملک خود ندارد، و دیگران نیز ممکن است بخشی از حقیقت را در اختیار داشته باشند و بنابراین موضع آن-ها توافق بیانجامد، پس اختلافات باید از طریق رای‌گیری حل شوند. اما این صرفاً در صورتی کارایی دارد که تمامی افراد درگیر بخواهند به نتایج رای‌گیری تن دهند. تارسو ژنرو می-

سالارانه‌ی اکثریت صوری برای نگه داشتن خود در قدرت، تغییرات سریع در آگاهی توده-ها به سبب خود روند انقلابی. به عنوان نمونه کسانی که تنها چند روز زودتر اکثریت را نمایندگی می‌کردند ممکن است به یک اکثریت صوری تبدیل شوند. چون موقعیت انقلابی سبب شده است که توده‌ها به این نتیجه برسند که حق با اقلیت بوده است.

راه حل صحیح این تضاد به منشاء این اختلاف وابستگی دارد.

به عنوان جمع‌بندی می‌توانیم بگوییم که مشکل اقلیت‌ها و اکثریت‌ها از تحلیل کمی فراتر می‌رود. هر یک از این مقولات نسبی است. غالباً اکثریت‌ها در درون سازمان‌ها صرفاً اکثریت صوری‌اند. آن چه که واقعا اهمیت دارد این است که به خاطر داشته باشیم این اقلیت‌ها و اکثریت‌ها با توجه به منافع اکثریت واقعی چه چیزی را نمایندگی می‌کنند.

### ایجاد فضا برای بحث

برای این که کارکرد درونی یک سازمان دموکراتیک باشد ایجاد فضا جنبه-ی حیاتی دارد، برای این که اعضا بتوانند بحث کنند، و مواضع خود را مستحکم سازند، از طریق تبادل نظر غنی‌تر شوند. امروزه به جز موارد استثنایی سلول‌های حزبی جایگاه بهتر در سازمان برای اعمال دموکراسی درونی حزب بوده است. اما این روشن است که برای بررسی بعضی مسایل به شکل عمیق، فضایی بسیار محدود دارد، به خصوص مسایلی که به تثبیت خط عمومی حزب و بخش‌های مختلف آن مربوط می‌شود. نشست‌های بزرگ‌تر بهتر به نظر می‌رسد نشست‌هایی که سخن‌گویان خوب گردهم می‌آیند تا ریشه اختلافات را مورد بحث قرار دهند، که به نوبه‌ی خود به دیگران کمک می‌کند تا باورهای سیاسی خویش را شکل دهند. این راهی است که مردم را تشویق می‌کند مستقل فکر کنند.

به عنوان نمونه چگونه کسی می‌تواند فکر کند که یک بحث درباره‌ی وضع اقتصادی کشور و تصمیم مربوط به آن بتواند در محل کار یا سلول و هسته‌ی محلی مورد بحث قرار گیرد؟ آیا تفکرات جدید از طریق بحث شکل نمی‌گیرد؟ چه شکلی از بحث را در یک گروه 10 یا 20 یا 30 نفره که درک کاملی از موضع حزب ندارند می‌توان ارائه داد؟ آیا معقول‌تر نیست که متخصصان اصلی حزب را گرد آورد که موضوع را مورد بحث قرار دهند تا دیگر اعضا آن را بشنوند و نظر خود را ابراز کنند و به موضع معین و نهایی برسند؟

یا پیدا کردن مناسب‌ترین سازوکار برای پیشبرد دموکراتیک در درون سازمان‌های سیاسی یکی از چالش‌هایی است که در برابر چپ قرار دارد.

### کورانی از عقاید "آری" جناح نه

در مقاطع سیاسی مشخص پیشنهاد می‌کند تبعیت کند، اما لازم نیست اعتقادهای سیاسی، نظری و ایدئولوژیک خود را کنار بگذارد. برعکس این وظیفه‌ی اقلیت است که برای دفاع از نظراتش تا زمانی که دیگران را متقاعد کند یا خود توسط دیگران متقاعد شود مبارزه کند.

چرا اقلیت باید به دفاع از مواضع خود ادامه دهد و در برابر موضع اکثریت تسلیم نشود؟ چون اقلیت ممکن است حق داشته باشد. تحلیل او از واقعیت می‌تواند دقیق‌تر باشد، چون آن‌ها قادر اند که انگیزه‌های کنش-گران اجتماعی معین را کشف کنند. به این دلیل آن‌هایی که در زمان معینی در اقلیت قرار دارند نه تنها ممکن است حق داشته باشند، بلکه موظف‌اند بر سر مواضع خود پایدار بمانند و مبارزه کنند تا اعضا تا حد ممکن در جریان بحث درونی، موضع آن‌ها را بپذیرند. و به هر حال اگر اکثریت قبول دارد که موضع اش درست است نباید از مبارزه ایدئولوژیک ترسی به خود راه دهد. برعکس آن‌ها باید از آن استقبال کنند و مطمئن باشند که در قانع کردن اقلیت موفق خواهند شد.

زمانی اکثریت از تقابل هراس دارد که خود را ضعیف احساس می‌کند، چون حس می‌کند یک اکثریت صوری است و اکثریت واقعی سازمان را نمایندگی نمی‌کند.

آیا این مشکل مختص بعضی احزاب چپ انقلابی امریکای لاتین نیست؟ شاید وحدت-شکنان واقعی کسانی نباشند که انشعاب را تحریک می‌کنند، بلکه آن‌هایی باشند که اقلیت را مجبور می‌کنند که راهی را طی کند که اگر می‌خواهد وظیفه‌ی اش را اجرا کند باید مبارزه علیه موضعی که به نظر او اشتباه است را وا نهد. از چند انشعاب می‌توان اجتناب کرد اگر نظر اقلیت مورد احترام واقع شود؟ در عوض کل وزن دستگاه دیوان-سالارانه به کار گرفته می‌شود تا اقلیت‌ها را درهم بشکنند تا جایی که برای آن‌ها راهی نماند به جز جدایی و انشعاب. و تازه این گروه‌ها متهم به تفرقه و وحدت‌شکنی می‌شوند.

تا این جا مشکل اقلیت‌ها و اکثریت‌ها را درون سازمان‌های سیاسی تحلیل کردیم. اکنون بگذارید به این نکته بپردازیم که در سازمان‌های پایه چه اتفاقی می‌افتد. این امر می‌تواند به عدم انطباق و دوری بین نماینده و کسانی که نمایندگی می‌شوند منجر شود، در نتیجه حتی اگر یک گروه در اقلیت قرار دارد ممکن است منافع اکثریت واقعی افرادی را که به این سازمان تعلق دارد نمایندگی کند.

این اختلاف ممکن است به دلایل مختلف رخ دهد، مثل ناتوانی ذاتی کسانی که اکثریت واقعی را نمایندگی می‌کنند برای دستیابی بهتر در سازمان‌های پایه‌ای؛ مانور دیوان-

گوید "این صخره ای است که فرهنگ سیاسی حزب سوسیالیست مدرن، حزبی انقلابی نه اقتدارگرا بر آن بنا می شود که پیشنهاد نمی کند برنامه اش به شکل دیوان-سالارانه بر جامعه و حتی بر خود او تحمیل شود." (18)

باز بودن، با احترام و با انعطاف بودن در بحث، به هیچ وجه به معنای امتناع یا سرپاز زدن از نبرد برای عقاید خویش نیست، هنگامی که شخص در اقلیت قرار دارد. اگر بعد از روند بحث درونی اعضا متقاعد باشند نظرشان درست است، پس باید به دفاع از نظرات-شان ادامه دهند، تا زمانی که آن ها برای حفظ وحدت حزب و عمل بر اساس تصمیم-گیری ها احترام می گذارند که اکثریت به آن رسیده است.

امروزه این مهم است که با دامن زدن به بحث بپذیریم که تقریباً غیرممکن است یک بحث درونی داشته باشیم که در عین حال یک بحث عمومی نباشد، پس چپ باید با مدنظر داشتن این نکته بیاموزد که چگونه بحث کند.

### بنای یک رهبری که به ترکیب درونی حزب احترام می گذارد

فرهنگ جدید چپ باید در شیوه ی متفاوت تکوین رهبری سازمان سیاسی منعکس شود. برای زمان طولانی این امر مورد پذیرش بود که اگر یک گرایش معین از حزب به وسیله اکثریت در یک انتخابات درونی پیروز شود، کادرهایش باید تمام مواضع رهبری را اشغال کند. این امر تا حد معینی به این سبب بود که نظر عموماً پذیرفته شده می گفت یک حزب صرفاً هنگامی می تواند حکومت کند که رهبری تا حد امکان همگون باشد. امروزه عقاید دیگری فرادستی پیدا کرده اند؛ و این ایده مطرح می شود که رهبرانی بهتر اند که با دقت بازتاب پیوند درونی نیروها در درون یک حزب باشند؛ چون این امر کمک می کند که اعضای تمام گرایش ها احساس کنند که در کارکرد حزب بیش تر دخالت دارند. اما این عقیده تنها موقعی می تواند موثر باشد که حزب از فرهنگ دموکراتیک جدید برخوردار باشد؛ اگر این فرهنگ را به دست نیاورد، اداره حزب غیرممکن خواهد شد.

دموکراتیزه شدن واقعی سازمان سیاسی به شرکت موثرتر اعضا در انتخابات رهبری نیاز دارد، که باید مطابق مواضع سیاسی و ایدئولوژیک آن ها انتخاب شود نه بر اساس دستاوردهای شخصی شان. بنابراین مهم است که این مواضع مختلف برای اعضای حزب از طریق انتشارات درونی شناخته شده باشد. هم چنین بسیار مهم است که یک راه دموکراتیک تر برای تصمیم گیری در مورد کاندیدا و برگزاری انتخابات به شکلی پیدا شود که رای گیری مخفی را تضمین کند.

### مراجعه به آرای عمومی در درون تشکیلات و رای گیری ها

از طرف دیگر من فکر می کنم که مشارکت مستقیم اعضای حزب در مهم ترین تصمیم-گیری ها یک عقیده مناسب است و می-تواند از طریق روند رای گیری عمومی در درون حزب اجرا شود (19) و تاکید می کنم که "صرفاً در مورد مهم ترین تصمیم ها صادق است چون مشاوره با اعضا در باره ی تصمیم های روزبه روز و مسایل جاری بی-معناست و الزاماً به دخالت پایه ها نیاز ندارد و به هر حال قابل اجرا نیست. اما رای گیری مستقیم از پایه حمایتی حزب یک راه بسیار موثری برای دموکراتیک کردن روند تصمیم-گیری در درون تشکیلات است.

### تشکیلات سیاسی و آرای مردم

رای گیری از نوعی که بیان شد نه تنها توسط اعضای حزب، بلکه توسط هواداران حزب یا حامیان انتخاباتی بالقوه انجام می-شود. این شیوه به خصوص برای نامزد کردن کاندیداهای چپ برای حکومت های محلی سودمند است، اگر هدف در واقع پیروزی در انتخابات باشد، نه استفاده از آن به عنوان فرصتی برای پیشبرد عقاید حزبی. آرای رای -دهندگان در باره کاندیدهای مختلفی که توسط تشکیلات سیاسی پیشنهاد می-شود بهترین راه برای از دست ندادن فرصت است و در گذشته به علت این که کاندیدها صرفاً به دلایل درونی مربوط به حزب برگزیده می شدند انتخابات ناموفق بودند حیثیت در حزب، نمایندگی یک پیوند درونی از نیروها بدون در نظر گرفتن افکار عمومی در مورد کاندیدها.

در امریکای لاتین مشاوره با مردم موفقیت-آمیز بوده است. به عنوان نمونه مورد R در ونزوئلا یک رفراندم عمومی برگزار شد. چندماه بعد از کودتای نظامی که توسط نایب سرهنگ هوگو چاوز و جنیش بولیواری رهبری شد. در این رای گیری که با گذاشتن صندوق های رای گیری در خیابان-های اصلی کاراکاس انجام گرفت از مردم پرسیده شد که آیا رییس جمهور قبلی کارلوس اندرس پارس به حکومت خود ادامه دهد یا نه. از 500000 نفری که رای دادند بخش اعظم از منطقه پایتخت بود، 90% مخالف ادامه ریاست قبلی بودند. این رفراندم به ایجاد یک موقعیت سیاسی جدید در کشور انجامید که در جهت استعفا رییس جمهوری کمک کرد؛ این اولین بار بود که پارلمان از یک رییس جمهور می خواست که مقام خود را ترک کند، و قبل از به پایان رسیدن دوره اش به رای گیری تن دهد. هیچ قانونی برای این نوع نظرخواهی وجود نداشت، اما در عین حال هیچ قانونی آن را منع هم نمی کرد. مشارکت توده ای مردم فی نفسه یک رخداد سیاسی بود گرچه نتایج آن به طور رسمی پذیرفته نشد.

نمونه ی دیگر نظرخواهی است که به وسیله EZLN در مکزیکو انجام شد. تقریباً 1/3 میلیون نفر در نظرخواهی ملی برای صلح و دموکراسی شرکت کردند، این نظرخواهی توسط جنبش مدنی زاپاتیست-ها در نیمه دوم 1995 صورت گرفت. این نظرخواهی بسیار اصیل بر مسایل مختلفی تاکید می-کرد؛ از جمله این که آیا سازمان زاپاتیست ها باید با سایر سازمان ها متحد شوند و یک جبهه سیاسی به وجود آورند یا این که سازمان مستقل و جدا باقی بمانند؟ آخرین نظرخواهی- نظرخواهی بین المللی برای به رسمیت شناختن حقوق سرخپوستان، پایان جنگ برای از بین بردن آن ها در 21 مارس 1999 برگزار شد، شرکت شهروندان دو برابر بود، نزدیک به 3 میلیون رای دهنده.

نمونه-هایی از این دست مرا مجبور می کند که فکر کنم چپ به طرف دو راهه بین قانونی بودن و ضدقانونی بودن حرکت می-کند، اما غالباً به جنبه های بیشمار دیگری که من آن ها را غیرقانونی می نامم توجه نمی کند؛ چون این موارد در چارچوب این دوراهی بالا نمی گنجد. از این فضاها می-توان به شکل خلاق برای افزایش آگاهی و بسیج مردم استفاده کرد. بدین طریق ما مردم را وادار می کنیم که در ایجاد یک نیروی اجتماعی ضدنظام مشارکت کند. به این موارد پیش تر اشاره کردم.

### چندآوایی را در جای مناسب خود قرار دهیم

سازمان سیاسی که درباره آن صحبت کردیم باید دموکراتیک باشد نه تنها از حیث درونی بلکه از نظر بیرونی هم.

باید اهمیت ابتکارات فراحزبی را به رسمیت بشناسد، بدون کم ارزش دانستن اهمیت تعیین کننده ی نوسازی و افزایش قدرت تشکیلات حزبی."

### یک سازمان سیاسی برای استثمارشدگان و مطرودشدگان سرمایه داری

همان طور که در بالا اشاره کردیم اگر تعداد کارگران صنعتی سنتی در امریکای لاتین در حال کاهش است در برابر کارگرانی که کارهای ناآبیت و نامطمئن دارند و کسانی که به حاشیه رانده شده اند یا از نظام طرد گشته اند و تعدادشان هر روز افزایش می-یابد باید سازمان سیاسی باید این واقعیت را بپذیرد و دیگر سازمانی نباشد که به تنهایی برای طبقه کارگر صنعتی مبارزه کند، باید خود را به سازمانی برای تمام افراد تحت ستم تبدیل کند.

یک سازمان سیاسی که خود را در برابر هر احتمالی آماده می سازد و ساده انگار نیست

نظر مراکز علمی و فنی، از طریق مراکز فرهنگی و ارتباطی، جایی که حساسیت ها به شیوه ای قطعی ساخته می شود تحت کنترل قرار دهیم. هم چنین از نظر سازماندهی خودمدیریتی... یا آن را به شکلی کمتر شمتائیک و شاید به طریقی تکان دهنده، انقلاب باید بین المللی، دموکراتیک، چندگانه و عمیق باشد جز این را نمی توان انقلاب نامید."

#### یادداشت-ها:

- 1- هارت و نگری، انبوه بسیارگونه، ص 217.
- 2- اریک هابسباوم، چپ و سیاست هويت، نیولفت-ریویو شماره 217.
- 3- لنین، فروپاشی انترناسیونال دوم در مجموعه آثار جلد 21.
- 4- مصاحبه در هاوانا با لیتو مارین و نلسون بوتیرز ماه مه 1989.
- 5- نوام چامسکی، Necessary illusions pp.vii
- 6- نوام چامسکی، کنترل رسانه-ها، ص 14.
- 7- بنیامین گینزبرگ The Captiv Public pp 86-9
- 8- منبع 6، ص 17.
- 9- همان-جا ص 62.
- 10- طی یک انقلاب میلیون-ها نفر از مردم طی یک هفته بیش از یک سال عادی از زندگی خواب-آلود آموزش می-بینند. چون در زمان تحولات شتابان به ویژه در زندگی تمام مردم روشن می-شود که طبقات مختلف چه هدفی را تعقیب می-کنند و از چه نیرویی برخوردارند و چه روش-هایی به کار می-برند." درس-های انقلاب لنین مجموعه آثار جلد 25، ص 227. (انتشارات پروگرس، مسکو، 1964).
- 11- C.Ruiz, La centralidad de la politica p.15.
- 12- همان-جا.
- 13- منبع 10، ص 251.
- 14- نوع مشترک انسان در جریان گردش شکل می-گیرد یک ارفنوس رنگارنگ با قدرت پیکران" هارت و نگری انبوه بسیار گونه یادداشت 28، ص 361.
- 15- همان-جا ص 238.
- 16- همان-جا ص 226.
- 17- همان-جا ص 223.
- 18- همان-جا ص 222.
- 19- همان-جا ص 220.

#### مارتا هارنر

ترجمه: ف. راستی، نشر بیدار

قبل واکنش مناسب را تدارک بینیم. اگر نیروهای راست به پیروزی هایی که مردم به طور قانونی کسب کرده اند احترام بگذارند و اگر چپ از همان فرصت هایی برخوردار باشد که راست برای دستیابی به توده ها از طریق وسایل ارتباط جمعی برخوردار است، من شکمی ندارم که چپ حرکت در مسیر مبارزه در سطح نهادهای موجود را ترجیح می دهد. اما به طور تاریخی نیروهای راست این راه را مسدود کرده اند نه نیروهای چپ.

از سوی دیگر گرامشی به ما می آموزد که نتایج کار نظامی صرفا از طریق عملیات مسلحانه به دست می آید و به علت "نظام دموکراتیکی که در بعضی از کشورها وجود دارد فهم آن برای اکثریت مردم دشوار است. او بین اقدامات صرفا نظامی و فنی نظامی و سیاسی نظامی تفکیک قابل می شود. لازم است که در مدنظر داشته باشیم که بعضی اقدامات سیاسی اثرات نظامی بر دشمن دارد. به عنوان نمونه این شامل پراکندن گروه های نظامی در سراسر کشور و تضعیف روحیه جنگی آنان است. گرامشی این اقدامات را "سیاسی - نظامی" می خواند، چون صرف نظر از این که اقدامات کاملا سیاسی به شمار می روند می توانند به طور بالقوه اثرات نظامی به وجود بیاورند.

#### فعالیت بین المللی جدید در عصر جهانی شدن

در دنیایی که سلطه در سطحی جهانی اعمال می شود هماهنگ کردن استراتژی-های مقاومت در سطح منطقه ای و فرمانطقه ای از قبل ضروری تر به نظر می-رسد. همایش های اجتماعی در سطح جهانی و سایر گروه های بین المللی در این جهت ممکن پیشرفت های قابل ملاحظه-ای انجام داده است اما هنوز وظایف بسیاری وجود دارند.

آنچه که انریک بویو در 1994 به آن اشاره کرده هنوز نیز به طور کامل صادق است: ما باید برای هماهنگ کردن تمامی "مطروشدگان، افراد تحت سلطه، ناچیز انگاشته شدگان و استثمارشدگان در جهان" تلاش ورزیم، از جمله کسانی که در کشورهای پیشرفته زندگی می کنند. نوعی هماهنگی، تعاون و ائتلاف بین "تمامی سوژه های اجتماعی و سیاسی که در مبارزه برای رهایی شرکت دارند" در کوشش برای ایجاد هویت های جهانی.

لازم است "یک استراتژی که شامل هم-جهتی برای نیروهایی که در 3 بلوک قدرت بزرگ جهانی فعالیت می کنند" تدوین کنیم و روابط چند جانبه با هر یک از آن ها به عنوان راهی برای "گسست مشارکت سیاسی حوزه-های نفوذ بین آن ها" برقرار سازیم.

"این نکته اساسی است که سرمایه داری را از حیث سیاسی چه دولتی و چه غیردولتی، فعال یا غیرفعال، حزبی یا غیرحزبی، از لحاظ جنبش های اجتماعی، از

اکنون برای چپ فرصت رقابت آشکار و قانونی برای دستیابی به فضاهای نوین وجود دارد، اما نباید به این امر منجر شود که فراموش کند که راست تا جایی به قواعد بازی احترام می گذارد که با اهداف او هماهنگ باشد. تاکنون هیچ نمونه ای در جهان وجود نداشته که یک گروه حاکم با میل خود از امتیازاتش صرف نظر کند. این واقعیت که اعضای گروه حاکم هنگامی از فضاهای سیاسی عقب نشینی می کند که فکر می کند به نفع آن هاست، و این امر نباید ما را فریب دهد. آن ها ممکن است که یک حکومت چپ را تحمل کنند یا حتی در به قدرت رسیدن آن باری نمایند، مشروط بر این که حکومت سیاست های راست را اجرا کند و خود را به مدیریت بحران محدود کند. آن چه که راست همواره مانع آن می شود- و ما درباره آن نباید توهمی داشته باشیم- تلاش برای ایجاد یک جامعه بدیل است.

از این امر باید نتیجه گرفت که چپ با رشد خود و با آغاز اشغال مواضع قدرت، باید برای روبه رو شدن با مقاومت وحشیانه از طرف بخش هایی که نزدیک به سرمایه مالی هستند آماده باشد. بخش هایی که از وسایل قانونی و غیرقانونی برای متوقف کردن تحول دموکراتیک به نفع مردم استفاده می کنند. چپ باید قادر باشد از پیرویهایی که به شکل دموکراتیک به دست آورده است دفاع کند.

همان طور که نظریه پرداز مارکسیست انگلیسی پری اندرسون در پیوند با دموکراسی های بورژوازی می گوید این مساله ای اساسی است که به یاد داشته باشیم: "که امروزه در غالب دموکراسی-های آرام ارتش ممکن است دور از چشم در سربازخانه ها بماند، اما "منشاء اصلی قدرت طبقاتی بورژوازی زیر پوسته ی فرهنگی "غالب" در نظام پارلمانی هم چنان قهر است."

تاریخ اساسی بودن این نکته را نشان داده است و بنابراین هنگامی که "یک بحران انقلابی در قلب ساختار قدرت بورژوازی گسترش می یابد" طبقه مسلط به حکم ضرورت از ایدئولوژی به قهر روی می آورد. قهر در بحران حاد مسلط و تعیین کننده می-شود، و ارتش در هر مبارزه طبقاتی بر علیه چشم انداز برپایی واقعی سوسیالیسم ضرورتا جلوی صحنه را اشغال می کند.

آگاه بودن از این وضعیت بازگشت به شیوه-های زیرزمینی دوران دیکتاتوری را الزامی نمی کند؛ اگر امروزه روند آزادی های دموکراتیک و تجربه امریکای لاتین در نظر گرفته شود. دیکتاتوری دیگر از اعتبار برخوردار نیست. اما به نظر می رسد که شیوه های دفاع از خود را هنگامی که شرایط هشداردهنده است نباید کنار گذاشت و کار اطلاعاتی را به خوبی پیش برد که دریا بایم که دشمن چه طرح هایی در سر دارد تا از

## پیشنویس اعلام شروع بکار هیأت

## های تحریریه ایسکرا (۲) و زاریا (۳)

## - و.ا.ی.لنین

## ترجمه مهرداد مینایی

در اجرای مسئولیت نشر دو ارگان سوسیال-دمکراتیک - یک مجله علمی، سیاسی و یک روزنامه ی سراسری طبقه ی کارگر روسیه - ضروری دیدیم چند کلمه ای راجع به برنامه ها، اهداف مبارزاتی و درکی که از وظایف مان داریم، بیان نماییم.

ما در حال گذر از دورانی بغایت مهم در تاریخ سوسیال دموکراسی روسیه و جنبش طبقه ی کارگر روسیه هستیم. همه ی شواهد، حاکی از رسیدن جنبش ما به مرحله ای سرنوشت ساز است. جنبش چنان گسترده شده و شاخه های توأمندی در گوشه و کنار روسیه گسترانده که اینک با اشتیاقی مهار نشدنی می کوشد خود را متحد و یکپارچه نماید، فرمی عالی بخود بگردد و سازمان و شکل متعینی بیابد. در واقع، ویژگی چند سال گذشته، بسط سریع و حیرت انگیز ایده های سوسیال-دمکراتیک در میان اندیشمندان ما، و نمود هم زمان آنها در ایده های اجتماعی، سبب ظهور جنبش کاملاً مستقل پرولتاریای صنعتی شده که آغاز به اتحاد و مبارزه بر علیه ستمگران کرده و مبارزه ی پرشور خود را برای سوسیالیسم به نمایش گذاشته است. همه جا حلقه های مطالعاتی کارگران و روشنفکران سوسیال-دمکرات ایجاد شده و اعلامیه های تبلیغی محلی در همه جا به چشم می خورند، تقاضا برای ادبیات سوسیال-دمکراتیک بیش از عرضه ی آن شده و دولت توانایی پیگرد و محدود کردن همه جانبه ی جنبش را ندارد.

زندانیان و مناطق تعیند بیش از حد ظرفیت خود پر شده اند. ماهی نیست که در آن خبر "بدم افتادن" سوسیالیستها در همه ی مناطق روسیه، بازداشت پیک های مخفی، دستگیری مبلغین و ضبط نوشته ها و اوراق چاپی، به گوش نرسد، علیرغم اینهمه اما، جنبش ادامه یافته و رشد می یابد و در مناطق گسترده تری پخش می شود و هرچه عمیق تر در میان طبقه ی کارگر ریشه می دواند و توجه عمومی را بیش از پیش بخود جلب می کند. توسعه ی اقتصادی همه جانبه ی روسیه و تاریخ اندیشه ی اجتماعی و جنبش انقلابی این کشور، تداوم رشد جنبش سوسیال-دمکراتیک طبقه ی کارگر و غلبه ی آن بر موانع رو در رو را تضمین می کند.

اگر بخواهیم خصیصه ی اصلی جنبش ما را که اخیراً به شکلی ویژه خود را نمایانده توصیف نماییم وضعیت نا متحد و آماتور آن

است. حلقه های مطالعاتی محلی تقریباً در شکل کاملاً منفرد از سایر مناطق و - مهمتر از همه - از حلقه هایی که بطور همزمان در همان مناطق فعال بوده و در حال حاضر هم فعالند، ایجاد شده و عمل می نمایند. سنت های (مبارزاتی) تثبیت شده و تداوم نمی یابند؛ نشریات محلی کاملاً این عدم اتحاد و نبود ارتباط با آنچه سوسیال-دمکراسی روسیه قبلاً به آنها دست یافته را منعکس می کند. بنابر این، به نظر ما دوران حاضر خصوصاً به این دلیل حیاتی است که از این مرحله ی آماتوری و پراکندگی فراتر رفته و موکداً نیازمند صعود به مرحله ای بالاتر، متحدتر، شکلی بهتر و سازمان یافته تر است و ما وظیفه ی خود می دانیم تا در جهت پیشبردش تلاش کنیم. نیازی به گفتن نیست که عدم اتحاد در مراحل خاص و آغاز نضج گیری جنبش، گریزناپذیر است و نبود تداوم پس از یک دوره سکون طولانی در جنبش انقلابی و آغاز دوره ای حیرت انگیز از رشد سریع و همه جانبه طبیعی به نظر می رسد. همچنین شکی نیست که همواره تنوع و تفاوت هایی در شرایط محلی و نیز تفاوتی در شرایط طبقه ی کارگر در یک منطقه و در مقایسه با مناطق دیگر به چشم خواهد خورد و در یک کلام همواره جنبه های خاصی در میان نقطه نظرات فعالین کارگری محلی وجود خواهد داشت؛ این تنوعات نشانه ای از نیرومندی جنبش و رشد عمیق و سالم آن است. اینهمه درست، اما، عدم اتحاد و نبود سازمان پیامد ناگزیر این تنوعات نیست. حفظ تداوم و اتحاد جنبش به هیچ روی به مفهوم نادیده گرفتن تنوعات نیست، بلکه برعکس، ایجاد حوزه ی آزادی عمل بسیار گسترده تر برای آن است. در هر صورت، در دوره ی حاضر جنبش، به نظر می رسد عدم اتحاد تاثیرات مخربی بر جنبش داشته و ممکن است آن را به بیراهه بکشاند؛ در کل، عمل گرایی محدود ممکن است جنبش را از شفافیت تئوریکی دور کرده و از یک سو، رابطه ی بین سوسیالیسم و جنبش انقلابی روسیه را نابود کرده و به طور همزمان از جهتی دیگر رابطه ی میان سوسیالیسم و جنبش طبقه ی کارگر را تخریب نماید. با رجوع به نوشته هایی همچون کردو [Credo] و ضمیمه ی جداگانه به رابوچایا میسل "Rabochaya Mysl" (سپتامبر 1899) می توان ثابت کرد که این خطرات خیالی نیستند. ضمیمه بطور کاملاً مشخص حاکی از گرایش است که در تار و پود رابوچایا میسل "Rabochaya Mysl" نفوذ کرده و خود را در سوسیال-دمکراسی روسیه نمایانده است؛ گرایشی که می تواند خطر واقعی ایجاد کند و باید با آن به مقابله برخاست. نشریات قانونی روسیه، با تقلید مسخره شان از مارکسیزم تنها قادرند آگاهی عمومی را به فساد بکشانند و نیز هرج و مرج و سر در گمی را

شدت بخشند که در آن، برنشتین مشهور (مشهور به خاطر ورشکستگی اش) بتواند در پیشگاه جهانیان این ادعای خلاف واقع را نشر بدهد که اکثر فعالین سوسیال-دمکراسی روسیه از وی حمایت می کنند. هنوز زود است بشود قضاوت کرد این شکاف تا چه اندازه عمیق است و شکل گیری یک گرایش خاص تا کجا امکان پذیر است (در حال حاضر اصلاً تمایلی به پاسخ تأیید آمیز به این مسائل نداریم و هنوز امید خود را به همکاری از دست نداده ایم)، اما چشم بستن به دشواری اوضاع بسیار مضرت از اغراق در انشقاق است، و ما از صمیم قلب به از سرگیری فعالیت انتشاراتی گروه رهایی کار و مبارزه ای که با تحریف و مبتذل کنندگان سوسیال-دمکراسی آغاز کرده، خوش آمد می گوئیم. [4]

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گیری کرد: ما سوسیال-دمکراتهای روس باید متحد شده و تمام تلاش های خود را در جهت شکل دادن به حزبی واحد و قوی صرف کنیم تا تحت لوای سوسیال-دمکراسی انقلابی مبارزه بکنند. باید تداوم جنبش را حفظ کنیم و بطور سیستماتیک از سازمان جنبش حمایت کنیم. این نتیجه گیری امری جدید نیست. دو سال پیش سوسیال-دمکراتهای روس-زمانی که نمایندگان بزرگترین سازمانهای سوسیال-دمکرات روسیه در بهار سال 1898 در کنگره ای گرد هم آمدند و حزب کارگر سوسیال-دمکرات روس را تشکیل دادند - مانیفست حزب را منتشر کردند و رابوچایا گازتا Rabochaya Gazeta را به عنوان ارگان رسمی حزب قبول کردند. ما به عنوان اعضای حزب کارگر سوسیال-دمکرات روس کاملاً با ایده های اصلی موجود در مانیفست موافق بوده و اهمیت فوق العاده ای به آن، به مثابه ی بیان روشن و همگانی اهدافی که حزب ما باید در جهت عملی کردن آنها بکوشد، قائل هستیم. در نتیجه ما به عنوان اعضای حزب، موضوع وظایف مستقیم و بلافضل خود را به این شکل عرضه می کنیم: باید کدام نقشه ی عملی را جهت احیای حزب بر اساس مستحکم ترین مبانی ممکن اتخاذ کنیم؟ بعضی از رفقا (حتا بعضی از گروهها و سازمانها) بر این نظر هستند که جهت دستیابی به این هدف لازم است کار انتخاب نهاد مرکزی حزب را از سر بگیریم و آن را ملزم به از سرگیری انتشار ارگان حزب بنماییم. [5] ما فکر می کنیم این تفکر نادرست و در هر شکل زیانبار است. ایجاد و تقویت حزب به مفهوم ایجاد و تقویت وحدت بین همه ی سوسیال-دمکراتهای روس است؛ چنین وحدتی با دستور و تصمیم گیری و یا بهتر بگوییم با گردهم آیی نمایندگان حاصل نمی شود؛ برای رسیدن به چنین وحدتی باید کار کرد. در نخستین مرحله لازم است انتشارات مشترک حزبی را توسعه داد، مشترک نه تنها به این مفهوم

کارگر است. و تنها با این تلفیق است که پرولتاریای روس قادر خواهد شد وظیفه ی بلافصل سیاسی خود را که همانا آزاد کردن روسیه از یوغ اتوکراسی ستمگر است، به انجام رساند.

تقسیم این وظایف و مسائل بین مجله و روزنامه دقیقاً با تفاوت در سبک و ویژگی این دو نشریه مشخص خواهد شد - مجله اساساً نقش تبلیغی و روزنامه وظیفه ی ترویجی بر عهده خواهد داشت. اما همه ی جنبه های جنبش باید در مجله و روزنامه منعکس شوند. ما مخصوصاً می خواهیم بر مخالفت خود با این دیدگاه که روزنامه ی کارگری باید مطالب خود را منحصرآناً به موضوعات بلافصل و مستقیم در رابطه با جنبش خودبخودی طبقه ی کارگر اختصاص دهد و بقیه ی مطالب مربوط به تئوری سوسیالیستی، علوم، سیاست و مسائل مربوط به سازمان حزب را به مجله ی روشنفکری واگذار کند، اصرار بورزیم. درست بر عکس، لازم است همه ی حقایق مسلم و تجلیات جنبش طبقه ی کارگر با مسائل ذکر شده تلفیق شود و باید انوار تئوری بر هر حقیقت مجزا بتابد و تبلیغ بر سر مسائل سیاسی و سازمان حزبی باید در میان توده های وسیع کارگر جاری شود. این مسائل با کار تهییجی عجین شود. شکلی از کار تهییجی - تهییج بوسیله استفاده از اعلامیه های منتشره ی محلی - که بدون هیچ استثنایی بر جنبش غالب بوده، در حال حاضر نامناسب است؛ این کار محدودیت دارد زیرا از حوزه ی محلی و عمدتاً مسائل اقتصادی فراتر نمی رود. لازم است تلاش کنیم تا با استفاده از روزنامه که باید حاوی اطلاعات معمول مربوط به رنج و درد اعتصابات کارگران و سایر اشکال مبارزات پرولتاری باشد، شکل عالی تری از آژیتاسیون را جانشین آن کنیم؛ علاوه بر این باید همه ی نمودهای استبداد سیاسی را در سراسر روسیه با توجه به اهداف نهایی سوسیالیسم و وظایف سیاسی پرولتاریای روسیه جمع بندی کامل کنیم. لازم است این گفته ی پی.بی.آخلرود را به مثابه ی شعار عملی فعالیت های سوسیال-دمکراسی روس و نیز شعار برنامه ی انتشاراتی در آینده ی بسیار نزدیک قرار دهیم که گفت: "مرزهای فعالیت را گسترش و حیطه ی فعالیت های تبلیغی، تهییجی و سازمانی را توسعه دهید."

اینک بطور طبیعی مساله ای رخ می نماید: اگر قرار است نشریات مورد نظر در خدمت متحد کردن همه ی سوسیال-دمکراتهای روس و گردآوردن آنها در حزب واحد باشند، باید تمام انوار اندیشه، همه ی گرایشات ویژه ی محلی و همه ی روش های عملی متفاوت را منعکس کند. چگونه می توانیم وجوه مختلف اندیشه را با پیگیری سیاست نوشتاری یکدست برای این نشریات، تلفیق نماییم؟ آیا این نشریات باید ملغمه ای از

نزدیک قصد داریم پیش نویس برنامه را منتشر کنیم؛ بحث اقناعی در مورد آن، مطالب کافی در اختیار کنگره ی آتی که قرار است برنامه ی کاری اتخاذ کند، قرار خواهد داد. [6] وظیفه ی حیاتی دیگر، به نظر ما، بحث در خصوص مسئله ی سازمان و روش های عملی اجرای وظایف محوله است. عدم اتحاد و پیگیری که در بالا به آنها اشاره شد، بویژه تأثیرات مخربی بر وضعیت موجود دیسپلین حزبی و سازمان و شیوه های مخفی کاری دارد. ما سوسیال-دمکراتها باید با صراحت در برابر مردم بپذیریم که از کوشندگان قدیمی در جنبش انقلابی روسیه و سایر سازمانهای فعال در صحنه ی مبارزاتی روسیه عقب مانده ایم، بنابراین لازم است تمام تلاش خود را بکار ببریم تا خود را به آنها برسانیم. جلب تعداد بیشتری از طبقه ی کارگر و جوانان روشنفکر به جنبش، عقیم گذاشتن پیگرد های مکارانه حکومتی و افزایش شکست برنامه های دولت نیاز حیاتی به تبلیغ اصول و شیوه های سازمان حزبی و مخفی کاری دارد.

چنین تبلیغاتی اگر از طرف همه ی گروههای مختلف و همه ی رفقای باتجربه حمایت شود، می تواند و باید به آموزش جوانان سوسیالیست و کارگران منجر شود تا به مثابه ی رهبران جنبش انقلابی بتوانند به کلیه ی موانع ایجاد شده از سوی پلیس اتوکراتیک دولت ستمگر بر سر راه اجرای برنامه های ما فائق آیند و قادر باشند در جهت برآوردن همه ی نیازهای توده ی کارگر که در عین حال مشتاقانه در پی مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزه ی سیاسی هستند، خدمت کنند. بالاخره اینکه، یکی از وظایف اساسی منتج از مسائل گفته شده در بالا، لزوم تجزیه و تحلیل جنبش خودبخودی (در بین توده های کارگر و روشنفکران) است. باید بکوشیم تا جنبش اجتماعی روشنفکری را که نشان خود را بر سالهای پایانی قرن نوزدهم در روسیه نقش زده و گرایشات مختلف و گاه متضاد را تلفیق کرده، درک نماییم. لازم است به دقت شرایط طبقه ی کارگر را در همه ی زمینه ها ی حیات اقتصادی، اشکال و شرایط بیداری کارگران و مبارزات موجود فعلی مطالعه کنیم تا بتوانیم سوسیالیسم مارکسیستی و جنبش طبقه ی کارگر روس را که ریشه در خاک روسیه زده، در یک مجموعه ی واحد متحد کنیم و ایضا قادر به تلفیق خیزش های خودبخودی توده ی مردم با جنبش انقلابی روسی بشویم. حزب سوسیال-دمکرات طبقه ی کارگر روسیه تنها زمانی می تواند ایجاد شود که این ارتباطات بوجود آید، زیرا سوسیال-دمکراسی تنها جهت خدمت به جنبش خودبخودی طبقه ی کارگر بوجود نمی آید (انگونه که این روزها گاهاً بعضی از کارگران عملی "ما می اندیشند) بلکه هدف تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه

که باید در خدمت کل جنبش روس باشد و به مناطق مجزا منحصر نشود، بلکه در ضمن باید بطور کلی مسائل مبتلا به جنبش را مورد بحث قرار داده و به جای پرداختن صرف به مسائل منطقه ای به رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا در مبارزه شان کمک کند؛ و نیز مشترک به این معنی که باید همه ی

قوای انتشاراتی را متحد کرده و باید همه ی نحلله های فکری موجود در میان سوسیال-دمکراسی روس را، نه به مثابه ی کارگران مجزا بلکه به مثابه ی رفقای متحد در صفوف سازمان واحد با برنامه و مبارزه ای مشترک، تبلیغ نماید. علاوه بر این، لازم است سازمانی ایجاد شود تا بتواند خصوصاً رابطه بین همه ی مراکز جنبش را ایجاد و حفظ نماید و اطلاعات به موقع و کامل جنبش را در اختیار آنها قرار دهد و نیز نشریات و روزنامه های ما را به طور مداوم به سراسر روسیه برساند. تنها زمانی که چنین سازمانی ایجاد شود، تنها زمانی که پست سوسیالیستی روسی ایجاد شود، حزب بنیان مناسبی پیدا خواهد کرد و تنها در آن زمان حزب به یک واقعیت موجود و نیز نیروی سیاسی توانمند، بدل خواهد شد. ما قصد داریم نیروی خود را مصروف نیمه ی نخست این هدف بنماییم، برای نمونه، ایجاد نشریات مشترک؛ زیرا به نظر ما میرم ترین نیاز جنبش در حال حاضر و نیز گام ضروری اولیه برای از سرگیری فعالیتها ی حزبی، همین مسئله است.

طبیعی است که خصیصه اهداف ما، برنامه ی پیشبرد فعالیتها ی انتشاراتی ما را تعیین کند. نشریات باید فضای قابل توجهی به مباحث ایدئولوژیک، برای نمونه، به تئوری عمومی سوسیال-دمکراسی و تطبیق آن با شرایط روسیه اختصاص دهند. بی شک، نیاز میرم جهت پیشبرد بحث گسترده در خصوص این مسائل، در شرایط حاضر بویژه با توجه به آنچه فوقاً گفته شد، به هیچ توضیح اضافی نیاز ندارد. لازم به گفتن نیست که مسائل تئوری عمومی بطور جدایی ناپذیری به اطلاعات در مورد شرایط تاریخی و حال حاضر جنبش طبقه ی کارگر در غرب بستگی دارد. علاوه بر اینها، ما بطور سیستماتیک در نظر داریم همه ی مسائل سیاسی را مورد بحث قرار دهیم - حزب کارگر سوسیال-دمکرات باید به همه ی سوالات ایجاد شده در همه ی جنبه های حیات روزانه ی ما، به همه ی مسائل سیاست داخلی و خارجی، پاسخ گوید و باید در نظر داشته باشیم که هر سوسیال-دمکرات و هر کارگر دارای آگاهی طبقاتی دیدگاههای قاطع در خصوص همه ی مسائل مهم دارد. بدون انجام این شرط امکان تبلیغ و تهییج سیستماتیک و گسترده وجود ندارد. بحث در مورد مسائل تئوریک و سیاسی با بیانیه برنامه حزب که لزوم اجرای آن در کنگره 1898 مورد تأکید قرار گرفته، مرتبط خواهد بود. در آینده ی

مبارزه ی سیاسی را نشان داده و تمام مبارزین صادق را بدون توجه به دیدگاه یا وابستگی طبقاتی شان به مبارزه بر علیه اتوکراسی فراخوانده و تمام تلاش خود را بکار خواهیم گرفت تا اثبات کنیم که طبقه ی کارگر تنها نیروی انقلابی است که تا به آخر بر علیه استبداد و خودکامگی می رزمند. در نتیجه گرچه ما در گام نخست دست یاری به سوی سوسیالیستهای روس و کارگران دارای آگاهی طبقاتی دراز می کنیم اما تنها به یاری آنها چشم نخواهیم دوخت. ما همه ی کسانی را که تحت ستم رژیم سیاسی حاضر در روسیه قرار گرفته و نیز آنهایی را که در راه رهایی مردم روسیه از یوغ بردگی سیاسی شان می رزمند خطاب قرار می دهیم تا از نشریات که وقف سازماندهی جنبش طبقه ی کارگر در قالب حزب سیاسی انقلابی خواهد شد، حمایت کنند، ما به این امید صفحات نشریه را در اختیار آنها قرار می دهیم که تمام جنایات و سبکداری های حکومت مطلقه روسیه را افشا نمایند. ما این درخواست را با این امید انجام می دهیم که اطمینان داریم پرچم مبارزه ی سیاسی برافراشته شده از سوی سوسیال دموکراسی روسی، می تواند و باید درفش همه ی مردم شود. وظیفه ای که ما بر عهده گرفته ایم بسیار وسیع و فراگیر است، شاید بشود گفت از توان ما به تنهایی خارج است، اگر با توجه به تمام تجارب قبلی مان به این نتیجه ی قاطع نرسیده بودیم که این وظیفه ی حیاتی کل جنبش است و اگر به هم رایی و همراهی صادقانه و پیگیر: 1- اکثر سازمان های حزب کارگر سوسیال-دموکرات روسیه و گروه های مستقل کارگری سوسیال-دموکرات در شهرهای مختلف؛ 2- گروه رهایی کار که سوسیال-دموکراسی روسیه را بنیان نهاده و همواره تحت رهبری تئوریسین ها و نمایندگان صاحب قلم اش بوده؛ 3- تعدادی از افرادی که هیچ وابستگی به هیچ یک از گروه ها ندارند اما با جنبش سوسیال-دموکراتیک طبقه ی کارگر همراهند اما فی الواقع خدمتی به آن نکرده اند، نداشتیم، چنین قاطعانه اقدام به این کار عظیم نمی کردیم. ما تمام تلاش خود را برای به انجام رساندن درست بخشی از وظیفه ی سترگ انقلابی که برگزیده ایم، انجام خواهیم داد. می کوشیم تا همه ی رفقا نشریات ما را از آن خود بدانند، نشریات که همه ی گروه ها با بزرگواری خود اطلاعات مربوط به جنبش را در اختیارش قرار خواهند داد و اندیشه های خود را در آنها منتشر خواهند کرد، بر نیاز خود به داشتن نشریه سیاسی صحت خواهند گذاشت و تجربیات خود را با دیگران سهیم خواهند شد و صدای خود را با استفاده از مطبوعات سوسیال-دموکراتیک بلند خواهند کرد و در یک کلام، از ابزار بهره مند خواهند شد که از طریق آن به جنبش خواهند آموخت و از آن

از این دیدگاه ( در اینجا اشاره ای کلی به آن شده است، زیرا جزئیات کامل تر از سوی گروه رهایی کار به طرق مختلف از جمله در مانیفست حزب کارگر سوسیال-دموکرات روس و در پیشنهاد به نام - اعلامیه ی، وظایف سوسیال دموکراتهای روس [1] و در جنبش طبقه ی کارگر در روسیه [ مبنای برنامه ی سوسیال-دموکراسی روس ] ) عرضه شده است. ما با اتکا به این اندیشه ها قادریم با همه ی مسائل عملی و نظری برخورد کنیم و خواهیم کوشید تجلیات جنبش طبقه ی کارگر و اعتراضات دموکراتیک در روسیه را با این اندیشه ها پیوند زنیم. گرچه ما وظایف انتشاراتی خود را از موضع گرایشی خاص انجام می دهیم ولی ابداً قصد عرضه ی همه ی دیدگاه مان در خصوص مسائل جزئی از جانب کل سوسیال-دموکرات های روس را نداریم؛ ما منکر وجود تفاوت ها نیستیم و نمی خواهیم اختلاف نظر را پنهان و یا نابود کنیم. برعکس، علاقمندیم نشریات ما ارگان مباحثات در مورد همه ی مسائل از جانب همه ی سوسیال-دموکرات های روس با تمام نحله های فکری باشد. ما مخالف پلمیک بین رفقا نیستیم، بلکه برعکس، آماده ایم تا فضای کافی در نشریات مان به آنها بدهیم. پلمیک آزاد با شرکت همه جانبه ی سوسیال-دموکرات ها و کارگران دارای آگاهی طبقاتی با هر اندیشه ای ضروری و پذیرفتنی است، از آن رو که به روشن شدن عمق اختلافات موجود، امکان بحث بر سر موضوعات مورد جدل از هر زاویه و نیز مبارزه با تند روی هایی که ممکن است نمایندگان دیدگاه های متنوع، گروه های متفاوت محلی و "متخصصین" مختلف جنبش انقلابی، گرفتار آن بشوند، کمک می کند. در واقع، نظر ما یکی از موانع جنبش در حال حاضر نبود پلمیک آزاد بین دیدگاه های پذیرفته شده ی متنوع و تلاش برای سرپوش گذاشتن بر اختلاف نظر در خصوص مسائل بنیادی است. علاوه بر این، به نظر ما، اگر قبول داشته باشیم که طبقه ی کارگر و سوسیال-دموکراسی روس به مثابه ی پیشاهنگ مبارزه برای دموکراسی و آزادی سیاسی هستند، آنگاه باید بکوشیم تا نشریات ما ارگان جنرال-دموکراتیک ( دموکراسی همگانی ) شوند. این امر نه به این دلیل است که می خواهیم برای لحظاتی گذرا آنتاگونیسم میان پرولتاریا و سایر طبقات را فراموش کنیم و نه به این دلیل است که بخواهیم حتماً اندکی در امر مبارزه طبقاتی کوتاه بیاوریم، بلکه می خواهیم تمام سوالات دموکراتیک را عرضه کنیم و مورد بحث قرار دهیم و خود مان را صرفاً در چهارچوب مسائل محدود پرولتاریا مقید نکنیم؛ از این رو تمام نموده ها و مظاهر ستم سیاسی را آشکارا به بحث خواهیم گذاشت و ارتباط بین جنبش طبقه ی کارگر و همه ی اشکال

اندیشه های مختلف باشند یا باید گرایشی مستقل و کاملاً صریح را نمایندگی کنند؟ ما گزینه ی دوم را قبول داریم و امیدواریم که ارگان با گرایشی معین ثابت کند که هم در هدف برای بیان دیدگاه های مختلف و هم در پلمیک های رفیقانه میان شرکت کنندگان محق است ( همچنان که در سطور زیر نشان خواهیم داد). دیدگاه های ما در تطابق کامل با اندیشه های بنیادی مارکسیسم است ( اندیشه هایی که در مانیفست کمونیست و برنامه های سوسیال-دموکراتها در اروپای غربی مطرح شده اند)؛ ما بر انکشاف مداوم این اندیشه ها بر اساس آرمان های مارکس و انگلس اصرار داریم و قاطعانه ادعا های اصلاحی اپورتونیستی و دو پهلو ی برنشتینی را که اینک مد روز شده، مردود می شماریم. همچنانکه دیدیم وظیفه ی سوسیال-دموکراسی سازماندهی مبارزات طبقاتی پرولتاریا جهت پیشبرد مبارزه برای دستیابی به اهداف اصلی و نهایی خود و نیز تجزیه و تحلیل شرایطی که روشهای ابزار هدایت این مبارزه را مشخص می کند، است. رهایی طبقه ی کارگر تنها به دست خود طبقه ی کارگر میسر است [7]. اما از آنرو که سوسیال-دموکراسی را از جنبش طبقه ی کارگر جدا نمی دانیم، نباید از یاد ببریم که در کل، هدف سوسیال-دموکراسی نمایندگی منافع طبقه ی کارگر در همه ی کشورها خواهد بود. سوسیال-دموکراسی نباید کورکورانه در برابر مرحله ی خاصی از جنبش، در شرایط مکانی و زمانی ویژه به سجده بیافتد. به باور ما لازم است سوسیال-دموکراسی از هر جنبش انقلابی بر علیه سیستم اجتماعی و اقتصادی حاکم پشتیبانی کند و هدف اش کسب قدرت توسط طبقه ی کارگر، سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و بنای جامعه ای سوسیالیستی باشد. ما قویاً هر تلاشی را برای تضعیف و یا تخفیف ویژگی انقلابی سوسیال-دموکراسی که در واقع حزب انقلاب اجتماعی است محکوم کرده و بی باکانه در برابر هر طبقه ای که به پشتیبانی از سیستم اجتماعی حاضر برآید خواهیم ایستاد. خصوصاً معتقدیم وظیفه ی تاریخی سوسیال-دموکراسی روس سرنگونی خودکامگی است؛ وظیفه ی معین سوسیال-دموکراسی ایفای نقش مبارزان پیشرو در صفوف دموکراتهای روس است؛ وظیفه ی معین سوسیال-دموکراسی دستیابی به هدفی است که توسعه ی اجتماعی روسیه در برابرش قرار داده است، وظیفه ای که از مبارزان پرافتخار جنبش انقلابی روسیه به ارث رسیده است. تنها با ارتباط جدایی ناپذیر مبارزات اقتصادی و سیاسی و تنها از طریق گسترش تبلیغ و تهیه در میان لایه های هر چه وسیعتر طبقه ی کارگر است که سوسیال-دموکراسی می تواند به اهداف اش نایل شود.



آن را رد کرد. لنین نمی توانست با این امر موافقت کند و لذا در 19 اکتبر ( 1 نوامبر ) 1903 از هیئت تحریریه ی ایسکرا استعفا داد. لنین به عضویت کمیته ی مرکزی در آمد و از آن جا به مبارزه با اپورتونیسیم منشویکی پرداخت. پلخانف به تنهایی شماره 52 را ادیت کرد. روز 13 (26) نوامبر سال 1903 پلخانف با ابتکار خود و با زیرپا گذاشتن مصوبات کنگره همه ی ادیتورهای قدیمی منشویک را به عضویت هیئت تحریریه در آورد. از شماره ی 52 به بعد منشویک ها، ایسکرا به ارگان خود تبدیل کردند.

[3] زاریا ( سپیده دم ) مجله ی سیاسی - علمی مارکسیستی از سال 02-1901 بصورت قانونی بوسیله ی هیئت تحریریه ی ایسکرا در شهر اشتوتگارد منتشر می شد. کلا " چهار شماره ( در سه نوبت چاپ ) منتشر شد: شماره 1 - آوریل 1901 ( در واقع 23 مارس ) شماره 2 و 3 دسامبر 1901 ؛ و شماره 4 اگوست 1902.

[4] اشاره ی لنین به " بیانیه ی از سرگیری انتشارات گروه رهایی کار " است که در اوایل سال 1900 در ژنو بعد از انتشار نوشته ی " اعتراض از سوی سوسیال-دمکرات های روسیه " لنین ، منتشر شد. گروه رهایی کار در " بیانیه " خود از درخواست لنین برای مبارزه ی قاطعانه با اپورتونیسیم در صفوف سوسیال-دمکراسی روسیه و بین الملل حمایت کرد.

[5] منظور لنین از گروهها و سازمانها ، گروههای گرد آمده حول روزنامه ی یاشنی رابوچی ( Yashny Rabochy کارگران جنوبی ) بود، اتحادیه سوسیال-دمکراتهای روس در خارج بود که رهبری آن از گروه رهایی کار به حامیان " جوان " " اکونومیسیم " منتقل شده بود. در بهار 1900 این گروهها قصد داشتند دومین کنگره ی حزب را در اسمولنسک برگزار کنند. لنین جو حاکم بر آماده سازی کنگره را در فصل 5 " چه باید کرد " بیان کرده است ( چاپ حاضر ج5).

[6] منظور لنین " پیش نویس برنامه حزب ما " است که در اواخر سال 1899 برای شماره سوم رابوچایا گازتا Rabochaya Gazeta نوشت ولی هیچگاه منتشر نشد ( چاپ حاضر ج5 ص 54-227 ) پیش نویس برنامه ی حزب بنا به پیشنهاد لنین ، از سوی هیئت تحریریه ایسکرا و زاریا برای کنگره ی دوم R.S.D.L.P تهیه شد و در شماره ی 21 اول ماه ژوئن 1902 در ایسکرا به چاپ رسید. در اگوست 1903 سومین کنگره ی R.S.D.L.P آن را قبول کرد.

[7] لنین انگاره ی بنیادین مارکس را در " اصول کلی اتحادیه بین المللی کارگران " ( انترناسیونال اول ) نقل قول می کند، ( منتخب آثار مارکس و انگلس ، ج1، چاپ مسکو ، 1956، ص386).

و. ا. لنین

ترجمه از مهرداد مینایی

شدند. کمک های شایان توجه سوسیال-دمکراتهای آلمانی از جمله کلارازتکین ، آدولف براون و انقلابی لهستانی ژولیان مارکاوسکی ، که در آن ایام در مونیخ ساکن بود ، و نیز هاری کولش ، یکی از رهبران فدراسیون سوسیال-دمکراتیک انگلستان ، در تهیه ی مکان و امکانات برای اسکان ( سازمان چاپخانه ی مخفی و تایپ مناسب روسی و... ) موجب تداوم انتشار نشریه شد. اعضای هیئت تحریریه ایسکرا عبارت بودند از : و.ا. لنین ، گ. و. پلخانف ، ل. مارتوف ، بی. آخلرود ، آن. پوترسوف و و.ا. راسولویچ بودند. دبیر اول هیئت گ. اسمیدویچ-لمن بود که از بهار 1901 به ن.ک. کروپسکایا واگذار شد. کروپسکایا در عین حال نماینده ی رابط بین ایسکرا و سازمان های سوسیال-دمکرات روسیه بود. در واقع لنین سردبیر و عامل رهبری کننده ی ایسکرا بود که در آن مقالات خود را در خصوص مسائل عمده ی مبارزه ی طبقاتی پروتلاریا و سازمان حزب در روسیه و نیز مسائل مهم جهانی منتشر می کرد.

ایسکرا مرکزی برای اتحاد نیروهای حزب و تجمع و تربیت کارگران حزبی شد. در تعدادی از شهرهای روسیه ( سن پترزبورگ ، مسکو ، سامارا و ... ) گروههایی از کمیته های ( R.S.D.L.P. حزب کارگری سوسیال-دمکرات روسیه ) بر اساس خط لنینیستی ایسکرا سازمان یافتند و در ژانویه ی 1902 کنفرانس حامیان ایسکرا در سامارا تشکیل و سازمان ایسکرای روسیه را بنیان نهادند. سازمان ایسکرا تحت رهبری مستقیم یاران و رفقای وفادار لنین : ن.ا. بومن ، ا.و. بابوشکین ، س. ای گوسف ، م.ا. کالینین ، پ.ا. کراسیکوف ، گ.م. کرژژانوسکی ، ف.و. لنگنک ، ا.ا. رادچنکو و دیگران توسعه یافت .

با ابتکار و دخالت مستقیم لنین ، هیئت تحریریه ایسکرا پیش نویس برنامه حزب را ( منتشر شده در شماره 21 ایسکرا ) طرح و مقدمات برگزاری کنگره دوم R.S.D.L.P. آماده کرد که در جولای و اگوست 1903 برگزار شد. در طی برگزاری کنگره اکثر سازمان های سوسیال-دمکرات محلی روسیه موضع ایسکرا را پذیرفتند و برنامه ها و طرح سازمانی و مشی تاکتیکی اش را مورد تایید قرار دادند و ایسکرا را به عنوان ارگان رسمی مورد شناسایی قرار دادند. در بیانیه ی ویژه ی کنگره از نقش استثنایی ایسکرا تجلیل و این روزنامه به عنوان ارگان مرکزی R.S.D.L.P پذیرفته شد. کنگره هیئت تحریریه ی متشکل از : لنین ، پلخانف و مارتوف را به رسمیت شناخت. علیرغم تصمیم کنگره مارتوف از قبول مسئولیت سرباز زد و شماره های 51-46 از سوی لنین و پلخانف ادیت شد. بعدها پلخانف به موضوع منشویکی روی آورد و خواستار شرکت همه ی ادیتورهای قدیمی منشویک در هیئت تحریریه ایسکرا شد ، درخواستی که کنگره

خواهند آموخت. تنها از این طریق است که ایجاد ارگان اصیل سوسیال-دمکراتیک سراسری روسیه امکان پذیر خواهد شد. سوسیال-دمکراسی روسیه قیلا" در شرایط مخفی محصور بوده و در آن گروههای مختلف و حلقه های مطالعاتی جدا افتاده کار خود را انجام می دادند. زمان آن فرا رسیده تا در راه دفاع علنی از سوسیالیسم و مبارزه سیاسی بپا خیزیم. ایجاد سوسیال-دمکراسی سراسری روسیه نخستین گام در این راه خواهد بود.

### یادداشتها

[1] مراجعه کنید به چاپ حاضر ج2، ص323  
[2] ایسکرا (شعله) نخستین روزنامه ی مارکسیستی غیرقانونی روسیه بود که توسط لنین در سال 1900 ایجاد شد و در تاسیس حزب مارکسیستی انقلابی طبقه ی کارگر روسیه نقش مهمی ایفا کرد.

به دلیل پیگرد های پلیس امکان نشر روزنامه ی انقلابی در روسیه وجود نداشت. لنین زمانی که در سیبری دوران تبعید خود را می گذراند ، نقشه ی انتشار روزنامه را در خارج از کشور طراحی کرد. با پایان یافتن دوران تبعید اش (ژانویه 1900) بلافاصله عملی کردن طرح اش را پی گرفت. در ماه فوریه در سن پترزبورگ مذاکراتش را با ورا زاسولویچ ( که بصورت غیرقانونی از خارج آمده بود ) در مورد مشارکت گروه رهایی کار در انتشار روزنامه ، آغاز کرد. در پایان ماه مارس و اوایل ماه آوریل کنفرانس مشهور به PSKOV با شرکت و.ا. لنین ، ل. مارتوف ( و.ا. او. زدریوم ) ، آن. ن. پترسوف ، اس.ال. رادچنکو ، "مارکسیست قانونی" پی.بی. استروف و ام.ا. توگان بارانوسکی برگزار شد. پیش نویس بیانیه توسط لنین عضو هیئت تحریریه روزنامه ی سراسری روسیه (ایسکرا) و مجله سیاسی و علمی (زاریا) در خصوص برنامه و اهداف این نشریات ، تهیه شده بود. در نیمه ی نخست سال 1900 لنین به تعدادی از شهرهای روسیه سفر کرد ( مسکو ، سن پترزبورگ ، ریگا، سمولنسک، نژنی ناوگروود ، یوفا ، سامارا ، سیزران ) و تماسهایی با گروههای سوسیال-دمکرات برقرار کرد و حمایت آنها را از ایسکرا جلب نمود. در اگوست سال 1900 وقتی لنین به سویس رسید با پوترسوف و گروه رهایی کار در مورد اهداف و برنامه های روزنامه و مجله و نیز توزیع کنندگان احتمالی و محل اقامت هیئت تحریریه مذاکراتی انجام داد. ابتدا کنفرانس تقریباً با شکست روبرو شد ( به صفحات 49-333 این جلد مراجعه کنید ) اما نهایتاً در مورد همه ی مسائل مورد بحث توافق حاصل شد.

اولین شماره ی ایسکرای لنین در ماه دسامبر 1900 در لایپزیک منتشر شد. شماره ها ی بعدی در مونیخ و از جولای به بعد در لندن و از بهار 1903 در ژنو چاپ



## مطلبی از شاهرخ زمانی درباره مواضع محسن

### حکیمی و پاسخ محسن حکیمی

#### حکیمی خدمت گذار سرمایه داری را خوب بشناسیم

#### شاهرخ زمانی

«در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا، پرولتاریا فقط می تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب مستقل بمتابیه یک طبقه عمل کرده و علیه تمام احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند عمل نماید این سازمان سیاسی پرولتاریا به عنوان یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی در انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی ابقاء همه طبقات ضروری است» (قطعه نامه مارکسیستی مصوب کنگره پنجم هاگ انترناسیونال در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲) صحت این گفته قطعه نامه فوق بارها در طول تاریخ اثبات شده است و اثبات شده است که بدون حزب سیاسی پرولتاریا هرگز انقلابی صورت نخواهد گرفت و کارگران هرگز به خواسته های خود نخواهند رسید و دستاوردهای مبارزاتی کارگران بدون وجود حزب خودش هرگز حفظ نخواهد شد در مجموع مبارزات کارگران بدون حزب خود آنها هرگز پیروزی کسب نخواهند کرد، بنا براین مخالفت با حزب طبقه کارگر به هر شکلش و مخالفان آن در هر لباسی یا در هر مقامی و با هر اندیشه ای که باشند دشمن طبقه کارگر هستند.

سخنان محسن حکیمی تحریف اپورتونیستی اصول مارکسیسم و تاریخ جنبش کارگری است، که در جهت خلع سلاح طبقه کارگر برای خدمت به نظام سرمایه داری میباشد.

چهارشنبه ۷ آبان روزنامه شرق مصاحبه ای با محسن حکیمی با تیتر «اتحادیه تا شورا» چاپ نمود، صرف نظر از چاپ حساب شده مطالب فوق که تحریفاتی از اصول پایه ای مبارزات کارگری توسط حکیمی است، به روشنی ایجاد سوال می کند چگونه است؟! در شرایطی که جمهوری اسلامی کوچکترین اشکال قانونی - صنفی مبارزه را با سرنیزه و حکومت نظامی در کارخانجات با دستگیری و حبس های سنگین جواب می دهد، روزنامه های سرمایه داری و مورد تایید جمهوری اسلامی های حکیمی را منتشر می نماید؟! از طرفی جای شکی باقی نمی گذارد که طبقه و دولت سرمایه داری ایران در کنار سرکوب مادی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آگاه گرانه چه اهمیت عظیمی به سیاه نمایی و قلب ماهیت تئوری انقلابی - علمی کمونیسم بعنوان علم و شرایط رهایی طبقه کارگر ایران می دهد و در این راه از پیوند خود با مخالفین تئوری های واقعا انقلابی سود می برد، لنین در شناساندن دشمنان نقاب دار طبقه کارگر بسیار دقیق و واضح بیان کرده است، ببینید لنین این دشمنان نقابدار طبقه کارگر را بیش از صد سال پیش چگونه شفاف و آشکار افشا کرده است، کلام همیشه جاوید لنین کبیر را در مقدمه کتاب دولت و انقلاب یادآوری می کنم "... که در طبقات بهره کش اندیشه های بزرگ رهایی ستندیدگان را در دوران شکل گیری مورد سرکوب عربیان و آزار و اذیت قرار می دهند ولی همینکه این اندیشه رهایی همه گیر شد و به خطر بالفعل برای آنان تبدیل گردید با قبول ظاهری آن و اجزایی که برای آنان ضرر ندارد و با نفی اصول پایه و برنده آن آنها مورد تحریف و تجدید نظر قرار داده و از حالت تغییر گری بقول مارکس به تئوری مفسر بی ضرر اوضاع و دنباله رو حوادث تبدیل می کنند" کاری که حکیمی در روزنامه شرق مانند تمام اسلاف خود انجام می دهد.

در شرایط رشد و اعتلای بی سابقه جنبش خود به خودی کارگران و پا به پای آن رشد جنبش آگاه گرانه سوسیالیستی بعنوان تئوری سازماندهی انقلاب و حاکمیت کارگری خصوصا در دانشگاهها و

ترس و وحشت طبقه و دولت سرمایه داری از پیوند دیالکتیکی این دو جزء حیاتی در ایجاد حزب طبقه کارگر است، که باید مرکب از آگاه ترین، پیشروترین و متشکل ترین بخش کارگران باشد، این تنها راه شکل گیری انترناتیو کارگری به عنوان پرچم رهایی کارگران و تنها جنبش اصیل نجات مردم ایران از ستم و نابرابری سرمایه داری است، برای مقابله با چنین روند رهایی بخش تمامی اپورتونیستها در اشکال متفاوت بعنوان ستون پنجم سرمایه داری در درون طبقه کارگر به تکاپو افتاده اند، تا سد راه تردد و رشد این موجود رهایی بخش گردند، بدین لحاظ به قول لنین " مبارزه با سرمایه داری بدون مبارزه با اپورتونیسم غیر ممکن است ".

از این منظر نگاهی به تحریف و سفسطه های محسن حکیمی خالی از فایده نمی باشد:

#### الف) آیا مارکس نقش فرعی در انترناسیونال و ایجاد آن داشت ؟

حرفهای حکیمی در مورد انترناسیونال تا چه حد به حقیقت نزدیک است؟!!

حکیمی می نویسد " مارکس جزء بنیانگذاران بین الملل اول نبود اما برخلاف روال همیشگی؟! به محض دعوت پاسخ مثبت داد " او تأکید دارد جنبش سیاسی را در انترناسیونال به چارتریسیم انگلیسی در مبارزه به این حق رأی و دیگر بخش مطالبات اقتصادی محدود کند "تاریخا" ثابت شده است و همانطور که در نقل و قولی از لنین آوردم سرمایه داری و نیروهای خدمت گذارش وقتی نمی توانند با کل جنبش انقلابی کارگری مبارزه کنند با قبول ظاهری، آن را از بخش مهم و برنده اش تهی می کنند و اینجا نیز حکیمی تلاش می کند جنبش رهایی بخش طبقه کارگر را از تئوری علمی و انقلابی که توسط مارکس، انگلس و لنین و ... تکامل یافته و به سلاح برنده ی در دست طبقه کارگر تبدیل شده است از جنبش کارگری جدا کند برای همین هدف است که او میخواهد اثبات کند که مارکس و انگلس جزء افراد بنیان گذار بین الملل اول نیستند بلکه افراد دعوت شده می باشند، تا از این طریق به کارگران بقولاند که بدون تئوری های مارکس، انگلس و لنین هم جنبش کارگری می تواند وجود داشته باشد و می تواند مبارزه کند ولی آنچه که مهم است این که بگوییم، درست است جنبش کارگری و مبارزات کارگران بدون تئوری انقلابی صد در صد می تواند وجود داشته باشد ولی هرگز نمی تواند بدون تئوری علمی مارکس و انگلس و لنین ... انقلابی باشد و یا هرگز نمی تواند به پیروزی دست بیاید این همان موضوع مهمی است که حکیمی و افراد منکر و مخالفان نقش حزب و تئوری های انقلابی مارکس و لنین در مبارزه انقلابی طبقه کارگر در تلاش هستند، پنهانش کنند. قبل از هر نقدی برای افشای تحریف تاریخ انترناسیونال باید توضیحی هر چند کوتاه در این مورد داده شود:

کمونیسم علمی مارکس بعنوان ادامه تئوریهای سوسیالیسم فرانسه، اقتصاد انگلیس و فلسفه آلمان و بعنوان تئوری انقلابی توضیح طبیعت، جامعه و تفکر در جهت تغییر انقلابی جهان در متن مبارزه طبقاتی - فکری با جریانات سوسیالیسم خرده بورژوازی و بورژوازی مانند تردیونیسم محض و خالص بلانکیسم، پرودونیسم، و لاسالیسم و باکونیسم در متن سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتاریا برای حاکمیتش قوام گرفته و مستحکم شد.

مارکس و انگلس از بدو فعالیت خود و پس از تشخیص نقش تاریخی و انقلابی و نجات بخش طبقه کارگر در رهایی بشریت از ستم و بهره کشی به موازات کارهای بزرگ تئوریک ( سرمایه...) لحظه ای از سازماندهی عملی - تشکیلاتی بعنوان وسیله به فعلیت درآوردن و پیشبرد مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری در جهت سوسیالیسم دست برنداشتند.

مارکس در ژانویه ۱۸۴۵ پس از اخراج از فرانسه بعلمت فعالیت انقلابی به بروکسل رفته در سازمانهای مجمع دمکراتیک، انجمن عمومی کارگران شدیداً فعالیت سیاسی کرد و در فوریه ۱۸۴۶ وی به همراه انگلس " کمیته کمونیستی مکاتبه " را در جهت فعالیت



نفع قطعنامه مارکسیستها رأی داد. بدین ترتیب در بین الملل اول تحت رهبری مارکس و انگلس و ادامه راه کلی "اتحادیه کمونیستها" هم از لحاظ تئوریک و هم از لحاظ سازمانی پایه های جنبش کارگری را بنا نهادند، کار بزرگ آنها تصمیم و به کار بردن عملی فلسفه و جهان بینی پرولتاریایی یعنی سوسیالیسم علمی بود. این سازمان جهانی خط مشی طبقه کارگر را نسبت به دولت بطور عام و دولت بورژوازی بطور خاص، نقش جنبش اتحادیه ای و تعاونی ها، مسئله انتخابات، وضع زنان و وظایف کارگران نسبت به جنبش دهقانی، جنگ و مسئله ملی را معلوم نموده تکنیک قیام مسلحانه، مناسبات بین خواسته های فوری و انقلاب کارگری و دورنمای حکومت کارگری را ارزیابی نموده و آموزش ارتش رهبران کارگری در جهان را آغاز کرده و در این رابطه در انطباق تئوری علمی با شرایط مشخص مبارزه اسناد جاویدانی که اکثراً توسط مارکس نوشته شده اند ارایه داد از جمله مصوبه های مهم، خطابه و اساسنامه سازمان، ارزیابی کمون بعنوان اولین حکوت کارگری و جلد اول سرمایه را ارائه داد. بین الملل اول در عرصه سازماندهی عملی جنبش های بی هدف، پراکنده و ابتدایی کارگران را به صورت نیروی متشکل جهانی درآورد و با سازماندهی اعتصابات مهم و مبارزات سیاسی فراوان فعالانه اتحادیه های کارگری را ایجاد نمود.

نطفه احزاب سیاسی کارگری را در اغلب کشورهای عضو بوجود آورد. بزرگترین کار انترناسیونال سازماندهی اولین حکومت کارگری یعنی کمون پاریس بود. انگلس رهبر کبیر کارگران کمون را اولین کودک بین الملل اول نامید.

جریان مارکسیستی در بین الملل اول مبارزه خستگی ناپذیری علیه تحریفات فکری و گرایشات سکتاریستی نمود، انواع سوسیالیسم مختلف تخیلی، جمهوری خواهی بورژوا- رادیکال مارونی، سوسیالیسم خرد بورژوازی پرودون، عبارت پردازی چپ گرایانه و تاکتیک های توطئه گرایانه باکوئین، صنفی گرایی محض و خالص ادلر، ایلگاردها، انحرافات لاسالی پیگیرانه مبارزه نموده سوسیالیسم علمی را در طرز تفکر، تشکیلات و خط مشی جنبش کارگری پایه گذاری نمود.

در نهایت با تغییر دوران تاریخی که با انقلاب بزرگ بورژوازی ۱۷۸۹ آغاز و با جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۵ پایان یافته بود و سرمایه داری از مرحله رشد آزاد به امپریالیسم قدم می گذاشت انترناسیونال با تشکیل اتحادیه های بزرگ، احزاب ملی سوسیالیستی کارگری وظایف خود را پایان داد و با آغاز تدارک انقلاب این وظایف تغییر کرد و نسبت به تغییرات انقلابی، رهبری انقلابی-مارکسیستی به اندازه ی کافی برای رهبری تکامل نیافته بود اگرچه مارکسیسم ضربات مهلکی بر صنفی گرایی، اتحادیه گرایان صرف که از اهداف حزب سیاسی دور بود و سازمان را صرفاً بر پایه ی جنبش توده ای و خود انگیخته قرار می داد، زد، اما احزاب واقعی مارکسیستی هنوز به وجود نیامده بود و در امریکا و انگلیس جنبش تحت تاثیر تریدیونیست ها، در آلمان و اتریش لاسالی ها و در کشورهای لاتین و اسلاو تحت گرایشات انحرافی باکوئین، یلانکی و پرودون قرار داشت. کسانی مانند حکیمی که در حین مخالفت با سکتاریسم دچار عمیق ترین سکتاریسم هستند وضعیتی را می خواهند که در بالا گفته شد و از این رو وضعیت خود به خودی را کعبه امال خود می دانند و به این دلیل با آگاه گری آگاهانه توسط انقلابیون با استفاده از حزب به صورت برنامه ریزی شده و منسجم به حد مالاخولای می ترسند از این رو است که می خواهند نقش حزب و آگاه گری آن را در تاریخ پنهان و یا تحریف کنند تا در مقابل، پیروزی های طبقه کارگر را به خود به خودی بودن وصله بزنند. او و دیگر همکیشانانش هرگز نمی تواند دوره هایی که جنبش کارگری تحت رهبری حزبی اوج گرفته و مطالبات بسیاری را کسب کرده است پنهان کنند و همچنین نمی توانند دوره ای را مثال بزنند که جنبش کارگری بدون حزب خود فقط به صورت خود به خودی اوج گرفته و مطالبه ای پایداری را کسب کرده باشد همین یک مورد نشان از شکست این سکتاریستها است از این جهت سکتاریست

انقلابی- کمونیستی سازمان داد و در سال ۱۸۴۷ با ابقای "فدراسیون عادل ها" که در اثر قیام شکست خورده ۱۸۳۹ بلانکیستها در پاریس متلاشی شده بود " اتحادیه کمونیستها" اولین سازمان جهانی - کمونیستی را که پانزده سال بعد با فعالیت شبانه روزی خود انترناسیونال اول را تشکیل داد بوجود آوردند. ( حکیمی از پنهان کردن و تحریف چنین حقیقت تاریخی چه هدفی را دنبال می کند؟ و با چنین عمل ضد کارگری و فریبکارانه به کدام طبقه خدمت می کند؟)

اتحادیه کمونیستها عمدتاً از کارگران و روشنفکران تبعیدی فرانسوی، آلمانی، سوئیسی، ایتالیایی و روسی و غیره که در لندن، پاریس و بروکسل زندگی می کردند تشکیل شده بود و در سال ۱۸۴۷ از ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر در کنگره دوم و در سراسر ماه دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ برنامه آنرا که مارکس و انگلس که بیانیه حزب کمونیست و یا مانیفست کمونیست می گفتند یعنی مهمترین سند تاریخ مبارزه انقلابی طبقه کارگر منتشر شد.

این برنامه پایه محکم اندیشه و عمل پرولتاری را جهت رسیدن به سوسیالیسم پایه گذاری کرد و شیوه ها و چگونگی مبارزه جهت نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم را به آنان نشان داد. برخلاف سکوت فریبکارانه و ضد کارگری حکیمی در مورد حزب پرولتری که عمدی است، بخش مهم مانیفست به این امر اختصاص یافته است که در مقابله با اکونومیستها و عاشقان سینه چاک جنبش خود به خودی مثل حکیمی می گوید " وجه تمایز کمونیستها از سایر احزاب کارگری در آن است که ۱- در مبارزه پرولترهای کشورهای گوناگون منافع مشترک تمام پرولتاریا که مستقل از ملیت می باشد متذکر می شوند و در رأس امور قرار می دهند .

۲- در مراحل گوناگون تحولاتی که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی باید از آن عبور کند و همواره و همه جا منافع کل جنبش را نمایندگی می کنند، بنابراین کمونیستها از یک سو در عرصه عمل پیشروترین و قاطع ترین بخش احزاب کارگری هستند، بخشی که سایر احزاب را به پیش می راند و از سوی دیگر در عرصه نظری برتری آنها بر بقیه توده عظیم پرولتاریا در آن است که از سیر جنبش پرولتری، شرایط و پیامدهای عام و نهایی آن درک روشنی دارند و هدف فوری کمونیستها: "متشکل کردن پرولتاریا بصورت طبقه، برانداختن سلطه بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریاست"

نتیجه ۱۵ سال فعالیت شبانه روزی و منظم اتحادیه کمونیست که اساساً مارکس و انگلس بنیان گذاری کرده بودند ایجاد انترناسیونال اول از تمامی نخله های مبارزاتی بود که ایجاد احزاب مستقل کارگری را در الویت خود قرار داده و در این راستا مبارزه شدیدی علیه آنارشئیستها و فرقه گرایان کرد و در نهایت کنگره ۵ هاگ و در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲ با ۶۵ نماینده از کشورهای مختلف تشکیل شد، باکوئینستها که ستایشگر عمل خود به خودی در خودگردانی محلی و انحلال انترناسیونال بودند و برعکس مارکسیستها بر ضرورت رهبری و مرکزیت قوی و مشی سیاسی بین الملل و انضباط شدید تاکید می نمودند بحث شدیدی در گرفت که کنگره نظر مارکسیستها را با ۴۰ رأی موافق، ۴ مخالف و ۱۱ ممتنع تصویب کرد. (برخی از شرکت کنندگان حق رای نداشتند)

دومین مسئله در استفاده از تجارب کمون پاریس در اهمیت دادن به تشکل و عمل سیاسی پرولتاریا بود قطعنامه که اساساً از کنفرانس لندن توسط مارکسیستها مطرح شده بود مجادله شدیدی برانگیخت قطعنامه اعلام می کرد: " در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا پرولتاریا فقط می تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب مستقل پمئابه یک طبقه عمل کرده و علیه تمامی احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند عمل نماید این سازمان سیاسی پرولتاریا بعنوان یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی خود یعنی ابقاء همه طبقات ضروری است "

کنگره با ۲۹ رأی موافق در مقابل ۵ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع به



سرمایه داری مقابله کند و بدون تسخیر قدرت سیاسی با پایه و ریشه ( یعنی خرید و فروش نیروی کار) سرمایه داری مبارزه کرد ؟ بدلیل تبلیغ و بیان چنین سرابی است، که مورد حمایت نشریات حاکمیت و سرمایه داری قرار گرفته و تربیون هایی در اختیارش می گذارند.

بگذریم از این که طبقه ی کارگر بدون علم کمونیسم چگونه خود به خودی سیاست انقلابی و برنامه ی اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون میکشیدند و این که طبقه کارگر روسیه می توانست از ناپختگی در آمده و فریب حزب بولشویک در تسخیر قدرت سیاسی به قول مانیفیست کمونیست به عنوان وظیفه فوری خود نخورده و از آن اویزان نمی شد و بدون در هم شکستن باز هم به قول مانیفیست کمونیست ماشین دولتی خرید و فروش نیروی کار را ملغی کند. آیا این تبلیغ فریبکارانه نیست که به کارگران بگوییم تسخیر قدرت نکنید و در حالی که سرمایه داری و نهاد های آن و دولت سرمایه داری در حاکمیت است خرید و فروش نیروی کار را ملغی کنید؟ آیا حکومت سرمایه داری حاکمیت طبقاتی خود را برای حفظ سیستم خرید و فروش نیروکار بر قرار نکرده است؟ اگر طبقه کارگر بخواهد بدون تسخیر قدرت خرید و فروش نیرو کار را ملغی کند نهاد دولت و نهاد های دیگر حاکمیت سرمایه داری بدون دخالت کنار ایستاده تماشا خواهند کرد که کارگران بدون تسخیر قدرت خرید و فروش نیروی کار را الغا کنند؟ آیا چنین تفکری سفسطه و خیانت به طبقه کارگر نیست؟ آیا از این روشن تر ممکن است کسی به نام مارکسیست تمام اصول اساسی آن در ایجاد حزب مارکسیستی، در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی و یا دولتی علنا نفی کند باز خود را طرفدار طبقه کارگر بداند؟!

حکیمی اصول پایه ای فوق ( سازماندهی و رهبری حزبی) را نقطه ضعف ۱۰ درصد کمون پاریس و ۹۰ درصد انقلاب اکتبر می داند؟!

حکیمی به عنوان چاکر آستان بورژوازی واقعا هم از منظر حفظ منافع طبقاتی سرمایه داری درست می گوید ، در انقلاب فرانسه طبقه سرمایه داری ۱۰ درصد و در انقلاب اکتبر ۹۰ درصد به خطر افتاد !!! اما یک کارگر آگاه باید از این نقاب دار حامی سرمایه داری بپرسد آیا بدون در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی می تواند خرید و فروش نیروی کار را الغا کرد؟

آیا طبقه کارگر به قول مارکس در شرایط خود بیگانگی، رقابت درونی ، تسلط ایدئولوژی بورژوازی و به گفته ایشان محض حفظ نام انترناسیونال اول قدرت احزاب بورژوازی در سازماندهی برنامه های سرکوب مادی و معنوی و با وجود امثال حکیمی که الغایی خرید و فروش نیروی کار را بدون در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی ممکن می دانند و از همه مهمتر علم کمونیسم نیز آن علم شرایط رهایی اش می تواند خود و جامعه را برهاند؟! این نوکر بی حیره و مواجب سرمایه عین تمامی اسلاف روزهیونیست سوسیال دمکراتش در تبلیغ آشتی طبقاتی و دمسازی با بورژوازی از طریق نفی انقلاب و در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی بنیاد های مارکسیسم را در عرصه دولت و انقلاب ، قیام ، حزب سیاسی تحریف و نفی کرده و طبقه کارگر را در نا آگاهی ، خود به خودیسم و پراکندگی و بی برنامه گی عملا دنباله رو جریانات مختلف بورژوازی می اندازد و عملا با نفی حزب سیاسی به قول قطعنامه انترناسیونال بعنوان تنها وسیله و ابزار تشکل سیاسی آن در مقابل بورژوازی برای پیروزی در انقلاب اجتماعی و الغای طبقات جلو گیری کرده باعث تثبیت و ادامه بهره کشی و پا برج ماندن دیکتاتوری سرمایه داری می گردد. چون نهاد های سرمایه داری تربیون در اختیار حکیمی می گذارند(مانند روزنامه شرق و سالن های سخنرانی) ایشان فکر می کنند اگر کارگران اقدام به لغو خرید و فروش نیروی کار بکنند این نهادهای سرمایه داری بی طرف بوده و تربیون خود را در اختیار کارگران نیز خواهند گذاشت، این مبلغ سازش طبقاتی نمی داند که نهاد های سرمایه داری برنامه ریزی شده او را خوب می شناسند و می دانند گفته ها و عمل او دشمنی با طبقه کارگر است و از این رو تربیون

هستند که نقش حزب را به صورت تاریخی به روشنی میبینند و باز با سفسطه برای کتمان نقش آگاهانه حزب بر می آیند خود به خودی را تبلیغ و در جهت خدمت به سرمایه داری حرکت می کنند اوج گیری حرکت گرایشات سکتاریستی نام برده در بالا انحلال انترناسیونال را سرعت بخشید و ضرورت تشکیل احزاب نوین مارکسیستی از طریق پیوند آگاهانه جنبش سوسیالیستی با جنبش خود به خودی مبارزاتی کارگران را در اولویت قرار داد.

به طوری که ملاحظه می کنید بر خلاف خیال بافی و سفسطه های اپورنیستی حکیمی:

اولاً: جریان مارکسیستی به طوری که در قطعنامه ی مصوب کنگره ی پنجم به تصویب رسید ایجاد حزب سیاسی را اولویت اساسی خود می دانست.

ثانیاً: به طوری که مارکس و انگلس در مانیفیست کمونست اشاره کردند و هدف فوری قرار دادند تشکیل پرولتاریا به صورت طبقه(حزب) بر انداختن سلطه ی بورژوازی از طریق در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی برای پرولتاریا است.

ثالثاً: مارکس و انگلس با ابقای "فدراسیون عادل ها" و تبدیل آن به اتحادیه ی کمونیست نقش اساسی ، مستقیم و بنیان گذاری در ایجاد انترناسیونال داشتند.

رابعاً: از همه مهم تر این که در عرصه نظری که برتری کمونیست ها به قول مانیفیست کمونیست بر بقیه ی توده ی عظیم پرولتاریاست بزرگترین کارها هم در سطح پایه اقتصاد و فلسفه و سوسیالیسم علمی و هم در عرصه تعیین وظایف پرولتاریا نسبت به جنبش های دهقانی و ملی زمان خود انجام دادند.

**ب: حکیمی وحشت زده از حزب سیاسی، انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی است !**

وی تنفر و هراس خود را با نفرت از انقلاب اکتبر و حزب انقلابی سازمانده ان این گونه بیان می کند: "... در الگویی سارمان یابی اتحادیه ای حزبی یعنی اتحادیه های رفرمیستی؟! در یک سو و احزاب مارکسیستی طالب قدرت سیاسی و انقلابیون حرفه ای در سویی دیگر ... " و این وحشت و نگرانی از کسب قدرت سیاسی به قول مانیفیست کمونیست به عنوان هدف فوری کارگران را به کمون پاریس هم رسانده می گوید: "... کمون پاریس از این نظر (سازماندهی حزبی-سیاسی) ۱۰ درصد بود انقلاب اکتبر ۹۰ درصد بود.

در واقع حکیمی نقطه ی ضعف کمون (یعنی ضعف بودن سازمان دهی را حسن می داند و نقطه قوت اکتبر را ضعف قلمداد می کند) در نقطه ی قدرت ان جا زده می گوید: "در کمون پاریس نه تنها به یک حزب سیاسی از نوع حزب بولشویک اویزان نشده اند بلکه سیاست انقلابی و برنامه اداره جامعه آینده را از دل پراکسیس خود بیرون کشیدند و ادامه میدهد ... " شاید بتوان مسئله را اینطور هم بیان کرد که بر بستر خاص و ناپختگی طبقه کارگر روسیه لینی پیدا شد که به جای این که به کارگران بگوید هدف نهایی مبارزه طبقاتیشان ابقای خرید و فروش نیروی کار است؟! به آنها گفت مهم ترین مسئله در مبارزه طبقاتی سازماندهی قدرت دولتی است." با این گفته مشخص می شود که حکیمی از سازمانیابی طبقه کارگر برای تسخیر قدرت ناراحت است و با توجه به اینکه دشمنان طبقه کارگر در تمامی سطوح خود به صورت صد در صد حرفه ای کار می کنند از جمله دولت سرمایه داری فعالیت حرفه ای دارد، نهاد های قضایی ، زندانها ، نهاد های تبلیغی ، رادیو، تلویزیون ، روزنامه ها و مجلس و ... همگی برای فریب و سرکوب کارگران ، برای حفظ وضعیت موجود و برای حفظ دولت سرمایه داری به صورت صد در صد حرفه ای عمل می کنند اما حکیمی تبلیغ می کند کارگران بدون سازمان یابی ، بدون فعالیت حرفه ای با طبقه حاکم رو به رو شوند ، این راه شکست خورده قبل از شروع است که حکیمی می خواهد به کارگران بقبولاند به جای تسخیر قدرت سیاسی به فکر ابقای خرید و فروش نیروی کار باشند. باید پرسید چگونه می توان بدون داشتن تشکیلات سیاسی که بتواند با همه نیرو های حرفه ای حکومت



کرد و چه کسی به شورا به عنوان کاریکاتور آن نه در سرنگونی بورژوازی بلکه دمسازی با آن نگاه می کند.

### دو نمونه تراکت :

“کارگران ما برای پیروزی به تشکل و به مرکز رهبری جنبش نیازمندیم، انتخاب کمیته های اعتصاب را بیدرنگ در کارخانه ها آغاز نمایید، شورای نمایندگان کارگران که نقش رهبری و سازماندهی جنبش را به عهده خواهند گرفت و حکومت موقت انقلابی را تاسیس خواهند نمود از نمایندگان این کمیته ها تشکیل خواهد شد” این شوراها که با هدایت حزب انقلابی طبقه کارگر از توهم حاکمیت بورژوازی و احزاب مزدور آنها در آمده هشت ساعت کار در روز اعلام کرده پلیس را منحل کرد و برای حفظ کارخانه ها و دفاع از دستاورد های انقلاب “گارد سرخ” تاسیس نمود دادرسان دولتی را منحل و به جای آن دادرسانی از میان مردم انتخاب کردند کارخانه را زیر نظارت و اداره خود گرفتند.

و به همراه شورای نظامیان یک سازمان واحد انقلابی به نام شورای مسلح کارگران و سربازان تشکیل دادند پادگانها تحت اداره شوراها ارگان اتحاد کارگران و زحمتکشانش ارگان قیام مسلحانه و حاکمیت مستقیم خود مدیریتی و حاکمیت آنها بود .

اینکه چرا در ایتالیا ، آلمان و ایران شوراها نتوانستند نقش خود را ایفا کنند به دلیل نبود حزب بلشویکی و به برکت مزدورانی مانند حکیمی بود که شوراها نه ارگان حاکمیت سیاسی بلکه وسیله سازش طبقاتی با قبول ارگانهای مادی سرکوب آن برای ادامه بهره کشی می خواست چون سر آنها در آخور سرمایه بود و بطوریکه رزا لوکزامبورگ ها را مزدورانی مثل ایشان به قتل رساندند و حزب کمونیست آلمان را سرکوب کردند تا به ارباب خود وفادار باشند .

طبقه کارگر ایران بدون حزب سیاسی حتی با تکرار صدها باره انقلاب در نمونه ۵۷ نخواهد توانست از زیر نفوذ جریانات بورژوازی مثل حکیمی درآمده و بقول مانیفست کمونیست با تسخیر قدرت سیاسی از طریق انقلاب قدرت خود را اعمال نماید .

برای چنین کاری در عین تلاش برای پیوند ارگانیک و مبارزاتی جنبش های سوسیالیستی با روند مبارزه طبقاتی کارگران در داخل کشور تشکیل ارگانهای هدایت با برنامه و آگاهانه این روندها برای ایجاد حزب طبقه کارگر ضرورت حیاتی دارد .

### ج - حکیمی چگونه هویت طبقاتی - اجتماعی کارگران را در لایه های میانی و خرده بورژوازی جدید حل می کند

وی می گوید “طبقه کارگر منحصر به کارگر تولید کننده در کارخانه و بخش صنعت نمی شود ... پزشکی که از دولت و یا درمانگاه خصوصی حقوق خود را می گیرد ، پرستار و معلمها بخش های مهمی از طبقه کارگرنند ”

یکی از انحرافات اپورتونیستی رایج که حکیمی هم به آن دامن می زند نفی هویت مستقل طبقاتی کارگران با توهمات پوپولیستی - پست مدرن برای دور کردن نیروهای کمونیستی از سازماندهی سیاسی - انقلابی طبقه کارگر بعنوان نیروی اساسی انقلاب و حاکمیت از محیطهای کارگری رایج کردن کلمه مزد بگیر به جای طبقه کارگر و معادل قرار دادن آن و حل آن در پوپولیسم خرده بورژوازی است . اینکه رشد سریع علمی - تکنولوژیک باعث چربش کار فکری بر پدی شده بطوریکه اغلب کارگران صنعتی ما دارای مهارتهای فنی و حرفه ای و بالای دیپلم می باشند و اینکه تشدید بحران ساختاری و عمیق تر شدن فاصله و تضاد طبقاتی لایه های گسترده ای را به طرف پرولتر شدن رانده است ، و اینکه فعالیت سرمایه داری در این مرحله و انداختن بار بحران به دوش مزدبگیران حل مسایل تغذیه ، درمان ، مسکن ، تحصیلات رادیکال را با سوسیالیسم پیوند داده و در این جهت سوق داده واقعیتی گریز ناپذیر می باشند .

اما با وجود این مسائل آیا لایه های فن سالار و خرده بورژوازی جدید مانند معلمین ، پرستاران ، کارمندان که تناسی با تولید مستقیم ارزش اضافی ندارند می توان در ردیف طبقه کارگر قرار داد؟ تمامی مارکسیستها در تعریف طبقه کارگر بعنوان طبقه ای که به

های خود را در اختیار او می گذارند ، لنین کبیر می گوید تا زمانی که ندانیم پشت هر حرفی و عملی منافع طبقاتی نهفته است دچار سفاهت خواهیم بود، این همان سفاهتی است که حکیمی از کارگران می خواهد بدون تسخیر قدرت خرید و فروش نیروی کار را لغو کند.

وی در تحریف و کتمان علنی نزدیک ترین دست آوردهای انترناسیونال اول در تسخیر قدرت سیاسی و حزب سیاسی می گوید : ایراد من این است که چرا جنبش کارگری روسیه به یک جریان سیاسی و در واقع به یک فرقه طالب قدرت سیاسی آویزان شد؟ و در مقایسه سطحی و عوامفریبانه نقطه ضعف کمون پاریس را نقطه قوت آن نشان داده می گوید “در انقلاب اکتبر اول” سیاست حزب که نه از دل پراکسیس کارگری بلکه از دل نیازهای حزب برای سازماندهی قدرت دولتی بیرون آمد ، ثانیاً این حزب کارگران را آموزش نداد که روی پای خود بایستند ” در مقابل چنین گفته باید از ایشان پرسید ، اگر گفته شما درست است پس چرا طبقه کارگر روسیه در انقلاب ۱۹۰۵ و در انقلاب فوریه ۱۹۱۷ علی رغم شکل گیری به اصطلاح پراکسیس کارگری نتوانستند پیروز شوند؟ همانطوری که در بالا گفته شد خدمت به سرمایه داری و تحریف تاریخ در جهت منافع حکومت های سرمایه داری از این بالاتر نمی شود، با این همه خدمت گذاری بعید نیست طبقه و دولت سرمایه داری ایران نه تنها اجازه نوشتن در روزنامه شرق بلکه دفتر کار و جیره و مواجب و نوشتن در کیهان را هم به ایشان بدهند. همچنین حکیمی با این گفته نشان از تناقض در ریشه فکری خود را بر ملا کرده است ، او اعتقاد دارد برای اینکه طبقه کارگر روی پای خود بایستد حزب باید کارگران را آموزش بدهد تناقض اینجاست که او وجود حزب را مضر می داند ولی برای اینکه کارگران روی پای خود بایستند احتیاج به آموزش حزب دارند این نشان می دهد که پایه و اساس اندیشه مخالفین تحزب یابی بر مبنای واقعیت های تاریخی کاملاً متزلزل شده و در حال فرو پاشی هستند اما حکیمی همچنان در سکتاریسم خود عناد می کند. البته منظور ایشان از آموزش تبلیغ ضد آگاهی و مخالفت با سازماندهی و سازمانیابی است اما حتی در این یعنی در نوع مواد آموزشی نیز دچار تناقض شده و از حزب می خواهد ضد آگاهی در سمت نادانی، آگاهی بدهد یعنی حکیمی در پایه و اساس فکری خود به این نتیجه رسیده است که هر گونه یاد گیری نیاز به یاد دهنده دارد و از جنبش خود به خودی هیچ چیزی بیرون نمی آید، این تناقض ساختار فکری حکیمی و هم فکرائش را سر نگون خواهد کرد و هر چه مبارزات و صف بندی های طبقاتی شفافتر می شود این دشمنان طبقه کارگر بیشتر مشت شان باز می شود.

بقول مانیفست کمونیست حزب همه قدرت خود را باید در جهت هدف فوری اش یعنی بر انداختن سلطه بورژوازی ، تسخیر قدرت سیاسی مصرف کند. پرولتاریا با رهبری شوراها بر خلاف تحریف تاریخی حکیمی غیر از روسیه در هیچ کدام از کشورها نتوانست از زیر سلطه و نفوذ احزاب بورژوازی مثل خود ایشان در آید، این مسئله فقط در روسیه بود که در سایه رهبری و آگاهی انقلابی - سیاسی حزب بلشویک بقول قطع نامه انترناسیونال اول که شورا های کارگری متوهم به پراکسیس جرایمات بورژوازی و خرده بورژوازی بوده و به آنها به دولت کرنسکی دل بسته و نمی توانستند روی پای خود بایستند در سایه درستی سیاست حزب بلشویک و افشاگری پراکسیس خود به خودیسم و دنباله روی کارگران از زیر نفوذ آن در آمده و قدرت سیاسی را تسخیر کنند و خود به قدرت اصلی تبدیل شوند این یک فاکت و سند تاریخی در رد صد در صد گفته های حکیمی است که او می خواهد در جهت منافع سرمایه داری آن را تحریف کند، و در اینجا به نمونه از تراکت حزب بلشویک برای تشکل شورا های نمایندگان در انقلاب ۱۹۱۷ که امثال حکیمی آنها را تحت نفوذ احزاب و خرده بورژوازی نگاه می داشت اشاره می کنم خود قضاوت کنید چه کسی کارگران را از نا پختگی بیرون می آورد و به شورا به عنوان اعمال قدرت مستقیم کارگران نگاه می



حاکمیت کارگری به مزدبگیر چنگ زده اند تا بعنوان خدمت گذاران طبقه سرمایه داری جلو حاکمیت شورائی و مستقیم کارگران را بگیرند.

### آیا مارکس فرق بین تشکل ها را نمی دانست؟ حکیمی چگونه مفهوم اتحادیه و شورا را تعریف می کند؟

حکیمی در نفی حاکمیت سیاسی و تعریف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا یا به قول مانفیسست کمونیست به عنوان وظیفه فوری کمونیستها از طریق حزب سیاسی اش بقول قطعنامه انترناسیونال اول بعنوان تنها ابزار سازماندهی این طبقه و با زیر پا گذاشتن و کتمان این کلام مانفیسست که هدف فوری کمونیستها : تشکل پرولتاریا بصورت طبقه (حزب) برانداختن سلطه بورژوازی از طریق در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر قدرت سیاسی به دست پرولتاریا و تقییح ، سرزنش و رد علنی تجارب کمون و انقلاب اکتبر در قسمتهای دیگر شروع به سفسطه و تحریف آشکار مفاهیم مارکسیستی اتحادیه ها و شوراهای کارگری می کند در مورد اتحادیه ها می گوید : "مارکس به مبارزات اتحادیه های کارگری در چهارچوب سرمایه داری اهمیت می داد ."

این نکته را به هیچ وجه نباید به معنی نفی نظر مارکس مبتنی بر فراتر رفتن اتحادیه ها از چهارچوب سرمایه داری و تبدیل آنها به تشکل های سرمایه ستیز در نظر گرفت ، این تحریف آنقدر بزرگ و آشکار می باشد که مارکس که قطع نامه حزب سیاسی را به عنوان تنها شکل رهبری و پیروزی در انقلاب اجتماعی در تشکل یابی سیاسی طبقه کارگر نوشته و ارائه داده و مورد تصویب قرار داده بیاید نقش اتحادیه ها را بعنوان شکل های پایدار در چهارچوب نظام سرمایه داری برای افزایش بهتر نیروی کار سرمایه ستیز بنامد و پس از این تحریف و دروغ شاخدار و در توجیه آن ادامه می دهد : " او ( مارکس) این پتانسیل را در اتحادیه ها دیده بود و تلاش خود را هم برای ارتقای آنها تا سطح تشکلهای سرمایه ستیز کرد اما در نهایت وزنه نیروهای بورژوازی درون اتحادیه ها چربید و آنها را یکسره به تشکلهای یکسره رفرمیستی تبدیل کرد ... و نهایتاً اینک در وضعیت کنونی به تشکلهای نوین در سازمان یابی نیاز دارند براساس تجربه ای که تا کنون وجود داشته این تشکل می تواند شورا باشد ."

آشفته خیالی و فلسفه بافی اپورتونیستی برای مخدوش کردن اصول پایه ای مارکس در خدمت به طبقه سرمایه داری در کلام حکیمی نهایت ندارد اینکه مارکس می خواست از اتحادیه نهاد سرمایه ستیز لاید برای لغو خرید و فروش نیروی کار بسازد و این کار نشده و اتحادیه ها رفرمیستی شده و این کار الان به گردن شوراها می افتد یعنی اگر سازماندهی سیاسی- طبقاتی را اتحادیه ها ی سرمایه ستیز نتوانستند نتیجه بدهند نه اینکه ظرفیت این تشکلهای از این حد بالاتر نیست بلکه رفرمیستها نگذاشتند و الان شورا کار اتحادیه ها را بکند . اگر این مفاهیم برای ما کمونیستها که به کاربرد تشکلهای طبقاتی از لحاظ ماهیت سیاسی و صنفی آنها واقفیم، آنرا می دانیم آشفته فکری می باشد ولی برای اپورتونیستهای مانند حکیمی که بدون تسخیر قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی می خواهند لاید با نصیحت بورژوازی خرید و فروش نیروی کار را لغو کنند دیگر چه احتیاجی به حزب سیاسی طبقه کارگر ، چه احتیاجی به شورا بعنوان ابزار درهم شکستن ماشین دولتی می باشد. این کار را اتحادیه هم می تواند به عنوان بگو و بخند با طبقه سرمایه داری انجام دهد، بنا به گفته حکیمی وظیفه طبقه کارگر بدون آگاهی سوسیالیستی و بدون این تشکل ها می تواند در جریان پراکسیس خود به خودی، خود به قدرت برنامه ریزی و هدایت جامعه عروج کند.

اما واقعیت امر چیز دیگری است ،مارکس تمامی اشکال تشکلهای طبقاتی از پایین ترین سطوح در حد تعاونی تا بالاترین آنها در سطح حزب سیاسی ( بطوریکه برخلاف عوام فریبی حکیمی تمامی این اشکال در انترناسیونال اول شکل بندی و تعریف شده است ) وسیله تشکل طبقه کارگر بعنوان یک طبقه مستقل در برابر بورژوازی و

غیر از نیروی کارش صاحب هیچ امتیاز و موفقیتی نبود و این نیرو را به صاحب ابزار تولید می فروشند اشتراک نظر دارند در این تعریف علمی طبقه کارگر ( مخصوصاً قسمت پرولتری آن ) بعنوان نیض تولید و تولید کننده ارزش اضافی بوده رو در روی مستقیم طبقه سرمایه دار ، نماینده تولید دسته جمعی که از طریق همکاری دوستانه و متقابل به تولید مستقیم و به کلام زیبای گرامشی در مقاله کارگر کارخانه منهای مالکیت خصوصی سرمایه داری تجسم عینی و واقعی مناسبات سوسیالیستی می باشند ، و کل کشف مارکس هم بعنوان نیرویی که انحلال آن انحلال کل سیستم و نابرابری و کل جامعه طبقاتی و نماینده کمونیسم به لحاظ مناسبات اجتماعی شام در ویژگیهای فوق مستتر می باشد . آیا در تیتربخشهای غیر مرتبط با تولید دسته جمعی ( مخصوصاً قسمت پرولتری) بقول مارکس خدم و حشم سرمایه نیز دارای چنین مناسبات عینی و قادر به نابودی قطعی جامعه سرمایه داری و مساعد، ساختن سوسیالیسم و درک آگاهی طبقاتی منتسب از این شرایط ( تولید بزرگ دسته جمعی ) می باشند؟

بطور مشخص آیا یک معلم ، کارمند و پرستار که هیچ ارتباط مستقیم با تولید کالا و ارزش اضافی نداشته و رو در روی طبقه سرمایه دار نبوده درکی از روند بهره کشی ندارند می توانند آگاهی سوسیالیستی را در روند کار در انطباق با شرایط عینی شان جذب کنند؟!!

برخلاف سفسطه های حکیمی و علی رغم ادعای کاذب کارگری بودنش هر چقدر از تولید بزرگ دسته جمعی به معنی پرولتری آن دور شویم از غیبت سازماندهی دسته جمعی در قالب مناسبات سوسیالیستی دور می شویم.

لایه های خرده بورژوازی با موفقیت های انفرادی و غیر مرتبط با تولید مستقیم و دسته جمعی سهل است حتی کارگران ساختمان با روحیه پیمانکاری ، کارگاههای کوچک تولیدی با توهم کارگاه دار شدن علی رغم شدت استثمار و نبود تأمینات اجتماعی در توهم و خیالات خرده بورژوازی سرمایه دار شدن می سوزند و چه رسد به اینکه بتوانند بعنوان نماینده کل جامعه در فکر رهایی آن باشند . این نیروها صدها کیلومتر از غریزه طبقاتی - سوسیالیستی در فداکاری برای همون دور می باشند شما برخلاف اپورتونیست که به انقلاب اعتقادی ندارند کافی است پتانسیل و نیروی مبارزاتی این نیروها را ( علاوه بر استعداد جذب آگاهی سوسیالیستی ) در روند انقلاب از لحاظ رادیکالیسم انقلابی در پیگیری و پیشبرد مبارزات و خواسته های انقلابی و از این مهمتر در شکل گیری کمیته ها و شوراهای انقلابی که محصول شرایط انقلابی می باشند ببینند در تاریخ مبارزات جنبش کارگری سوسیالیستی و شکل گیری شوراهای کنترل و نمایندگان بعنوان ابزار سرنگونی نظم بورژوائی و همچنین ایجاد نظم نوین این شوراها عمدتاً در موسسات بزرگ پرولتری شکل گرفته و راه افتاده است که در صورت وجود حزب سیاسی اصولی مانند حزب بلشویک به نتیجه هم رسیده اند . چرا که ایده و غریزه سوسیالیستیون فقط در این محیطها می باشند نه تنها در کارگاه ، اداره ، بیمارستان و حتی کارگران محفلی هم که شدیداً تحت تنگ دستی و فقر هستند نمی توان این موقعیت ایجاد شوراها را سراغ گرفت و از این بالاتر حتی در کارخانه های کوچک تجربه عدم شکل گیری شوراها طی انقلاب ۵۷ تابیدی براین مدعاست.

هدف اپورتونیستها ی پوپولیست پست مدرن ، سوسیال دمکرات از جمله حکیمی از این تجدید نظر طلبی آشکار در زدودن مرزهای طبقاتی و درهم آمیزی و حل صف مستقل طبقاتی کارگران مخصوصاً قسمت پرولتری آن در لایه های خرده بورژوائی جدید سازش طبقاتی و تبدیل طبقه کارگر به زاپده و دنباله رو بورژوازی می باشد .

انحلال طلبان از حکیمی تا احزاب به اصطلاح کارگری در ترس از سازماندهی سیاسی \_ تشکیلاتی مشخص در قالب حزب طبقه کارگر در داخل کشور بعنوان تنها وسیله سازماندهی انقلاب و



گویا اپورتونیستها و جریانات بورژوازی نگذاشتند مارکس این نهادها را به مقام سرمایه ستیز ارتقا دهد، در حالیکه مارکس در مانیفست کمونیست می نویسد: "کارگران ائتلافهایی (اتحادیه های کارگری) بر ضد بورژوازی برای حفظ دستمزد خود انجام می دهند، گردهم می آیند انجمن های دائمی برپا می کنند" بطوریکه تجارب جهانی و ملی خودمان اثبات می کنند اتحادیه ها بعنوان تشکل های اساسا" فروش بهتر نیروی کار در شرایط بردگی اقتصادی-سیاسی طبقه کارگر بدون هدایت و رهبری حزب سیاسی از حالت تدارک و زمینه سازی برای زورآزمایی و انقلاب عین کشورهای سرمایه داری به ابزار سلطه و بهره کشی سرمایه تبدیل خواهند شد.

از طرفی آیا به طوریکه اشاره کردیم بدون حزب سیاسی شوراهای بعنوان عالیترین شکل تشکل سیاسی طبقه کارگر برای سرنگونی و سوسیالیسم می توانند بقول حکیمی در جریان پراکسیس خود به خودی نقش خود را ایفا کنند؟

حکیمی به این سؤال جواب رد می دهد وی ضمن توضیح کامل" ناقص روند شکل گیری شوراهای انقلابی در سال ۵۷ می نویسد: "این تشکل ها (کمینه - شورا) رنگ و بوی کارگری مشخصی داشتند؟! البته ایرادات زیادی هم داشتند و مشخصا" به آن حد از سازمانیابی مستقل از جریانات سیاسی نرسیده بودند که روی پای خود بایستند مثلا" کارگران اعتصابی شرکت نفت ... به بازاریان متکی بودند و از آنها پول می گرفتند (حزب مولفه) و این به آن معنی بود که بازار تعیین می کرد که اعتصاب کارگران چقدر پیش برود و چه زمانی پایان یابد و یا شوراهای کارگران (کنترل تولید) که تا آن زمان در عرصه اقتصادی محال بودند می توانند به تشکل سیاسی تبدیل شوند (تاکید از من) توده کارگران اغلب افراد تحصیل کرده و فشر پیشروتر طبقه خود را به عنوان نماینده انتخاب می کنند ... اما این افراد به این دلیل که معمولا" مرفه ترند و وضعیت اقتصادی بهتری دارند ممکن است هنگام تصمیم گیری مهم نتوانند از منافع توده های کارگران دفاع کنند و مبارزه را به سازش بکشند" اینکه طبقه کارگر بدون حزب سیاسی مسلح به آگاهی سوسیالیستی بعنوان پادزهر ایدئولوژی و احزاب سرمایه داری و درک سیاسی از منافع طبقاتی اش چگونه از زیر نفوذ حزب مولفه بازاریان درمی آمد؟ و روی پای خودش می ایستاد؟ و اینکه بدون حزب چگونه به کاریکاتور آن در قبول هژمونی سیاسی جمهوری اسلامی و ارگانهای جاسوسی تبدیل شدند بر همگان آشکار است، و اینکه بدون شعور سیاسی - طبقاتی در سایه علم کمونیست بقول مانیفست بعنوان برتری نظری کمونیستها نسبت به توده عظیم پرولتاریا چگونه شوراهای فعال اقتصادی به تشکل سیاسی تبدیل می شوند؟ همه ی این سوالات و دهها سوال دیگر در این رابطه ها، بصورت آگاهانه و مزورانه از طرف حکیمی بی جواب رد می شود.

گوش او به این حرفها بدهکار نیست بعنوان یکی از خدم و حشم وفادار به نظام سرمایه داری در خلع سلاح طبقه کارگر از طریق نفی حزب سیاسی عمل کرده و شوراهای کنترل و نمایندگان را که محصول موقعیت انقلابی برای سرنگونی بورژوازی و اعمال حاکمیت بلاواسطه اش می باشد تا حد وسیله فشار در حد مذاکره در اعتصاب ۵۹ روز کارخانه نساج کردستان برای جلوگیری از تعطیلی و اخراج کارگران پایین آورده می گوید: "برای ایجاد شوراهای باید گفتمان سازمانیابی شورائی مطرح کرد و سر زبان کارگران انداخت ... محور این گفتمان باید روی پای خود ایستادن طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی باشد ... نخست اینکه: تعریف کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار به سخن بدیهی ترین توده های کارگران تبدیل شود.... مولفه دیگر گفتمان... سراسری شدن شوراهای کارگری، دخالت شورا در عرصه سیاست؟!؟! استقلال شورا از دولت و تمام احزاب سیاسی؟!؟!"

نوآوری از این روشنتر، تحریف از این آشکارتر، شوراهای سرنگون کننده و اعمال کننده اراده سیاسی کارگران یعنی دولت کارگری از

حرکت و سازماندهی تمامی اشکال مبارزه طبقاتی کارگران (صنفی - سیاسی - فکری) از طریق انقلاب در جهت تسخیر قدرت سیاسی و ارتقای طبقه کارگر به این مقام می دانست. اما در این راستا اگر مارکس از اتحادیه ها بعنوان زمینه ساز و تدارک انقلاب و تمرین زورآزمایی در مقابل طبقه سرمایه دار اسم می برد به هیچ وجه نقش صنفی این نهاد برای بهبود وضع طبقه کارگر و از بین رقابت درونی بعنوان نقش اصلی طفره نمی رود و یا حکم به زوال و نابودی آنها نمی دهد و یا جایگزین حزب سیاسی نمی کند یا آنها و یا تشکل من در آوردی ضد سرمایه داری را جایگزین تواما" حزب و اتحادیه ها نمی کند و حتی هیچ مارکسیستی حتی شوراها را نیز جایگزین حزب یا بقیه تشکل ها نمی کند هر کدام از آنها کارکردهای خود را دارند و مجموع آنها لازمه مبارزه طبقه کارگر در مبارزه بی امانش است، چرا بعلت ساختار و اشکال مبارزاتی طبقه کارگر و تقسیم صنفی - رسته ای و درجه پرولتریزه شدن هر شکل مبارزه تشکل مخصوص خود را می طلبد.

از طرفی شوراهای کارگری محصول شرایط انقلابی و قدرت دوگانه بوده و می باشند و در شرایط غیر انقلابی وجود خارجی ندارند چطور می توانند وظایف دوران رشد مسالمت و رکود انقلابی که مبارزه طبقاتی در حال تدافعی و صنفی-قانونی در سطح تشکلهای سندیکایی - اتحادیه ای قرار دارد به عهده بگیرند و وظایف اتحادیه ها را انجام بدهند. علت اخلال فکری در حکیمی از اینجا شروع می شود که به سرنگونی انقلابی سرمایه داری اعتقاد ندارد بنابراین مرحله اعتلای انقلابی را نیز درک نمی کند در نتیجه فکر می کند هر لحظه اراده کند می تواند شورای کارگری بسازد بنا براین نیازی به مراحل آماده سازی و سازماندهی برای انقلاب ندارد. مانیفست کمونیست به عنوان وظایف فوری و همچنین ابزار اعمال بلاواسطه قدرت کارگران به فرموده حکیمی به اتحادیه یعنی تبدیل این وسیله سیاسی به کاریکاتور آن که حکیمی در خوش خدمتی به بورژوازی آنها استادانه انجام می دهد در حالیکه تاکید قطع نامه مارکسیستی انترناسیونال اول بر جایگاه اول حزب طبقه کارگر در سازماندهی سیاسی این طبقه در مقابل قدرت متحده طبقات حاکم متشکل در احزاب سرمایه داری و نقش حزب بعنوان چرخ دنده انضال همه تشکلهای طبقاتی (پس از شکل گیری احزاب مستقل و مارکسیستی کارگری) بعنوان سازمانده اول انقلاب برای حاکمیت کارگران، فرق تمامی احزاب و جریانات مارکسیستی با اکونومیستها و فرقه گراها می باشد مخصوصا" در شرایط تسلط ایدئولوژی سرمایه داری، رقابت درونی، خودبیگانگی کارگران و سیاستهای سرکوب مادی و معنوی برنامه ریزی شده و حرفه ای طبقه و دولت و احزاب سرمایه داری نقش حزب سیاسی طبقه کارگر بعنوان و تجلی آگاهی کمونیستی با جنبش مبارزاتی کارگران از طریق تشکلهای، عناصر پیشرو، مبارزات جاری کارگران نقش حیاتی و مرگ و زندگی می باشد بخصوص در شرایط فاشیسم ها که تاوان مبارزه زندان و اعدام می باشد این نقش پر رنگتر می شود. حتی سازماندهی اتحادیه ها نیز به گردن حزب سیاسی می افتد در تاریخ مبارزات کارگر ایران (۱۳۹۵ تا ۱۳۳۲) در چنین شرایط خفقان و دیکتاتوری رضاخانی حزب عدالت با ۱۶ و سپس حزب کمونیست با ۲۲ اتحادیه تحت رهبری کامل سیاسی حزب فدراسیون یا همان شورای متحده کارگری را شکل دادند که نقش ارزنده ای در تاریخ مبارزات کارگری ما دارد بطوریکه تحمیل مترقی ترین قانون کار در خاورمیانه به دولت قوام در سال ۱۳۲۵ از دستاوردهای مهمش بود.

حزب سیاسی بعنوان اهرم هدایت طبقه کارگر با توجه به شرایط اعتلا و رکود انقلاب نیروهای خود را رهبری می کند در شرایط غیرانقلابی که توده ها روحیه مبارزه انقلابی را از دست می دهند و حتی به زور به تشکلهای صنفی تن می دهند در چنین شرایطی نقش تشکلهای صنفی برای فعالیتهای قانونی نقش درجه اول پیدا می کند حکیمی که به زور می خواهد به اتحادیه ها مارک سرمایه ستیز بچسباند آشکارا به تحریف درک مارکس از اتحادیه می زند که



هرچه هتاکانه تر، هرچه توهین آمیزتر و هرچه لمپنی تر باشد، کارگری تر است. به این عبارت ها و جمله ها، به عنوان نمونه، دقت کنید تا صحت ادعای من به شما ثابت شود:

«محسن حکیمی ستون پنجم سرمایه داری و خائن به طبقه کارگر است»، «حکیمی به عنوان چاکر آستان بورژوازی»، «این نوکر بی چیره و مواجب سرمایه»، «این همان سفاهتی است که حکیمی از کارگران می خواهد...»، «با این همه خدمت گذاری حکیمی بعید نیست طبقه و دولت سرمایه داری ایران نه تنها اجازه نوشتن در روزنامه شرق بلکه دفتر کار و چیره و مواجب و نوشتن در کیهان را هم به ایشان بدهند»، «مزدورانی مانند حکیمی که سر در آخور سرمایه دارند»، «روزالوگزامبورگ را مزدورانی مثل حکیمی به قتل رساندند»، «خوش خدمتی حکیمی به بورژوازی»، «حکیمی به عنوان یکی از خدم و حشم وفادار به نظام سرمایه داری»، «ما به طبقه و دولت سرمایه داری ایران برای داشتن نوکری این چنین وفادار در خلع سلاح طبقه کارگر از حزب سیاسی و مفاهیم پایه ای طبقاتی کارگران تبریک می گوئیم»، «آقای حکیمی به عنوان خدمت گزار و آستان بوس سرمایه باید بدانند در شرایط ایران با حاکمیت هارترین حکومت سرمایه داری مواجبی بیش از نوشتن در روزنامه شرق برای وی قابل تصور نیست»، ...

راستش هرچه فکر می کنم نمی توانم به خود بقبولانم که صرف مخالفت نظری و طبقاتی، حتا از موضع یک دایناسوریست تمام عیار، بتواند کسی را به آن حد از کینه توزی خصمانه بکشاند که مرتکب این گونه فوران لجن به قصد هتک حرمت و تخریب شخصیت افراد شود. اما چون به هیچ مدرک قابل استنادی دسترسی ندارم، در باره علل و انگیزه های پنهان و پشت پرده این لجن پراکنی داوری نمی کنم و در اینجا فقط به یک نکته صرفاً نظری می پردازم.

ابتدایی ترین نکته ای که باید آقای شاهرخ زمانی را موظف به فراگیری آن کرد این است که من، حتا اگر یک سرمایه دار استثمارگر بودم و حق و حقوق کارگران را پامال کرده بودم، حتا اگر یک آدم کش بودم و به طور واقعی مثلاً روزالوگزامبورگ را به قتل رسانده بودم، بازهم هیچ کس از جمله آقای زمانی حق نداشت به من توهین کند. بدیهی است که من در صورت ارتکاب این اعمال باید محاکمه و مجازات می شدم، اما - تأکید می کنم - هیچ کس، اعم از حقیقی و حقوقی، نمی توانست و حق نداشت به من توهین کند. و این بدان معنی است که انسان به ماهو انسان، یعنی به دلیل انسانیت اش و صرف نظر از اعمال اش، دارای حرمت است و هیچ کس نمی تواند به این حریم تجاوز کند و آن را مورد هتک قرار دهد. آقای زمانی باید یاد بگیرد که او می تواند و حق دارد نظرات دیگران را نقد کند و مثلاً نشان دهد که آنها لیبرال، آنارشویست، فاشیست، اپورتونیست، رویونیست، ضدمارکسیست، ضدکمونیست و... هستند، اما نمی تواند و حق ندارد به آنها توهین کند و یا آنها را به ناروا متهم کند. ایشان باید یاد بگیرد که نمی تواند و حق ندارد به کسی بگوید «نوکر»، «چاکر»، «مزدور»، «سفی»، «خدم و حشم سرمایه داری» (آقای زمانی اگر نمی داند خوب است بدانند که «حشم» از جمله به معنی چهارپا و حیوان است)، «سر در آخور سرمایه» و... اینها همه توهین است و آقای شاهرخ زمانی حق ندارد آنها را حتا در مورد جنایتکاران، چه رسد به مخالفان نظری اش، به کار برد. ایشان باید یاد بگیرد که این ادعا که «حکیمی مواجب بگیر روزنامه های دولتی است «یا» حکیمی خائن به طبقه کارگر است» اتهام های سنگینی است که او باید آنها را ثابت کند و اگر نتواند این کار را بکند باید در برابر طبقه کارگر و دادگاه های مردمی اش در آینده پاسخگو باشد. من اجازه نمی دهم، و هیچ وقت نداده ام، که کسی به من توهین کند یا اتهام بی اساس را ناروا به من بزند. آقای زمانی که جای خود دارد، من این اجازه را حتا به قاضی جمهوری اسلامی در سقز، با همه کیکبه و دبدبه اش، ندادم آنگاه که پس از پرسیدن شغل من، رو به منشی دادگاه کرد و با لحن استهزاآمیزی گفت: بنویس نویسند! حاضران در آن دادگاه می دانند که من با تمام وجودم سر او داد کشیدم و گفتم

کدام دولت و احزاب باید مستقل باشند، مگر در کنار قدرت و دولت سرمایه داری شورا می تواند وجود داشته باشد، اگر شوراها محصول حادترین جنگ طبقاتی هستند مگر پس از حاکمیت احزابی هم پیدا می شوند در مقابل شورا بایستند؟! همه این کلام در مکتب اپورتونیستی حکیمی شدنی است چرا که شوراهایی که نه با شروع اعتلای انقلابی و در مرحله قدرت دو گانه بلکه با گفتمان شکل می گیرد عین شوراهای شهر الان یا شوراهای دست ساز اسلامی اند که می توانند در جمهوری اسلامی ایجاد شوند در واقع از آنچه حکیمی سخن می گوید شوراهای کارگری نیستند بلکه کاریکاتوری از شورا ها می باشند.

ما به طبقه و دولت سرمایه داری ایران برای داشتن نوکری این چنین وفادار در خلع سلاح طبقه کارگر از حزب سیاسی و مفاهیم پایه ای طبقاتی کارگران تبریک می گوئیم.

اما آقای حکیمی بعنوان خدمت گزار و آستان بوس سرمایه باید بدانند در شرایط ایران با حاکمیت هارترین حکومت سرمایه داری مواجبی بیش از نوشتن در روزنامه شرق برای وی قابل تصور نیست.

طبقه کارگر ایران و سوسیالیستهای انقلابی آن هنوز در اول راه مبارزه برای حاکمیت شورایی کارگران قرار دارند و این مهم بدون علم کمونیسم به عنوان علم انقلاب و علم حاکمیت کارگری از طریق پیوند این علم با جنبش مبارزاتی کارگران در ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر امکان پذیر نیست.

تمامی آگاه گران سوسیالیستی و پیشروان کارگری باید درفش مبارزه طبقاتی در جدال آشتی ناپذیر فکری با دنباله روان جنبش خودخودی مانند حکیمی و شبه فرقه های عاجز از پیوند زنده با طبقه کارگر به این مهم دست یابند که بقول لنین کبیر «مبارزه با سرمایه داری بدون مبارزه با اپورتونیسم امکان پذیر نیست»

حکیمی با تحریف واقعی پایه ای ترین اصول مارکسیسم در رابطه با حزب سیاسی به عنوان یگانه تشکل سازمان یابی سیاسی کارگران و هم چنین در هم شکستن ماشین دولتی و تسخیر آن به وسیله کارگران به قول مانیفست کمونیست این تئوری را از سازماندهی انقلاب برای حاکمیت کارگری دور کرده به چیزی قابل قبول برای طبقه سرمایه داری در می آورد و بدین جهت است که از هر طرف مورد تشویق و هورای طبقه سرمایه دار قرار می گیرد.

شاهرخ زمانی  
۱۳۹۳/۸/۲۰

### پاسخ محسن حکیمی

### محض اطلاع یک چپ دایناسوریست

### محسن حکیمی

پیش بینی می شد که مصاحبه روزنامه شرق با من به مناسبت انتشار کتاب «اتحادیه های کارگری» و طرح مباحث مندرج در پی گفتار این کتاب، همچون گذشته مخالفت چپ ایدئولوژیک و فرقه ای را برانگیزد.

اما راستش من یکی پیش بینی نمی کردم که با مخالفتی یکسره هیستریک و آکنده از فحش و ناسزا و توهین و هتاکی و اتهام های به کلی ناروا و بی اساس رو به رو شوم، امری که خود نشان می دهد این چپ تا آنجا سقوط کرده و در منجلاب استیصال فرورفته است که هیچ ابایی از زیر پا گذاشتن ابتدایی ترین معیارهای نقد نظری ندارد و به هر خس و خاشاک و رطب و یابسی چنگ می زند تا مانع غرق شدن کامل خود در این منجلاب شود. آقای شاهرخ زمانی در نوشته اش در چند سایت اینترنتی تحت عنوان «حکیمی خدمت گذار سرمایه داری را خوب بشناسیم» «ظاهرأ قاطعیت کارگری در مبارزه نظری را با بددهنی، فحاشی، هتاکی، لمپنیسم، و انتساب بی پروا و لجام گسیخته اتهام های ناروا و بی اساس اشتباه گرفته است. گویا، به نظر ایشان، برخورد نظری با مخالفان





انسجام پرنسیپ ها و اصول نظری و از همه مهمتر در بحث اتحاد جنبش های دموکراتیک حول برنامه طبقه کارگر، لزوم حضور نیرویی سیاسی که بتواند کانالی باشد برای مطرح کردن آلترناتیو طبقه کارگر به جامعه، همگی بیانگر ضرورت ایجاد "حزب طبقه کارگر"ند.

به این امید که تمامی فعالین کمونیست در جنبش کارگری، دانشجویی و سایر جنبش های دموکراتیک، با نقد این برنامه راه را بر این مهم هموار سازند.

### معرفی جنبش دانشجویی:

– جنبش دانشجویی بخشی از جنبش روشنفکری است. روشنفکران یک جامعه به طبقات مختلف و در شکل متشکل آن به احزاب مختلف آن جامعه وابسته اند. به عبارتی این واقعیت مادی طبقات مختلف جامعه است که در پیگیری منافع طبقاتی، هر یک از آن طبقات را ناگزیر به تدوین مجموعه ای ساختارمند از اصول و پایه های نظری (ایدئولوژی) می کند و این وظیفه بر دوش روشنفکران آن طبقه است. جنبش دانشجویی به مثابه جزئی از جنبش روشنفکری، به بر نمایندگی ایدئولوژی های حاضر در جامعه، در فضای دانشگاه می پردازد.

– سخن گفتن از جنبش دانشجویی به مثابه یک کل \_ حتی در صورت هژمون بودن یک ایدئولوژی در فضای آن \_ تحت هر عنوانی از جمله "جنبشی اجتماعی" همانقدر مغلطه آمیز و نامتعین است که عبارت "روشنفکر اجتماعی". چرا که بی شک هر ایدئولوژی \_ به مثابه ابزاری برای مبارزه طبقاتی \_ دیدمانی اجتماعی و البته سیاسی است. حال آنکه فضای دانشگاهی شاهد حضور نیروهای سیاسی-اجتماعی مختلفی است که تحت تاثیر مبارزه طبقاتی جاری در اجتماع، به میان ساختن جهت گیری خود می پردازند و دقیقاً بر همان اساس با هم در تعامل و اندرکنش وارد می شوند. از منظری طبقاتی، می توان دو گرایش عمده را در جنبش دانشجویی دید. کمونیسم و لیبرالیسم که هر کدام پایه های مادی خود را در منافع طبقاتی دو طبقه متعارض پرولتاریا و بورژوازی، در جامعه می یابند.

– جنبش دانشجویی بر پایه منافع ابژکتیو مشترکی که در بین دانشجویان وجود داشته باشد، شکل نمی گیرد. سیاسی شدن یک دانشجو در دانشگاه بیش از آنکه به واقعیت مادی زندگی او وابسته باشد، متأثر از شرایط ذهنی اوست. به بیان دیگر جنبش دانشجویی از دل مبارزات صرفاً صنفی دانشجویان شکل نمی گیرد. از این رو جنبش دانشجویی چیزی جز یک جنبش سیاسی-اجتماعی نمی تواند باشد. بر همین اساس، سخن گفتن از جنبش دانشجویی با عباراتی چون "جنبش صنفی" و "مستقل" مطلقاً در حوزه کلام باقی می ماند و واقعیت مادی جامعه چیزی جز آن است. چرا که تنها شمول این جنبش در جنبش روشنفکران است که به آن ماهیتی "جنبشی" می دهد. جدایی و اعلام استقلال سیاسی-طبقاتی و یا به عبارتی فراطبقاتی بودن جنبش دانشجویی، چیزی نیست جز فریب بورژوازی برای حذف آلترناتیو رادیکال و پیگیر پرولتاریا از صحنه ی مبارزه و محروم کردن دانشجویان از انتخاب راه حل طبقه کارگر برای آینده جامعه. بر همین اساس

حق ندارد به من توهین کند. اینها را آقای زمانی لازم است بدانند، اما آنچه ایشان باید پیش و بیش از اینها بدانند این نکته است که مصونیت ماهوی انسان در مقابل توهین و اتهام بی اساس یک دستاورد بورژوازی است. و انگیزه اصلی که مرا به نوشتن این یادداشت واداشت اشاره به همین نکته است. من فقط خواستم بگویم که چپی که همچون آقای زمانی در مخالفت با بورژوازی گلوی خود را پاره می کند و علیه او فریاد سر می دهد خود هنوز در عصر ماقبل بورژوازی سیر می کند، به دوران بورژوازی نرسیده و طبعاً قادر نیست به عنوان یک کارگر انقلابی و سرمایه ستیز از بورژوازی فراتر رود. و درست از همین روست که من این چپ را «دایناسوریست» نامیده ام، چرا که نوع تفکر آقای شاهرخ زمانی و امثال او به لحاظ تاریخی منقرض شده است. چپ هایی از نوع آقای شاهرخ زمانی، از آنجا که اسارت ایدئولوژیک امکان درک این نکته را از آنها سلب کرده است که می توان با کسی مخالف بود بدون این که به او توهین کرد، ناگزیر سرمایه داری را از موضع ارتجاعی و بازگشت به عقب – بازگشت به توحش قرون وسطایی و هتک حرمت انسان – نقد می کنند. احمدی نژاد، رئیس پیشین جمهوری اسلامی، هم سرمایه داری را از همین موضع توحش ماقبل سرمایه داری نقد می کرد. من مبارزه با این فرهنگ توحش آمیز دایناسوریستی و طرد آن از صفوف طبقه کارگر را یکی از عرصه های مهم مبارزه طبقاتی کارگران ایران می دانم. از این روست که فکر می کنم در مورد کسانی از نوع آقای زمانی باید این مبارزه فرهنگی را بر مبارزه نظری بر سر بحث های مربوط به سازمان یابی طبقه کارگر مقدم شمرد و، به همین دلیل، لزومی به پرداختن به نکاتی که ایشان به عنوان «نقد نظرات من به هم بافته است، نمی بینم. زیرا، به نظر من، خام اندیشی محض است اگر فکر کنیم کسی که شعورش حتا تا حد شعور بورژوازی رشد نکرده است می تواند مسائل فراطیورژوایی مربوط به انترناسیونال اول، سازمان یابی شورایی کارگران، چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و به طور کلی مفهوم سرمایه ستیزی طبقاتی کارگران را درک کند.

محسن حکیمی  
۲/۹/۱۳۹۳

### منشور دانشجویان کمونیست ایران

این منشور در شهریورماه 1388، به مناسبت بازگشایی دانشگاه، بوسیله عده ای از دانشجویان دانشگاه های تهران و شریف از گروه «ندای سرخ» که در آنزمان از طرف رفقای که بعدها با نام کارگران کمونیست ایران شناخته شدند، مسئولیت ریش سفیدی شان را داشتم، تدوین و در خبرنامه ایشان (ندای سرخ) منتشر گشت و سپس در نشریه «پسوی انقلاب» کارگران کمونیست ایران نیز بعنوان پیام 16 آذر باز نشر یافت. این برنامه بنظر من پس از گذشت 6 سال هنوز انقلابی ترین برنامه ارائه شده برای دانشجویان کمونیست است که بمناسبت نزدیکی روز دانشجو (16 آذر) برای نشر به «نشریه تدارک حزب انقلابی» ارسال می دارم.

بینا داراب زند – گرایش سوسیالیسم مشارکتی

### مقدمه:

متن زیر به عنوان ضمیمه ای به «منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران» تهیه شده است. البته ذکر این نکته در اینجا ضروری است که موارد زیادی از مباحث مطروحه در این برنامه همچون ضرورت آموزش به جوانان در ابعاد ایدئولوژیک، استراتژیک و تاکتیکی، سازماندهی نیروهای فعال در جنبش دانشجویی به منظور حفظ و



دانشگاه و جنبش دانشجویی، به عنوان مکتبی که آبخشور نظری جناح های مختلف بورژوازی ایرانی است، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. اهمیت این امر نه تنها در هر چه منسجم تر شدن چپ در جنبش دانشجویی در عرصه نظری است، که از سوی دیگر فضای سیاسی-اجتماعی را برای دانشجویان معمولی روشن ساخته و توانایی رهبری جنبش دانشجویی را به کمونیست ها می دهد. به طور مشخص مبارزه با اصلاح طلبان حکومتی و نمایندگان دانشجویی آنها در دانشگاه به منظور زدودن توهم بدنه دانشجویی از توانایی آنها در تغییر رادیکال، جدال با روشنفکری دینی که در پی حفظ پایه های ذهنی دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی است، تقابل با نئوکان ها و هواداران سیاست های امپریالیسم جهانی، جدال با انواع اشکال ناسیونالیسم ایرانی و غیرایرانی و از همه مهمتر مبارزه ایدئولوژیک با سوسیال دموکراسی و انواع سیاست های راست در زیر قشری از شعارهای چپ که توانایی بالایی در انحراف جنبش رادیکال دانشجویی دارند. مبارزه ایدئولوژیک جنبش دانشجویی \_ به ویژه در مورد آخر \_ می تواند با آگاه سازی کارگران، کمک شایان توجهی به جنبش کارگری و جلوگیری از نفوذ نیروهای راست در آن بکند.

با توجه به توان و جایگاه جنبش دانشجویی به عنوان یکی از تاثیرگذارترین جنبش های دموکراتیک، یکی از اساسی ترین وظایف دانشجویان کمونیست در شرایط حاضر شرکت در تجمعات، گردهمایی ها، سمینارها و تمامی اعتراضات و اقدامات مردمی و دانشجویان، به منظور پیگیری اهدافی چون ارتباط گیری با بدنه دانشجویان و فعالین، پیشبرد خط اصولی سوسیالیستی-پرولتری و رهبری این اعتراضات است. در این بین یکی از مهمترین اقداماتی که دانشجویان کمونیست باید در صدر فعالیت های خود قرار دهند، تلاش برای ایجاد نهادها، تشکلات و هسته های مقاومت کمونیستی در بین دانشجویان است. این امر می تواند دانشجویان فعال را حول پلاتفرمی اصولی متحد ساخته و عدم انسجام، بی پرنسیپی و بی برنامهگی را در میان دانشجویان فعال از بین ببرد.

تعیین جایگاه نظام آموزشی و آکادمی در نظم موجود و ساختار سرمایه داری و همچنین کارکردهای آن برای بورژوازی در بین دانشجویان، از مهمترین فعالیت های دانشجویان کمونیست است. عناصر آگاه در بین دانشجویان باید به هر نحو و وسیله ای از جمله برگزاری سمینار، میز کتاب، انتشار نشریات تئوریک و ... در بین دانشجویان به تشریح ساختار نظام آموزشی موجود از منظر طبقاتی پرداخته و برای آنها روشن سازند که وظیفه دانشگاه در بعد اقتصادی چیزی جز پرورش نیروهای آماده به کار برای بورژوازی و در سطح سیاسی-ایدئولوژیک تربیت انسان هایی میان مایه، فاقد خلاقیت و هرگونه توانایی اعتراض در برابر نظم موجود، نیست.

**اتحاد، مبارزه، پیروزی!**  
**سرنگون باد حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی!**  
**نان، مسکن، آزادی - جمهوری شورایی!**

دانشجویان کمونیست ایران ۲۹ شهریور ۱۳۸۸

حتی خود "صنفی" خواندن جنبش دانشجویی نیز سیاسی است!

آنچه که به دانشگاه و جنبش دانشجویی \_بویژه در کشورهای با ساخت سیاسی استبدادی\_ این خصلت را می دهد که همواره بتوان با نگاه به آن، صف بندی و توازن قوای نیروهای سیاسی-اجتماعی حاضر در جامعه را دریافت، توان این جنبش در پیشتازی مبارزه نظری در جامعه است. این امر خود می تواند ناشی از عوامل زیادی چون شور و پویایی دانشجویان جوان، فراغت زندگی دانشجویی، حساسیت دانشجویان به امر سیاسی، تثبیت نشدن و یا به عبارتی پایان نیافتگی پروسه سوژه شدن و اجتماعی پذیری دانشجویان و پرهزینه بودن سرکوب دانشگاه برای حاکمیت باشد. از این رو دانشگاه و جنبش دانشجویی توان بالقوه بالایی در تاثیرگذاری بر فضای سیاسی جامعه دارد و همواره به عنوان یکی از مهمترین سنگرهای مبارزاتی کمونیست ها به شمار می رود.

### وظایف کنونی ما:

تلاش برای هژمون کردن گفتمانی اصولی بر سر جایگاه و نقش جنبش دانشجویی در تحولات اجتماعی یکی از مبرمترین و ابتدایی ترین وظایف کمونیست هاست. "لزوم اتحاد و تاکید بر هم سرنوشتی جنبش های اجتماعی" یکی از مواضعی است که به درستی از سوی بخش چپ جنبش دانشجویی در فضای دانشگاه مطرح گشته است. اما مهمتر از آن تاکید و تدقیق بر خط سیاسی و پلاتفرمی است که این اتحاد حول آن باید شکل گیرد. به بیان دقیقتر وظیفه دانشجویان کمونیست این است که لزوم رهبری جنبش کارگری و افقی سوسیالیستی را در این اتحاد مطرح کرده و از سوی دیگر گام هایی موثر در زمینه وارد کردن این اتحاد به فاز عملی بردارند.

همچنین بافت و صورت بندی طبقاتی و جنسیتی دانشگاه ها نشان از نفوذ و حضور نیروهایی از سایر جنبش های دموکراتیک در جنبش دانشجویی دارد. از آنجا که بسیاری از دانشجویان دانشگاه های ایران از طبقات فرودست جامعه اند، درصد زیادی از آنها را دانشجویان دختر تشکیل داده و همچنین دانشجویانی از ملیت های تحت ستم در دانشگاه هستند، پایه های مادی و ابژکتیو برای این اتحاد وجود دارد. با این توجه یکی از وظایف دانشجویان کمونیست حضور و دخالت گری در فضای نظری فعالین این جنبش ها در دانشگاه ها و پیشبرد خط پرولتری در بین آنهاست. به طور مشخص جدال و مبارزه ایدئولوژیک با انواع و اقسام نظریات راست و لیبرالی در جنبش زنان اعم از شقوق مختلف فمینیسم، صنفی گرایی در جنبش زنان و ... و همچنین مبارزه با اشکال گوناگون شوینیسم ایرانی و ناسیونالیسم ملیت های تحت ستم و تاکید بر راه حل اصولی طبقه کارگر، انهدام ماشین حکومت سرمایه داری و استقرار حکومت شوراها، برای دموکراسی در جامعه، می تواند موانع نظری بر سر رهبری طبقه کارگر بر جنبش های دموکراتیک را از بین ببرد.

مبارزه ایدئولوژیک با لیبرالیسم و نمایندگان رنگارنگ آن در



## ریشه استبداد کهن و مطلق آسیایی: مانع عمده در

### ایجاد تشکل سراسری کارگران

#### جمعی از فعالین کارگری

اخیراً طرح ایجاد تشکل سراسری از ناحیه بخش های مختلف فعالان کارگران در داخل و خارج از ایران مطرح شده است. شاهرخ زمانی در زندان طی اطلاعیه های مختلفی تشکیل یک فدراسیون و یا تشکل سراسری را مطرح و پیگیری کرده است. افراد و عناصری در داخل و خارج نیز ضمن بیانیه ها و مقالات دیدگاههای خود را در مورد ضرورت ایجاد تشکل سراسری و یا تشکیل حزب انقلابی طبقه کارگر مطرح نموده اند. یک طرح در این خصوص، توسط برخی از فعالان در داخل تهیه و برای نقد و بررسی در اختیار دیگر تشکل ها و فعالان قرار گرفته و طرح توجیهی و اولیه آن که شامل اهداف، رسالت، محدوده عمل و روش ها و الزامات مورد نیاز برای دستیابی به تشکل سراسری است، طی چند جلسه ما بین دست اندرکاران مورد بررسی قرار گرفته است. بطور درونی و داخلی نقد و بررسی های چند جانبه ای توسط فعالان کارگری و کارگران آگاه در تشکل ها در حال انجام است. هدف این است در صورت توافق به عنوان طرح مشترک چند تشکل کارگری و تشکل های فعالین به پیش برده شود و در صورت عدم دستیابی به توافق، طرح بایگانی تا در موقع مقتضی دیگری با استفاده از تجربیات حاصله به جریان انداخته شود. طرح فوق که بحث های نظری و تئوریک نسبتاً گسترده ای در مورد آن انجام شده بجهت آنکه قصد پیشبرد عملی و فارغ از بحث های حاشیه ای داشته، بصورت علنی مطرح نشده و هیچ گونه حاشیه ای هم ایجاد نکرده است. آنانی که نظر مثبتی دارند در حال بررسی و پیگیری بوده و آنانی که نظر مثبتی نداشتند ارتباط آنها با طرح مورد نظر قطع شده است. هم اکنون همفکری ها و رایزنی های دیگری توسط چند نفر از فعالین در حال انجام است.

یک طرح تشکل سراسری نیز از طرف آقای ثقفی با چند نفر از فعالان کارگری مطرح شده است که مباحث تئوری و پلیمیک و زیر سازی های نظری، برای ایجاد وحدت نظر اولیه، راهبرد ها و روش های اجرایی و شیوه عملی و کار آن، عنوان نشده است. تنها اطلاع آن است که سه نشست و با یک مصوبه توضیحی، تاکنون داشته است، اما حاشیه ای صدها و هزاران برابر از مفاد درونی آن مطرح و دامن زده است. این بحث ها عمدتاً بلحاظ روش ایجاد این تشکل و نحوه اطلاع رسانی و شخص خود آقای ثقفی و عدم رعایت موازین دموکراتیک؛ در خصوص حق ایجاد تشکل ها می باشد. در واقع بحث های حاشیه ای، جای خالی کمبود مباحث نظری و کارهای عملی دست اندرکاران این تشکل سراسری را، پر کرده است در این خصوص برخی نظرات خارج از حوزه نقد بوده و جنبه فحاشی و تخریب آن، بر حوزه های تحلیلی آن غالب است. شکل انعکاس و نحوه اطلاع رسانی آقای ثقفی که جلسه اول و دوم بدون هیچ گونه انتشار و محتوای موضوعات نظری و عملی و فقط بصورت اعلام تشکیل جلسه و سپس برگزاری جلسه سوم با یک مصوبه بوده است، و همچنین نحوه برخورد مخالفین، چه

آنانی که در یک ادبیات و فرهنگ سالم نقد و ارزیابی نموده، و همچنین برخی بجای نقد اقدام به صدور فحشنامه کردند، یعنی نحوه عمل هم برگزار کنندگان و هم بخشی از منتقدین، نشان از آسیب های جدی در درون جنبش مدعی چپ و سوسیالیسم دارد. این واقعیت برای هزارمین بار نشان می دهد که در جامعه ایران همانند دیگر کشورهای توسعه نیافته، و در درون کلیه طبقات آن بلکه حتی مدعیان سوسیالیسم و مارکسیسم عناصر و مبنای فرهنگ پیشا سرمایه داری وجود داشته و موج می زند و این آسیب ها، پاشنه آشیلی است که مانع از پیشروی چپ در جامعه بغایت بحران زده ایران و دیگر جوامع مشابه شده است. همانطور که نشان داده خواهد شد؛ آقای ثقفی توانسته از برخوردهای سطحی و تند برای موضوعی که کاری نظری و عملی حتی اندکی هم انجام نشده بهره برداری نموده و برکمبودهای پروژه خود سرپوش گذاشته و آنرا بسیار بزرگ و موفق نشان دهد. ضروری است که تفاوت ها بین نظریات سوسیالیستی و عملکرد بخش هایی از مدعیان سوسیالیست در کشورهای توسعه نیافته مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

بستر و روندهای نظریات مارکس:

مارکس مسائل مورد توجه خود را از متن تمدن صنعتی سرمایه داری مدرن برگرفته و راههایی برای حل آنها عرضه کرده است. وی به شئی انگاری در جامعه صنعتی معترض بود. مسئله عملی مارکسیسم از آغاز این بوده است که چگونه می توان کار مولد در جامعه صنعتی را از محدودیت هایی که سازمان اقتصاد سرمایه داری بر آن وضع می کند رها کنید. از اینجاست که مسئله انقلاب و کارگران انقلاب در قالب پرولتاریا پدیدار گردید. هدف انقلاب تصرف وسایل تولید بوسیله تولید کنندگان بوده است. بنابراین، بطور کلی مارکسیسم نظریه عملی است که معطوف به گسترش آزادی، دموکراسی ریشه ای و رهایی انسان در درون تمدن صنعتی بوده است. در نتیجه سوسیالیسم به عنوان امکانی عملی در درون شرایط عینی تاریخ که محصول تکامل نیروهای تولیدی است، مطرح می شود. از این رو، تصور سوسیالیسم به عنوان، گسست مطلق، یا هزاره موعود، ربطی با برداشت مارکس نداشته است. مارکس نظریه عملی است که معطوف به آزادسازی انسان در عصر تمدن صنعتی است. این بدین مفهوم است که اندیشه های مارکس گرایش دموکراتیک داشته و بر این اساس بنیاد گذارده شده است. پیدایش نظام های توتالیتر و استبدادی در کشورهای توسعه نیافته به اسم مارکسیسم محصول تعبیرهای ناروا و ناروا از اندیشه مارکس بوده است. نظریه پراکسیس، هسته مرکزی مارکسیسم را تشکیل داده است که مفهوم آن اساساً با آئین های خشک و جامد و اصول ثابت فکری هیچ گونه مقابلهتی ندارد. فلسفه مارکسیستی، نه فلسفه به مفهوم متافیزیک و بودشناسی، بلکه فلسفه تغییر عملی جهان است (زیرا هر عملی مطابق فلسفه ای صورت می گیرد). این فلسفه امکانات عینی و موانع تغییر را در هر دوره تاریخی معین می کند. بطور کلی از دیدگاه مارکس وظیفه تئوری صرفاً تغییر و توضیح دگرگونیها نیست بلکه خود باید در این زمینه مؤثر و فعال باشد. مارکس «عمل نظری» را تنها در تحلیل دگرگونیهای اجتماعی نمی دید بلکه برای آن نقشی اساساً «رهایی بخش» قائل بود. جامعه از دیدگاه مارکس نه مجموعه ای از ساخت های عینی قانونمند



بلکه ترکیبی از ذهن و عین و عرصه عمل و کار و دیالکتیک انسان تلقی می شود. از نظر او تاریخ نیز جز پراکسیس عبارتی «عمل نظر» نیست که در آن صورت ذهنیت و انگیزه های عمل و نیازهای کارگزاران تاریخی و مقاصد و معانی عمل انسانی به عنوان مهمترین موضوعات مطرح می شود. انسان و جامعه و تاریخ موضوع قوانین مبهم و دیالکتیک اشیاء - و بقول انگلس دیالکتیک طبیعت - تلقی نمی شود و سرانجام خصلت مکانیکی و «غیر انسانی» چنین برداشتی بر ملا می گردد. تعبیر دترمینستی، اجبار و مکانیکی در پراکسیس جایی ندارند. در نتیجه سوسیالیسم مارکس به عنوان یک برنامه عمل سیاسی، بمعنای دمکراتیزه کردن سراسری جامعه است سوسیالیسم نه تنها به عنوان عصر آزادی بمفهوم سیاسی و اجتماعی آن، بلکه همچنین در مفهوم فلسفی آن می بایست ادراک شود. به این معنی که تابعیت از ضرورت های ساختاری به حکم ماتریالیسم تاریخی که خصلت جامعه ما قبل سوسیالیستی و نشان دهنده از خود بیگانگی سراسری انسان است می باید جای خود را به آزادی و آگاهی در بازسازی سراسری جامعه بدهد. از دیدگاه مارکس، دمکراسی و سوسیالیسم دو غایت متفاوت نیستند که بتوان برای هریک جداگانه مبارزه کرد یا یکی را بر دیگری ترجیح داد، بلکه سوسیالیسم محتوای اجتماعی دموکراسی تکامل یافته است. سوسیالیسم تنها بر حسب مفاهیم دمکراتیک و دمکراسی تنها بر حسب مفاهیم سوسیالیستی قابل تعریف و تعبیر است مارکس خود بر کسانی که سوسیالیسم را نقطه مقابل دمکراسی می دانستند می تاخت و جنبش های سوسیالیستی و کارگری زمان خود مثل جنبش چارتیست ها در انگلستان را معطوف به تکمیل نهاد دمکراسی سیاسی می دانست و انتقادات سوسیالیست های ضد حقوق بورژوایی را ارتجاعی می خواند. دموکراسی و حقوق و آزادی های دموکراتیک از جمله عناصری اصلی سنتزی بود که کلاً در شکل سوسیالیسم ظاهر می شد.

مارکس در نقد بورکراسی آلمان می نویسد: «در چنین وضعی بدون اجازه مقامات دولتی نه می توان زیست، نه می توان مرد، نه می توان نامه نوشت، نه می توان فکر کرد، نه آموزش داده، نه آموزش دید، نه انجمنی برگزار کرد نه کارخانه ای ساخت و نه مهاجرت کرد» وی همچنین در نوشته هایش به نحوی پراکنده در رابطه با تحولات سیاسی فرانسه و پروس و نقض حقوق دمکراتیک بویژه نقض آزادی بیان، محدود کردن حق رأی، جلوگیری از تظاهرات و گردهمایی ها و جز آن تاخت.

بطور کلی مارکس برای دموکراسی دو وجه قائل بود: یکی کاربرد اشکال و نهادهای دموکراتیک توسط طبقات مسلط به عنوان وسیله ای برای ایجاد توهم مشارکت در بین عامه مردم و تحکیم قدرت اقتصادی و سیاسی آن طبقات و دیگری دمکراسی به مفهومی که محصول مبارزات طبقات پایین بود. به نظر او، می بایست دمکراسی از شکل صوری آن به نحوی که بسط و تکامل یابد که به شیوه ای محتوایی سراسر جامعه را در بر بگیرد. آزادی های دمکراتیک وقتی کلاً تحقق می یابد که دولت از شکل ارگانی که بر جامعه سلطه اعمال می کند در آید و کاملاً تابع و مطیع جامعه شود.

**وضعیت در کشورهای غیر صنعتی:**

در این کشورها که فاقد گذار انقلابی بورژوازی علیه فئودالیسم بودند و لذا طبقات قدیم و اشکال تولید و نهادهای آن در دنیای جدید حضور یافتند یعنی شیوه های تولید و کار و همچنین فرهنگ مطلقه را نیز با خود به نظام جدید حمل کردند. در کشورهای مشابه ایران این دولت بود که حد و مرزهای طبقاتی را تعیین می کرد و طبقات حتی فئودال و یا بورژوازی فاقد قدرت مستقل در برابر دولت، برای اعمال هژمونی خود بودند. و لذا تسویه حساب قطعی در خصوص فرهنگ و رفتار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بین دنیای کهن و نو ایجاد نگردید. در بین برخی از فعالان مارکسیست هم روش های استبدادی در کنار تمایزات و تبعیض های جنسیتی و زن ستیزی و تمایزات قومی و قبیله ای در کنار آئین جدید سوسیالیسم بعنوان ایدئولوژی بخش هایی از مبارزان درآمد و نهایتاً نه تنها دمکراسی اجتماعی و آزادی و رهایی انسان حاصل نگردید بلکه پس از گذشت بیش از یکصد سال از پیدایش سوسیالیسم در ایران فاقد یک نهاد مطرح و قدرت اثر گذاری در جامعه هستیم. سوسیالیسم مارکس در این کشورها بر خمیرمایه فرهنگ استبدادی، انحصار و سرکوب نشست و برخی از سوسیالیست ها از مارکس با تعبیر اختلاط طبقاتی و فرهنگی دنیای نو و کهنه، که مطابق هستی اجتماعی آنها در شرایط فقدان تمایز طبقاتی بود، برداشت کردند و سوسیالیسم نوع خمر سرخ و کره شمالی، گرایشات عقب مانده و ارتجاعی را تئوریزه نمودند. مارکس در مورد روسیه اظهار می کرد که یک انقلاب ضد فئودالی در روسیه ممکن است موجب تحریک انقلاب سوسیالیستی در اروپای غربی شود. لنین نیز به همین امر گرایش را داشت و در تزه های آوریل اظهار کرد که هدف انقلاب در روسیه، سوسیالیسم و مالکیت جمعی نیست. رزا لوکزامبورگ نیز به ظرافت مطرح نمود «نمی توان از لنین و همکاران وی انتظار داشت که تحت چنین شرایطی بهترین دموکراسی و اقتصاد سوسیالیستی را ایجاد کنند اما خطر اصلی وقتی شروع می شود که آنها وضع ناخواسته و ضروری موجود را توفیقی بشمار آورند و همه تاکتیک ها و روش هایی را که واقعیت اجتناب ناپذیر به آنها تحمیل می کند در قالب نظامی تئوریک عرضه کنند.» متأسفانه چنین امری بوقوع پیوست و پراکتیس و مراحل از پیش تعیین شده تاریخی بویژه توسط استالین تئوریزه و بصورت یک آئین خشک و منجمد درآمده و جای پراکسیس را گرفت. مارکسیسم در فرایند تحولات خود بصورت علم مطلق و ایدئولوژی و آئین تبدیل گردید. شئی انگاری روند های تاریخی و جبرهای اجتناب ناپذیر همان تفکر مکانیستی است، که بجای فلسفه مارکسیستی و پراکسیس قرار گرفت. پیش بینی مارکس که هر چیز که سفت و صلب است دود می شود و به هوا می رود در این مورد نیز مصداق پیدا کرد.

در ایران امروز با لحاظ اشکالات ساختاری مطرح شده، حاکمیت ایدئولوژی و انحصاری و مرکزیت دینی نیز مزید بر علت شد و با بیش از سی و پنج سال سرکوب و خفقان و پیگرد و زندان و تنگناهای اقتصادی، جامعه از رشد و گسترش علم و دانش اجتماعی سوسیالیستی و تشکیلات بعنوان آنتی تر جامعه بحران زده، باز ماند. مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی پایان تاریخ با سکت ها و فرقه های متفاوتی روبرو شد که هر کدام آئین و مرام ناب خود را ترویج کردند. هر فرقه ای در انتظار پایان هزاره و وقوع انقلاب نهایی و حل



بروند تا حداکثر فاصله را با تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی را داشته باشند. آنان اظهار می داشتند که نزدیک بودن کارگران با تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی به ضرر کارگران خواهد شد زیرا ما دنبال قرارداد و بیمه خود هستیم.»

و لذا برون رفت از وضعیت موجود نیاز به کار عملی نظر و بازنگری در رسوبات پس مانده های ماقبل سرمایه داری و نگرش های سود جویانه سرمایه داری از یکطرف و مسلح شدن به فلسفه و شناخت مارکسیستی و کاربرد نظریه شناخت آن در عمل می باشد. این تنگناهای عملی و نظری در نحوه اعلام ایجاد تشکل سراسری کارگران و نقد و مخالفت ها به چشم می خورد.

### بررسی تشکل اعلام شده توسط آقای ثقفی

#### ۱- رویکرد صحیح در برخورد با تشکل فوق :

هر گونه رویکرد حذف و خصمانه با تشکل اعلام شده آقای ثقفی و همفکران وی با هر اندیشه و با هر نیتی که اقدام به این اعلام ایجاد تشکل سراسری کرده اند بی شک ناصواب و غیر صحیح است. این جمع در نظر دارد، یک تشکل با هر مقصودی - مسلماً شرکت کنندگان در جلسه، دارای اهداف و نظرات متفاوتی هستند - ایجاد کند. مسلم است که در شرایط فعلی حاکمیت مخالف با ایجاد هر تشکل است و نمی بایستی از طرف فعالان کارگری بر اساس اصول دموکراسی مورد مخالفت و نفی قرار گیرد. کسانی که آنرا نمی پسندند می توانند رویکرد و فعالیت های قابل قبول خود را داشته باشند. اگر روشنگری در خصوص برخی موارد لازم بنظر می رسد با لحاظ، حقوق حقه برگزار کنندگان، با رعایت دموکراسی و آزادی در ایجاد تشکل ها و حقوق انسانی می بایست مستنداً مطرح گردد. برخی از نوشته های منتشر شده فاقد شرایط فوق بوده و برخی دیگر نیز مطلب جدی عنوان نکرده اند و ظاهراً تنها خواسته اند سخنی بیان کنند. نگارنده قصد طرح مطلبی در این خصوص نداشتیم اما بلحاظ طوفان حاشیه ای که ایجاد گردید نقد و نظرات خود را که عمدتاً به طرح ضرورت ایجاد تشکل سراسری و طرح آسیب های دامن گیر فعالان کارگری و کارگران آگاه است مطرح کرده و در انتها نقد خود را به تشکل مطرح شده توسط آقای ثقفی معطوف می نمایم. همانطور که در جمع بندی مطرح می شود، با توجه به سوابق فعالیت های آقای ثقفی و خروج چند باره کلیه منتخبین مجمع عمومی های کانون فعالان حقوق کارگر و رابوه داشتن فعالان کارگری و تشکل ها با آقای ثقفی و همچنین نحوه ایجاد این محفل جدید که فاقد اصول و مبنای تشکیلاتی است، تشکل ایجاد شده یک امر صوری ارزیابی میشود و پیش بینی می شود فاقد توان برای اثر گذاری در جنبش کارگری خواهد بود.

#### ضرورت ایجاد طرف تشکل سراسری کارگران :

ایجاد تشکل سراسری از فعالان کارگری، کارگران آگاه و محافل و تشکل های موجود بلحاظ زیر ضروری بنظر می رسد :

۱- گروه های مجزا و پراکنده از نظر کمی و کیفی قادر به انعکاس و ایجاد ارتباط با مبارزات پراکنده کارگری که عمدتاً برای معیشت، حقوق معوقه و امتیازات انجام می شوند، نیستند. تا بتوانند در این مسیر به جمع بندی فعالیت ها و فعال سازی گسل های موجود فی مابین کار و سطح زندگی و آزادی های کارگران اقدام کنند. با ایجاد یک طرف تشکل سراسری که الزامات و پیش نیاز های بسیار دقیق و علمی

تمامی معضلات و تضادها برای همیشه ماند. جبرگرایی، دترمینیزم، اعتقاد به مکانیک و نیروهای آن بجای پراکسیس اجتماعی و ساخت اجتماعی و دیالکتیک اندیشه - عمل قرار گرفت. رویکرد استبدادی و انحصارگرایانه و اعتقاد به برداشت ناقص و یکجانبه از مارکسیسم جای پراکسیس را پر نمود.

تمامی نارسائیهای نظری - عملی و فرهنگ اجتماع و نظام حاکم در درون کارگران نیز جاری است به یک گزارش از تجمع اعتراضی کارگران که بنام «آسیب شناسی دو جنبش کارگری و علیه جنایت ( اسید پاشی ) از محمود صفدری منتشر شده است نگاهی می اندازیم :

«حرکت اعتراضی کارگران مخابرات انحصاراً برای انعقاد قرارداد و بیمه شدن خود و کسب بخشی از حقوق ناچیزی که مشمول دیگر کارگران می شود هستند. ( از مطالبات دموکراتیک و سیاسی خبری نیست ) این کارگران مثل بقیه گروه های اجتماعی از طیف های وسیعی تشکیل می باشد اما عمده آنها جزو گروه های محافظه کار بوده و بشدت از طرح مطالبات خارج از موارد مطرح شده احتراز می کنند. نمایندگان آنان که برای مذاکره با نمایندگان مجلس و دیگر ارگان ها مراجعه می کنند، از نظر دیدگاه و فرهنگی به نگاه های حکومتی و در انطباق با بسیج و برخی مقامات ریز و درشت هستند. آنها بطور مرتب از کارگران می خواهند که خارج از دو مطالبه قرارداد و بیمه از هیچ چیز دیگری صحبت نکنند و بازی را بهم نزنند. روابط درونی کارگران برای تصمیم گیری از هیچ گونه نظام دموکراتیکی برخوردار نیست و روالی برای نظامند کردن مطالبات خود و چگونگی پیگیری و نحوه مبارزه و اقدامات آتی ندارند. بعبارت دیگر روال تصمیم گیری آنها بر اساس محوریت یک و یا دو فرد و بصورت غریزی و یا همان نوعی ولایت است..... ساز و کار دموکراسی و تصمیم جمعی در بین کارگران وجود ندارد. دیدگاه آنان عمدتاً منحصر به کسب مطالبات معیشتی و گروه خود است و در مورد علت ریشه ای و پایه ای وضع خود، حاکمیت نظام سرمایه داری موجود، سیاست های حاکمیت، رابطه وضعیت خود با آزادی های مدنی و اجتماعی، آزادی بیان و رسانه و تشکل و حزب فاقد اطلاع و بینش هستند. در مورد ضرورت ایجاد تشکل و حزب، ساز و کار درونی آن و تصمیم گیری جمعی و ارتباط با دیگر کارگران بحثی مطرح نیست و بطریق اولی ارتباط با دیگر جنبش های اجتماعی، از جمله جنبش زنان، ملیت ها، دانشجویان و جنبش های طبقاتی معلمان و پرستاران در چشم انداز آنان قرار ندارد. علت پراکندگی و محدودیت افق کارگران بدان جهت است که کارگران برای حل مشکل خود برنامه های متفاوت و فردی داشته و از حل اجتماعی مسئله فاصله دارند. برخی اظهار می کنند اگر کارشان درست نشود اقدام به خرید یک خودرو و مسافرخشی در شهر تهران و یا برخی شهرهای بزرگ خواهد کرد. دیگری بفکر گرفتن یک محل کسب و کار در آنست و سومی به خرید چرخ دستی و فروش میوه می اندیشد.

وقتی تجمع معترضین بر علیه جنایت اسید پاشی تشکیل شد و در مقابل نرده هایی قرار گرفت که با صف کارگران معترض کمتر از دو متر فاصله داشت. رهبران کارگران مخابرات روستایی از کارگران خواستند که از محل تجمع اعتراضی علیه اسید پاشی دور شده و به انتهای میدان



را می طلبد می توانند تأثیر عمیقتری گذاشته ، با تعامل و هم نظری تجربیات خود را گسترش داده ، دموکراسی ، همفکری و تعامل را تمرین و ظرفیت و تجربه خود را غنا بخشند .

۲- عناصر و محافل مختلف می بایست به پراکندگی و فرقه گرایی فارغ آمده و در ارتباط با یکدیگر می توانند با کسب تجربیات عمیق تر آنرا به درون تشکیلات و محفل خود ببرند و به این طریق ظرفیت نظری عملی تشکل و محافل خود و نهایتاً ظرفیت مبارزات طبقه کارگر را افزایش دهند .

۳- با عطف به اظهارات رفیق محمود صالحی در این رابطه : کارفرمایان و حامیان آنان هر روز برای اینکه بیشتر طبقه کارگر را استثمار کنند، ده ها تشکل و نهاد ضد کارگری تشکیل می دهند و افراد آگاه به قوانین کار را اجیر می کنند تا به کارفرمایان آموزش دهند که چطور می شود کارگر را بیشتر استثمار کرد..... طبقه کارگر هم برای مقابله با این انسجام کارفرمایان باید خود را منسجم و تشکل های خود را تشکیل دهد

۴- تمامی منتقدین حتی آنهایی که بنحوی عصبی در این ارتباط مقاله نوشته اند ، ایجاد تشکل سراسری کارگران را تأیید کرده و به آن ارج گذاشته اند . آقای بابامیری در مقاله تند و تیز خود که حکم ارتداد و خیانت و ... را صادر نموده است می نویسد : ( در طرح ایجاد تشکل های سراسری کارگران ) آرزوی کارگران پیشرو را فریاد میکنند و به کلام دیگر، به عنوان، محتوا و ظرفی که مورد علاقه و آرزو و در دستور کار پروسه ی مبارزاتی هر فعال و تشکل پیشرو ای باید باشد خود را آویزان میکنند .

آقای عطا خلقی می نویسد : شکی نیست که شکل گیری تشکل سراسری کارگری در برابر عملکرد متحد سرمایه و کارفرما و دولت، امری است بسیار ضروری که باید در تلاش برای فراهم سازی ملزومات ایجادش تعجیل داشت ....حرفی دراین نیست که رویارویی با سرمایه و دولت، تشکل و سازمان گسترده خود را می خواهد!

۵- با در نظر گرفتن دیالکتیک عمل و نظر ، تشکل های سراسری می توانند با ایجاد رابطه با مبارزات کارگران ظرفیت کل جنبش کارگری را افزایش دهند .

#### دلایل منتقدین طرح :

تمامی منقدین که طرح ایجاد تشکل سراسری را رد می کنند ، اظهار می کنند که پیش شرایط و پیش نیازهای ایجاد چنین تشکلی امروزه فراهم نیست .

آقای بابا میری می گوید : ادعای ایجاد تشکل سراسری کارگری بدون وجود و حضور ده ها تشکل کارگری مستقل، ادعایی اشتباه - و البته در مورد بحث اخیر اعلام شده کاملاً عامدانه و خیانتکارانه- است .... ادعای ایجاد تشکل سراسری کارگری بدون وجود ده ها تشکل مستقل در طبقه ی کارگر بیش از ۵۰ میلیون نفری ایران مانند این است که کسی ادعا کند با یک گروه ۱۰ نفره میخواهد یک شبه یا یک ساله، یک بنای عظیم با زیربنایی به وسعت یک کشور برپا کند

آقای عطا خلقی می گوید : آنقدر تشکل کوچک و بزرگ در محیط های کار ایجاد نشده اند تا از هم خط شدن و بهم پیوستن شان ظرف بزرگتری بنام تشکل سراسری کارگران بوجود آید؟ از دل مبارزات پراکنده تاکنونی باندازه قابل توجهی ارگان های نمایندگی کارگران در محیط های کار، بیرون آمده

اند تا در ایجاد تشکل سراسری به آنها متکی بود؟ به این اعتبار کسی نمی تواند ضرورت برپایی بدون تأخیرچنین تشکل و سازمانی را نادیده بگیرد .

مقاله چند کارگر ضد سرمایه داری ، نیز همانطور که در تمام نشریات ، مقالات و گفتار این تفکر همواره بطور اتومات تکرار می شود، اظهار می کنند، حرکت پراکنده و خود جوش کارگران به مرحله مبارزات طبقاتی و سیاسی می رسد و نوع تشکل هم شورایی است و غیر از کارگران هیچ کس و یا جریانی نمی بایست به ایجاد تشکل برای مبارزه در کلیت عرصه های اقتصادی ، سیاسی ، مدنی و ایدئولوژیک اقدام کند . مبارزات کارگری تمامی تضادهای موجوداعم از تناقض در شیوه های تولید و تضادها و تناقضات در حوزه های توسعه نیافتگی ، حقوقی ، تضادهای جنسیتی و ملی و فرهنگی را حل می کند . مبارزات کارگران خود مبارزه ای سوسیالیستی و ناب است و علت شکست آن نفوذ فعالان سوسیالیستی غیر کارگری است . این دیدگاه توضیح نمی دهد که ، چرا کارگران گاهی در بدترین شرایط اقتصادی از آرمان رهایی خود دور می شوند . در اروپا در شرایط بحران بزرگ ۱۹۳۳-۱۹۲۹

تمامی شرایط عینی برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم وجود داشت اما طبقه کارگر نه تنها فاقد آمادگی ذهنی بود ، بلکه بنفع جنگ و بورژوازی رأی داد . این نگرش دیالکتیک عمل - نظر را نادیده گرفته و تنها بر وجه اقتصادی صرف تأکید می کند . در حالیکه درک ذات پدیده ها خود یک پروسه است و بقول مارکس اگر ذات پدیده ها - از جمله سرمایه داری - بطور مستقیم در ذهن منعکس و درک می شد دیگر به علم نیاز نبود . شناخت نیاز به ۱ - مواد خام یعنی مفاهیم و اندیشه ها ۲- وسایل تولید نظری یعنی پروبلماتیک ها و چارچوب های شناخت ۳- حصول کلی و انضمامی در اندیشه که شناختی انضمامی و واقعی بدست می دهد، دارد و بدینوسیله پرولتاریا موقعیت تاریخی و کلی فرایند اجتماعی در حوزه های اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک را در یافته و آماده انجام رسالت خود می شود .

دیدگاه ضد سرمایه داری توضیح نمی دهد که کارگران که در عرصه عملی مستقیماً به شناخت ناب کلیت سرمایه داری می رسند چرا این گوهر ناب را رها کرده و اجازه نفوذ فرمیسیم چپ و راست را می دهند تا به داغ سرکوب تاریخی گرفتار شوند ، همانطور که در مقاله ضد سرمایه داری اظهار میشود «مشکل اینجاست که حلقه های جنبش کارگری هم اکنون اینجا و آنجا مطالبات مشترکی را بر زبان می راند اما چون حلقه های سرگردان جدا از همدیگر، اینجاست که دخالت پیشروان کارگری را می طلبد که دست به کار متشکل کردن حلقه های پراکنده ی این قدرت جنبش کارگری شوند..... گرایشات بورژوازی در بطن اذهان بخش های بسیار و افراد بسیاری از بدنه ی کارگری رخنه کرده است، اما در هر حال واقعیت کوبنده و عریان بردگی مزدی نیز که با وقوع بحران ها، در سرتاسر جهان هر روز مهیب تر می گردد گواه از فقر و فلاکت و عدم آزادی است»

این دیدگاه در رهایی طبقه کارگر ، در واقع از پراکسیس و حوزه فلسفی شناخت و شناخت کلیت عرصه اجتماعی و تاریخی خارج شده و در انتظار رخ دادهایی است که در پایان هزاره و لحظه موعود فرا می رسد . آنها برای کلیه جوامع و در هر مرحله از توسعه اقتصادی و اجتماعی و تکنولوژی و حقوقی از مراکز بزرگ صنعتی جهان ، تا بلوچستان و



راستا همگام شود. منتقدین می بایست روشن کنند که در محدوده چه زمانی پنج یا ده ساله و یا پنجاه ساله صدها تشکل در ایران ایجاد خواهد شد و دهها میلیون کارگر در آن عضویت خواهند داشت؟ تا نوبت به ایجاد تشکل سراسری برسد؟ و آیا در صورت تحقق چنین امری که معمولا در دوران انقلابی در کشورهای نظیر ما رخ می دهد سازمان ها و نهادهای عظیم سرمایه داری با پول و تشکیلات، تجربیات و تجهیزات خود، کارگران را در مسیرهای از پیش تعیین شده قرار نخواهند داد؟ همانند انقلاب سال ۵۷ و دیگر تحولات عمده تاریخی در ایران و تحولات اخیر در خاورمیانه که علی رغم جایجایی های صورت گرفته در قدرت سیاسی، نه تنها چیزی نصیب کارگران نشد، بلکه بخش هایی از آنان، حسرت دوران رژیم های سرنگون شده در عراق و مصر و

لیبی و غیره را می خورند این دوستان با نفی دیالکتیک نظر - عمل و با نفی پراکسیس منتظر عملکرد نیروهای تاریخی و بصورت مکانیکی می مانند. واضح است که تشکل ها و محافل موجود در شرایط موجود زمین گیر شده و نیاز به برون رفت از این وضعیت و فعالیت در یک پراکسیس بالاتر و نوین دارند. و دقیقا همین نیاز است که، چون فعالین جدی و صدیق از پوسته دفاعی خود بیرون نیامده اند در اینجا و آنجا تشکل سراسری به شکل خام و صوری مطرح می شود.

#### نگاهی به عملکرد دوران اخیر آقای ثقفی

در سال ۱۳۸۶ تعداد ۲۲ نفر از فعالان کارگری در مجموعه ای بعنوان هیأت مؤسس و هیأت مدیره «کانون دفاع از حقوق کارگران» حضور یافتند، اتخاذ روش های غیر دموکراتیک باعث شد که از آن عده حدود ۷ نفر باقی مانده و ۱۶ نفر کانون را ترک کردند. آقای ثقفی در این راستا اقدام برای انشعاب در کانون دفاع و برگزاری مجمع عمومی بعدی با حضور افرادی دیگر نمود. هیأت مدیره و اعضای مجمع دوم نیز از افراد با دیدگاهها و رویکردهای بسیار متفاوت جمع شده بودند، آقای ثقفی تنها به این لحاظ، آنان را جمع نمود تا بصورت ابزاری نشان دهد که کانون برقرار شده و فعالیت می کند. یعنی از ابتدا یک گسیختگی و پراکندگی فکری در افراد شرکت کننده وجود داشت و به اقدامات و تصمیمات عملی منجر نمی گردید. و لذا جایی برای گسترش فعالیت ها و رشد و سازماندهی جنبش های کارگری نمی ماند.

دو سند بعنوان سند مصوب مجمع عمومی دوم منتشر شده که صرفا جنبه نظری در مورد سرمایه داری و طبقه کارگر دارد و فاقد هر گونه تصمیمات و گزارشات عملی و طرح و برنامه کاری است و صرفا مباحث نظری و عمومی در آن ها مطرح شده است. اساسا در مجمع عمومی فرصت و نیازی به طرح این مطالب بعنوان سند مصوب نبوده است.

امروزه از هیأت مدیره دوم کانون هیچکدام نمانده است و همه بجهت آنچه که رویکرد یکنفره نامیدند جدا شدند. تمامی نیروهای فعال جوان که مدتی به کانون متصل شدند پس از مدتی جدا شدند و در مقابل آن موضع گیری و به تشکل های دیگر جذب شدند

۲- ارتباط با دیگر تشکل ها: هر چند ممکنست برخی افراد و جریانات متأسفانه نسبت به دیگر تشکل ها بجهت همان آسیب های ذکر شده موضع گیری و نگرش غیر مثبتی اتخاذ کنند اما این مسئله در مورد آقای ثقفی ویژگی یک مبارزه و تخریب را داشته است در همکاری با دیگر تشکل ها در

افغانستان و برای حدود ۴۰۰ سال پیدایش سرمایه داری یک فرمول دارند: «طبقه کارگر از طریق خود جوش می تواند نظام سرمایه داری را سرنگون کند و نوع تشکل آنها شورایی است.» وتلاش هایی که طی این مدت در تمامی جهان برای برقراری سوسیالیسم - با هر درجه از توانمندی و ضعف - انجام شده، را یک انحراف تاریخی - طبقاتی می دانند. در این نگرش به مارکسیسم «بعنوان شم درک شرایط عمل سیاسی خاص از نظر تاریخی» نیاز نیست. حقیقت یک بار و برای همیشه ظاهر شده و آن کسب ارزش اضافه توسط سرمایه داری است و لذا پایان علم و تاریخ اعلام شده است.

#### بررسی دلایل منتقدین:

قرار نیست که یک طرف تشکل کارگری در طرح صحیح و علمی آن، خود را نماینده سراسری کارگران بداند. بی شک وقتی تشکل و حزبی می تواند این جایگاه را کسب کند که چنین فرایندی یعنی تشکل های گسترده کارگری تشکیل و کارگران در فرایند انتخاب آن شرکت کنند. تشکل سراسری مدعی است که ظرفیت موجود تشکل های مجزا را در یک ظرف واحد برای حمایت و انعکاس و اینکه تجربیات کارگران را در یک افق گسترده جمع می نماید، تا با همفکری فعالان کارگری و کارگران آگاه و مبارز، در حوزه های مختلف مبارزات تأثیر گذار گردد. تجربیات بخش های مختلف کارگری را منتقل و مبارزات را ارتقاء دهد. ظرف تشکل با ایجاد ارتباطات های همه جانبه، تشکل ها و محافل موجود را تقویت کرده تا دیوارهای تنگ محفل گرایی کم رنگ شوند این تشکل می خواهد پایه گذار یک محور و نگرش، رادیکال و انقلابی طبقه کارگر ایجاد کند تا در فرایند رشد و شکل گیری مبارزات کارگران از حرکت های رفرمیستی و جذب توده های کارگر در مراکز قدرت سرمایه جلوگیری کند. در این راستا می بایست به تشکل های گسترده در کشورهای صنعتی اشاره کرد که در حالیکه دهها و صدها تشکل کارگری وجود دارد و میلیون ها کارگر در آن عضویت دارند، افق مبارزاتی کارگران در چارچوب های رفرمیستی و نظام سرمایه داری قرار می گیرد؟ مشخص است که اگر تشکل سراسری که خارج از مرزهای محافل و تشکیلات های موجود قرار داشته باشد واز تجربیات این تشکل ها استفاده کند می تواند در جهت رسالت طبقه کارگر و رادیکال کردن این مبارزات نقش خود را ایفا نماید. در اینصورت از جانب کارگران مورد استقبال قرار خواهد گرفت و اگر باز دچار نوعی فرقه گرایی منتهی با افرادی دیگر و با اهداف و نیت فرقه گرایی تشکیل شود به حاشیه رانده خواهد شد. در مورد تشکل اعلام شده توسط آقای ثقفی به این معیار باز خواهیم گشت و می توانیم قضاوت کنیم که با توجه به سابقه عملکرد ایشان، تشکل سراسری در جهت فرقه گرایی قبلی خواهد بود؟ و یا وی می خواهد راهی جدید را بگشاید؟

دوستانی که پیش نیاز یک تشکل سراسری را تشکل میلیون ها کارگر در صدها تشکل می دانند در واقع نه تنها دیالکتیک نظر - عمل را نمی بینند بلکه به همین وضع موجود تکریم و از آن پاسداری می کنند. نگاه مکانیک و دترمینیسم بر نگاه آنان غالب است. یک یک فرد و یا گروه انقلابی و مبارز برای تحقق آرمان خود می بایست برنامه رو به جلو، ساختار شکن داشته و بتواند مراحل و گذرگاهها و منازل پیشرفت جنبش کارگری و اجتماعی را بررسی و در این



یک تشکل جدید را برای تقویت و پیش برد جنبش کارگری می دانم»

به هدف های پیچیده آقای ثقفی می توان تا حدودی از لابلای مصوبه جلسه سوم دست یافت در مصوبه نهایی آمده است :

«در این نشست ضمن تایید فعالیت های قبلی در دو نشست گذشته و ضرورت تداوم آن ، بر گسترش هر چه بیشتر این تلاش ها در جهت ایجاد تشکل سراسری تاکید شد.»

در اینجا در خصوص اینکه فعالیت های قبلی شامل چه اقداماتی بوده و چگونه محقق شدند، هیچ توضیحی نمی دهد ظاهرا سر بسته اما با دهل و شیپور جار زدن بهتر از شفافیت و انعکاس حقایق است .

«هم چنین ضمن بررسی و بحث در باره شرایط موجود در نظام سرمایه دای جهانی و همچنین تحرکات این نظام در چنین شرائطی در منطقه خاورمیانه و به خصوص ایران ، بر ضرورت بیشتر در ایجاد تشکل سراسری کارگران تاکید شد و مسائل زیر مورد بررسی و تایید قرار گرفت .

۱- تغییرات اوضاع منطقه و ایجاد گروه های مسلح حفظ نظام سرمایه داری نظیر داعش و مزدوران مسلحی همانند آن و سرکوب نیروهای مستقل و مترقی و کارگری در منطقه، ضرورت ایجاد تشکل سراسری کارگری را بیشتر نمایان می کند.

۲- توافق های اخیر میان حکومت گران در ایران و نظام جهانی سرمایه داری و گسترش هر چه بیشتر ساز و کارهای استثماری، ورود شرکت های بین المللی، بر ضرورت هر چه بیشتر استثمار نیروی کار تاکید دارد. دفاع بی چون و چرای دولت مردان از نظم و نظام سرمایه داری در سال گذشته کاملا مشهود و غیرقابل انکار است و در نتیجه در این میان اتحاد و همبستگی نیروهای کارگری در این زمینه ضرورت خود را بیشتر نشان می دهد.»

در دو بند فوق ، نفس ایجاد تشکل سراسری مورد نظر ایشان با رسالت تاریخی و طبقاتی طبقه کارگر ظاهرا هیچ گونه ارتباطی ندارد. طرح گروه های داعش و حافظ نظام سرمایه داری می تواند همخوانی هایی هم با سیاست های جمهوری اسلامی هم داشته باشد و بند دوم به سراغ توافقات اخیر حکومت گران در ایران ( و بخوانید بخشی از حکومت گران ) با نظام جهانی سرمایه داری را عامل ایجاد این تشکل سراسری می داند . در اینجا کلیت ابعاد و مؤلفه های حکومت در ایران در جوانب اقتصادی ، سیاسی ، ایدئولوژیک و فرهنگی و حقوقی آن و استثمار طبقه کارگر مطرح نیست بلکه به بخشی از تحرکات خارجی و به بخشی از سیاست های حکومت معطوف می شود . در اینجا این حقیقت که اقتصاد ایران طی سی و پنج سال بعنوان یک حلقه سرمایه داری تولید و باز تولید نموده است لاپوشانی می شود . آقای ثقفی بخوبی می داند که چگونه با حاکمیت رفتار کج دار و مریض داشته باشد و حاکمیت هم در این چارچوب مشکلی ندارد و حتی حاضر است چشم خود را به حکم سه سال زندان تعزیری آقای ثقفی همچنان ببندد . البته تمام آرزو و آمل همه بر این است که نه تنها ایشان بلکه تمامی مبارزین کارگری و مدنی مشمول این تخفیفات شوند .

در بند سوم دفاع از حقوق کارگران را بطور کلی مطرح می

برگزاری مراسم اول ماه می ، با تعویض مرتب نماینده کانون مدافعان تلاش در برهم زدن هماهنگی ها و تصمیمات اتخاذ شده را می نمود نحوه ارتباط و تعامل ایشان با دیگر محافل و تشکل ها چنان است که امروزه کمتر کسی آماده همکاری و وحدت عمل با ایشان است . با این وضعیت و با اطلاع ایشان از این وضعیت چگونه قصد ایجاد تشکل سراسری کارگران را دارد ، امری است که بهتر است ایشان توضیح دهند .

۳- بررسی عملکرد کانون مدافعان نشان می دهد که نه تنها پیشرفتی در محافل و تشکل های کارگری و جنبش طبقه کارگر حاصل نشده است . بلکه کانون مدافعان بعنوان یک جمع چهار نفره نتوانست متشکل و منسجم شود و عمدتا صورت خانوادگی پیدا کرده است . ایشان مقالاتی بر علیه فرقه گرای در جنبش کارگری نگاشته اما از تعریف ویژگی های فرقه و بررسی انطباق آن با عملکرد خود یعنی کانون مدافعان طفره رفته است . عمده قریب به اتفاق تشکل ها و محافل و عناصر کارگری در طول زمان نسبت به ایشان زاویه پیدا کرده و در تقابل قرار گرفته اند . هر مرحله عواملی متعددی باعث کناره گیری فعالین و تشکل ها از کانون مدافعان شده است از حمایت و ارتباطات قوی با مرکز همبستگی و آقای مهدی کوهستانی تا برخورد انحصارگرایانه و حتی توهین آمیز نسبت به افراد سایر تشکل ها که خواهان وحدت عمل بوده اند . بنظر می رسد در پیشبرد کارهای خود ملاحظات کاسیکارانه و در جهت اهداف شخصی و سلیقه ای دارد . یکی از عوامل مطرح کردن موضوعات در سطح محافل داخل و خارج از جمله اعلام طرح ایجاد تشکل سراسری - با پشتوانه لجستیک - مالی است .. البته نمی توان برای هر چیز حکم قطعی صادر کرد و می بایست احتمال داد که ایشان در طرح تشکل سراسری از صداقت و جمع بندی عملکرد قبل بهره مند شده اند

. در این مورد نیز باید اذعان کرد که نحوه طرح و اعلام موجودیت تشکل سراسری کارگران و نحوه اطلاع رسانی و مصوبه آن چنین انتظاری را با نا امید می مواجه می کند .

#### نگاهی به جلسات و مصوبات آن :

برگزاری جلسه اول در شهر سقز و در آغاز سال نو تنها بصورت یک خبر بسیار کوتاه اعلام گردید در مورد پیش زمینه ها فعالیت مباحث صورت گرفته قبل، افراد و یا جریانات شرکت کننده در آن و بحث ها و تصمیمات صورت گرفته هیچ گونه توضیحی داده نشده است. جلسه دوم در کرج نیز همین ویژگی را داشت اما جلسه سوم با یک مصوبه همراه بود اما همچنان همه چیز در حال ابهام قرار دارد . و ایشان صرفا با خبر رسانی قطره ای ، باعث شد هزاران برابر آن چیزی که در نظر و عمل محقق شده ، هیاهو و حاشیه ایجاد شود . از مصاحبه با افراد بر می آید که دیدگاه ها هم با یکدیگر متفاوت است

آقای حسینی در مورد رسالت چنین محفلی می گوید : « هدف از ایجاد تشکل سراسری برای ایجاد همبستگی کلیه کارگرانی است که با هر شکل استثمار طبقاتی مخالف هستند. ایجاد تشکل سراسری به معنای آن است که کارگران را در آن متشکل و برای مبارزه با کل نظام سرمایه داری بعنوان یک طبقه واحد حرکت کنند » که بی شک یک هدف بسیار بسیار کلان بوده و طرح آن بسیار زود رس بنظر می رسد

آقای صالحی واقع بینانه تر اظهار می نماید: «هدف از ایجاد



**دردنامه یک کارگر:****تبریز جهنم کارگران****احمد ناب دل**

با توجه به وضعیت سرسام آور گرانی ها و تورم در سالهای اخیر وضعیت معیشتی کارگران واقعا "اسفناک است وقتی حقوق کارگری چند برابر کمتر از خط فقر است حتی آن تعداد از کارگرانی را که کار میکنند با وجود کارکردن قادر به تامین اولیه ترین و اساسی ترین نیازهای زندگی خود نیستند و برای امرار و معاش و به دست آوردن پولی که بتواند جوابگوی نیاز اقتصادیشان باشد تن به استثمار بیشتر میدهند ساعات کاری خود را افزایش میدهند و تعدادی نیز مجبورند چند کار را انجام دهند و تن به امضای قراردادهای موقت و سفید امضا بدهند تا بلکه شرمنده خانواده خود نباشند و حداقل از عهده نان شب برآیند. در شهری مثل تبریز وضعیت به مراتب بدتر از سایر شهرها است. عدم وجود تشکل های کارگری مستقل و آگاه نبودن کارگران از حقوق اولیه خود باعث شده است کارفرمایان تا میتوانند بهره کشی و استثمار کنند و زندگی روز به روز به کام کارگران این شهر تلخ تر میشود. بیکاری معضلی است که بیداد میکند و کارگر جویای کار مجبور است کاری را که به دست آورده است با چنگ و دندان حفظ کند و هرگونه بی حقوقی را برای سیر کردن شکم خانواده اش تحمل کند و کارفرماها از این شرایط بیشترین استفاده را میکنند تا روز به روز بیشتر بر ثروت خود بیافزایند به قیمت استثمار کودک و زن و مرد. کارگر در واحد تولیدی، کارگاه یا هر محیط دیگر کاری، وقتی حرف از بیمه میزند تهدید به اخراج میشود. وقتی بازرس بیمه برای سرشماری و بیمه اجباری کارکنان به محل کار مراجعه میکند کارگر را مجبور به مخفی شدن از چشم او میکنند و در خوش بینانه ترین حالت کارفرما میگوید "اگر بخواهی بیمه شوی هزینه آن بر عهده خود توست!" به نحوی کارگر از بیمه شدن منصرف میشود. حتی حقوق پایه کارگری نیز نصیب کارگر نمیشود. ساعات کاری در مواردی مثلاً کارکنان غذاخوری ها رستورانها و واحدهای تولیدی و صنعتی و... بیش از ده ساعت است و خبری از مزد اضافه کاری نیست، تعطیلی هفتگی وجود ندارد و این کارگران تعداد روزهای تعطیلی و استراحتشان در طول سال در مواقعی حتی به تعداد انگشتان دو دست هم نمیرسد، آنهم بدون مزد! نبود کار موجب گردیده است کارگری که ناآشنا به حقوق کارگری خود باشد در مقابل این استثمار

دهد و توضیح دهد که چه بخش هایی از عملکرد ایشان بعنوان فرد اول و شاخص این تشکل دچار اشکالات پایه ای بوده که بعد از یک دهه یک جمع منسجم از آن باقی نمانده است می توان گفت که یک اقدام مثبت و رو بجلو برای تمام تشکل ها و عناصر فعال کارگری است .

ما انجام این کار را شرط صداقت ایشان در برپایی تشکل سراسری قلمداد می کنیم ، هر چند در عمل ممکنست قادر نباشند ، هدف طرف تشکل سراسری را محقق کنند .

در صورت عدم یک جمع بندی جامع از کارکرد - یا عدم کارکرد - یک دهه کانون مدافعان می توان باور داشت که آقای ثقفی با دست خالی و بدون هیچ نظر و اندیشه نو و خلاقیتی و تنها با امکانات لجستیک و منابع مالی برای ایجاد یک تشکیلات مشابه با نام سراسری گام برداشته است.

**جمع بندی :**

بحران های عمیق در تمامی عرصه اقتصادی - اجتماعی ، سیاسی و ایدئولوژیک و وضعیت کنون طبقه کارگر نیاز به بازنگری در مبانی فکری کلیه تشکل ها ، محافل و عناصر کارگری داشته که با درک پراکسیسی و وظایف فعالان ، ضرورت گذار از پراکنده کاری فعلی را پشت سر گذاشته ، برموانع رشد و عقب ماندگی ها فائق آیند ریشه تفکرات نه تنها سرمایه داری بلکه ماقبل آن از اندیشه و ذهن کارگران و فعالان خارج و با درک عمیق و نگرش دیالکتیکی و شناخت در سطحی دیگر از تشکل های موجود اقدام کنند . و لذا طرح ایجاد طرف تشکل سراسری کارگران در صورتی که توسط فعالان کارگری و کارگران آگاه پر نشود و بطور حقیقی اقدام به حرکت در جهت رسالت تاریخی و طبقاتی رادیکال و زنده و خلاق نمایند این خلاء و نیاز راستین ، مسلما توسط جریاناتی که فاقد ظرفیت و کیفی واقعی برای رشد و گسترش مطالبات کارگری هستند، بصورتی پر خواهد شد . و اقدام آقای ثقفی ، آخرین اقدام برای پرکردن این خلاء نخواهد بود و در آینده بخصوص در آستانه تحولات اجتماعی و تاریخی، سرمایه داری و گروههای غیر کارگری با لجستیک و منابع مالی بیشتری اقدام به ساخت تشکل های معطوف به رویکردهای غیر انقلابی و تاریخی طبقه کارگر خواهند نمود .

**جمعی از فعالین کارگری**

کند امری که طی این ده سال دوره فعالیت جدید و در چارچوب کانون مدافعان مطرح شده و نتیجه نهایی آن وضعیت کنونی کانون و جنبش کارگری است . ایشان هیچ شاخصی برای اندازه گیری این ادعا تعریف نمی کند . بعنوان مثال اگر شخص و یا جریانی مدعی مبارزه برای حقوق کارگر گردیده اما در عمل هیچ اقدام عملی و واقعی و ملموسی را محقق نکرد چگونه باید مورد سنجش قرار گیرد ؟ و آیا صرف ادعا می تواند آنرا در بین نیروهای طبقه کارگر قرار دهد ؟

در بند بعدی اسید پاشی را محکوم می کند بدون آنکه اشاره ای به ارتباط اسید پاشی با تمامی سیاست های حاکمیت در ابعاد اقتصادی و اجتماعی و ذکر عوامل و آمران آن کند ، طی آن خواسته است «خواهان مقابله با چنین اعمالی به صورت سراسری هستیم.» مقابله با این اعمال بصورت سراسری نیز دو پهلو است . چون دعوت از گروههای اجتماعی برای تقابل بمیان نیامده و خود نیز طرح عملی اعتراضی را به پیش نبرده است و لذا می تواند خواهان مقابله بخشی از حاکمیت با تهاجمات باند اسید پاش گردد . بهر حال آقای ثقفی در تمامی بندهای قطعنامه تمامی خطوط قرمز حکومت را رعایت نموده است .

در بند آخر آمده است «ایجاد تشکل سراسری کارگری در این مرحله از پیشرفت جنبش کارگری اجتنابناپذیر است و این امر متکی بر نقد و بررسی عمیق از فعالیت های گذشته تشکل های کارگری است» در اینجا ضمن خزیدن زیر چتر جبر تاریخی و اجتماعی و نشان دادن دیدگاه مکانیک حاکم مبنی بر اجتناب نا پذیر بودن فعالیت های طبقاتی و اجتماعی ، بصورت بسیار زیرکانه ای به نفی و نقد دیگر تشکل های تا کنونی بدون آنکه واقعا اقدام به نقد واقعی آنها کند ، می پردازد . البته این خود می تواند سرآغاز اقدام نوین و مثبتی از جانب ایشان محسوب شود و بهتر است خود آقای ثقفی با توجه به اشراف و اطلاع دقیق و مو به مو از روند شکل گیری کانون مدافعان حقوق کارگر نقد جامع ، عمیق و رادیکالی ارائه دهد تا راهنمایی برای دیگر تشکل ها گردد . ایشان روشن نماید که چگونه پس از حدود یک دهه سال فعالیت امروزه چرا اثری از هیچکدام از عناصر متشکل اولیه و ثانویه در کانون حضور وجود ندارد . و نتیجه فعالیت های کانون مدافعان به چه چیز واقعی منتج شده است ؟

اگر آقای ثقفی تنها همین بند قطعنامه را و بخصوص در مورد کانون مدافعان انجام



## از سلسله گفتگوهای گزارشگران درباره کوبانی: گفتگو با بینا داراب زند فعال کارگری

### گزارشگران:

تغییر و تحولات سیاسی در منطقه خاورمیانه و جایجائی های سیاسی آن بویژه با هجوم وحشیانه داعش به شهر کوبانی و آوارگی بخش عظیم ساکنین این شهر و مقاومت زنان و مردان باقی مانده در برابر نیروهای مسلح داعش، امروز از موضوعات عمومی خبری است و خبرگزاری ها گزارشات لحظه به لحظه ای از موقعیت نیروهای مقاومت و داعش در این شهر را به جهان مخابره می کنند. بنوعی میتوان گفت که مولفه های سیاسی که مدتی طولانی در محاسبات سیاسی منطقه ثابت مانده بودند امروزه تغییر کرده است. منتج از شرایط اضطراری و فوق العاده فعلی، اوضاع سیاسی آن ناحیه را شاید بتوان از نو تعریف کرد. هم از اینرو و برای روشنی بخشیدن هر چه بیشتر این وضعیت بسراغ فعال کارگری آشنا **بینا داراب زند** رفته و از او برای این گفتگو دعوت کردیم.

با تشکر از شما

### بینا داراب زند:

من هم بنوبه خود از شما و خوانندگان تان تشکر می کنم. بنظر من هم شرایط منطقه ای دچار تحولاتی شده است که به حکومتی ارتجاعی از نوع داعش از یکطرف، و حکومتی انقلابی از نوع کانتون های کردستان سوریه از طرف دیگر، اجازه رشد داده است. اما قبل از پاسخ به سوالات مطروحه لازم می دانم تا نکاتی را بصورت فهرست وار از اوضاع منطقه و نیروهای درگیرش ارائه دهم:

1. با آغاز بحران عمیق سرمایه داری در سال ۲۰۰۸ توان اقتصادی سرمایه جهانی غرب به حدی محدود گشت که توان تحمل هزینه های نظامی و درگیری مستقیم در مناطق بحرانی را محدود نمود.

2. "بهار عربی"، این جناح از سرمایه جهانی را غافلگیر کرد و طرح درازمدت "خاورمیانه بزرگ" را با شکست روبرو ساخت. شرایط همیشه متحول این منطقه نیز توانایی برنامه ریزی درازمدت برای منطقه را قریب به نا ممکن نمود. ایشان فعلاً درگیر "مدیریت بحران" از طریق قدرت های منطقه ای هستند.

3. تا آنجاییکه به شرایط سوریه و عراق مربوط می شود، قدرت های منطقه ای تأثیرگذار عبارتند از ایران، عربستان، و ترکیه؛ که در پروژه های "مدیریت بحران" از آزادی عمل بیشتری برخوردار گشتند.

4. آنچه که بعنوان "جنگ نیابتی" شناخته می شود، عمدتاً، رقابت عربستان و ایران در منطقه است. ایران برای حفاظت از دولت های حافظ

کارگران زن از وضعیت به مراتب بدتری از مردان برخوردارند و شرایط کارفرما را برای اشتغال خود میپذیرند. حقوق و مزدشان در مواردی نصف حقوق مرد هم نمیشود و کودکان کار که در این شهر توجه هر کسی را به خود جلب میکنند در کارگاههای تولیدی و صنعتی در شرایط بد بهداشتی و زیان آور با کمترین حقوق مورد بهره کشی قرار میگیرند.

امکان ندارد اشک در چشمت جاری نشود وقتی این وضعیت کارگران را ببینی که کارفرما برای بردن کارگر به این میدانها میاید ده ها کارگر که بین آنها افراد سالخورده و نوجوانان نیز دیده میشوند به سمت وی برای استثمار شدن یورش میبرند. یا کودکانی که در کوچه و خیابان با یک بسته آدامس به نوعی گدایی میکنند. زنان و دخترانی که برای تامین زندگیشان تن فروشی میکنند، یا زنان و مردانی که برای امرار معاش به دست فروشی مشغول هستند و صحنه های درگیری این افراد با مأمورین شهرداری یا نیروی انتظامی که با زور و مشت و لگد مانع اینکار میشوند احساسات هر بیننده ای را جریحه دار میکند.

آری به قیمت استثمار و بهره کشی از کودک و زنان سرمایه داران روزه روز بر ثروتشان افزوده میشود و یک کارگر برای گذران زندگی تامین و امرار و معاش و سیر کردن شکم خانواده اش در یک محیط بدون هیچ گونه ایمنی و شرایط بهداشتی تن به استثمار وحشیانه میدهد.

و هر کسی که بخواهد کوچکترین قدمی در آگاه سازی کارگران از اولیه ترین حقوق قشری که به آن متعلق است بردارد به شدت سرکوب میشود و از کار اخراج میشود یا پرونده سازی های مکرر دروغین و اتهامات امنیتی و سیاسی پیشروان و فعالین کارگری روانه زندان میشوند و کارگران حق داشتن تشکیلی مستقل که مدافع حقوق آنان و نقش روشننگری در بین کارگران را داشته باشد ندارند. از نمونه این فعالین در تبریز کارگر زندانی محمد جراحی از اعضای کمیته پیگیری است که هم اکنون در زندان تبریز به سر میرد.

این وضعیت اسفناک و غیر انسانی کارگران که در بی حقوقی کامل به سر برده و استثمار میشوند حاوی درس و پیامی برای ما کارگران است که از کارگران زندانی دفاع و حمایت کرده باید همه تلاش خود را بکنیم و دست اتحاد بدیم برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری که بتواند از حقوق اولیه کارگران دفاع کرده و نقش روشننگری و آگاه کردن کارگران از حقوق خود را داشته باشد.

### احمد ناب دل - از کارگران تبریز

وحشیانه سکوت کند برای امرار معاش خانواده اش تن به این کارها دهد. حداقل ترین چیزی که یک کارگر به آن نیاز دارد ایمنی و بهداشت محل کار اوست که از آن هم خبری نیست و کارگرانی که به لحاظ شرایط سخت کاری عدم ایمنی و بهداشت در محل کارشان دچار حادثه و آسیب جسمی میشوند مجبورند بقیه عمر خود را در فلاکت و بدبختی بگذرانند. کارگران ساختمانی نمونه این کارگران هستند که بدون هیچ گونه ایمنی محل کاریشان که هر آن امکان بروز حادثه و آسیب جسمی وجود دارد، مشغول کار کردن هستند. کارگران ساختمانی بخصوص کارگران ساده کارشان مقطعی و فصلی و در مواردی روزانه است. یک هفته در یک ساختمان کار میکند، هفته بعد در محل دیگر. میدان هایی در داخل شهر وجود دارد که محل تجمع این کارگران جویای کار است، پیش از طلوع آفتاب در این میدانها جمع میشوند و کارفرمایان برای بردن کارگر به این میدانها مراجعه میکنند. کارگرانی که نسبت به بقیه از جته و بنیه قوی تر برخوردارند در این چرخه کار شانس بیشتری برای کار کردن دارند. از بین این کارگران فقط تعداد اندکی به محل کار برده میشوند و بقیه تا لنگ ظهر در این میدانها، که نمونه آن میدان ساعت است، منتظر میمانند تا بلکه کاری نصیب شان شود که این اتفاق نمی افتد و با دست خالی به خانه بر میگردند. دوباره روز از نو روزی از نو! وقتی هم جهت کار به محلی برده میشوند خبری از هیچ حقی نیست که این کارگر دارد. کارفرما هر موقع دلش بخواهد اخراجش میکند بیمه ای وجود ندارد کار بدون بیمه و هیچ گونه ایمنی صورت نمیگیرد. ولی کارگر با فشارهای اقتصادی زیادی روبروست و شرایط کار را میپذیرد و به استثمار جسمی خود تن میدهد.

در واحدهای تولیدی بزرگتر مثل تراکتور سازی و شیرین عسل که کارگرانشان نسبتاً از کار باثباتی برخوردارند نیز مشکلات و بی حقوقی به نوعی دیگر بیداد میکند. با دریافت حقوق، فرد نمیتواند از عهده تامین نیازهای زندگیش برآید ولی ماهها خبری از حقوق نیست. برای صرفه جویی در هزینه و عدم استخدام کارگر جدید، اضافه کاری اجباری گریبانگیر کارگران این واحد هاست. قراردادهای کاری به صورت موقت است و هرگونه اعتراض کارگران به وضعیت موجودشان برابر با اخراج آنهاست و سکوت میکند.

در یک خانواده کارکردن یک نفر کافی نیست، هزینه های زندگی در حدی سرسام آور است که حتی کودک و زنان نیز تن به استثمار میدهند و با توجه به نگرشهای مردسالارانه ای که وجود دارد



توانایی سرکوب مستقیم مردمی از سوی حکومت مکزیک و ... شکل گرفتند.

در کردستان سوریه نیز به علل بالا (نکات مقدمه ای)، خلاء قدرتی بوجود آمد که جای آن را نهادهای خودگردان مردمی، معروف به "جنبش جامعه دمکراتیک" (TevDam) پر کردند. این نهادها در آغاز از انجمن های محلی بوجود آمدند. البته در اینجا نقش "حزب اتحاد دمکراتیک" که به تئوری های "دمکراسی مستقیم" اوچالان باور داشت را نباید کتمان کرد.

نهادهای دمکراتیک مردمی بسیار متنوع و فراگیر هستند. مجامعی در هر محله و خیابان و شهر و روستا شکل گرفتند که به تمامی امور مربوط به منطقه خود می پرداختند. دمکراسی مردمی کاملاً استقرار یافت، هر فردی در محل زندگی و یا کار خود که بالاتر از ۱۶ سال داشت عضو و صاحب رأی شناخته می شود. در این نهادها هیچگونه تبعیضی علیه قومیت، جنسیت و مذهب و ... صورت نمی پذیرد. ایشان هر هفته جلسه دارند و در مورد همه چیز، از قبیل مسائل عمرانی ساخت و ساز و تهیه امکانات، وضع و اجرای قوانین، و با درمیانی (قضاوت) در دعاوی شهروندی و خلاصه همه چیز دخالت کرده و خود مجری تصمیمات شان می باشند.

در مورد مسائل مشخص اجتماعی مانند زنان، کار اطفال، آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، اقتصاد و تجارت، محیط زیست، روابط با کشورهای خارجی، هم در این نهادهای محلی تصمیم گیری می شود و هم کمیته های مشخصی تشکیل گشته که بصورت تخصصی این امور را بررسی کرده و جلو می برند. روحیه کار داوطلبانه مردمی که خواهان پیروزی و موفقیت این ساختارها هستند ضامن بقاء و توسعه چنین روابطی گشته است.

از آنجائیکه حکومت اسد رشد اقتصادی مانند زنان، کار اطفال، آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، اقتصاد و تجارت، محیط زیست، روابط با کشورهای خارجی، هم در این نهادهای محلی تصمیم گیری می شود و هم کمیته های مشخصی تشکیل گشته که بصورت تخصصی این امور را بررسی کرده و جلو می برند. روحیه کار داوطلبانه مردمی که خواهان پیروزی و موفقیت این ساختارها هستند ضامن بقاء و توسعه چنین روابطی گشته است.

از آنجائیکه حکومت اسد رشد اقتصادی این منطقه را عقب نگاهداشته بود، خبری از صنایع سنگین و بورژوازی قدرتمند و مقتدر نیست. در نتیجه موضوعاتی از قبیل الغاء مالکیت و کار مزدی و ... مطرح نیست. اما، تولید گندم بسیار بالا بوده تا حدی که یک سوم گندم سوریه از این منطقه تأمین می شده است. بنابراین گفته می شود که قیمت آن بسیار نازل است و نان مردم تقریباً مجانی طبخ می شود. این منطقه همچنین دارای میادین نفت و گاز است، بنابراین سوخت اصلی منطقه را تشکیل داده و معروف است که قیمتش به ارزانی آب است. پوشاک و دیگر لوازم مصرفی، تا آنجائیکه در محل تولید می شود، بسیار ارزان است. خدمات دیگر از قبیل برق، تا اندازه بسیار محدودی از ژنراتورهای کوچک و نفت سوز تولید شده که مجاناً به مناطق رسانده می شود. اما، تأسیسات اصلی برق در منطقه نیروهای افراطی داعش، النصره و ... هستند. گفته می شود که بطور متوسط این مناطق دارای ۶ ساعت برق در روز می باشند. خدمات تلفن هم محدود، اما مجانی است. البته شبکه های موبایل از تأسیسات ترکیه استفاده می کنند.

از سال ۲۰۱۲، اقداماتی جهت پیوند سه کانتون جزیره، عفرین و کوبانی صورت پذیرفت و به تشکیل "مجلس کل غرب کردستان" انجامید و سپس خبرهایی از تشکیل "حکومت موقت غرب کردستان" رسید. اما، در نهایت، در ژانویه امسال (۲۰۱۴) (اداره خودگردانی دمکراتیک" در هر سه کانتون تشکیل شد که مجری تصمیمات "جنبش جامعه دمکراتیک" (TevDam) می باشند.

#### گزارشگران:

موقعیت جغرافیائی و سیاسی کوبانی چگونه بود و چرا داعش به این شهر هجوم آورد؟

#### بینا داراب زند:

درست است که ما به تازگی خبر حمله داعش به کوبانی را در رسانه ها می شنویم، اما، این منطقه همواره زیر حمله نیروهای افراطی سلفی النصره و داعش قرار داشت. به یاد دارم هنگامیکه تازه خبرهای پیشروی داعش در عراق مطرح می شد، از طرف نیروهای سیاسی کرد گفته می شد داعش بدان علت که نتوانسته کردستان سوریه را تسخیر کند، نیروهایش را به عراق اعزام کرده است.

منافع اش، دولت شیعه در عراق و بشار اسد در سوریه، از هیچ کمکی دریغ نمی کند. کمک های مالی، سیاسی، جنگ افزاری و حتی نیروهای جنگی! عربستان نیز با حمایت کشورهای خلیج فارس و بویژه قطر از نیروهای سلفی داعش و جبهه النصره و ... در این جنگ سود می برد.

5. داعش با اتخاذ سیاست هژمونی طلبانه از طرفی با اتحاد و ائتلاف نیروهای کوچکتر سلفی و قبائل سنی منطقه، و از طرف دیگر، با برخورد نظامی و تسخیر منطقه های زیر کنترل این گروه ها و کسب درآمدهای کلان نفتی و غنیمت گرفتن ابزارهای جنگی پیشرفته، به شبه حکومتی تبدیل گشت که از انتظار حامیان در منطقه فراتر رفت. با اعلام خلافت اسلامی استقلال از حامیان عربش را متظاهر نمود و با اتخاذ موضع علنی ضد غربی، منابع سرمایه جهانی را در مخاطره قرار داد. این نکته بیانگر صف کشی نیروهای ائتلاف غربی و عربی در مقابل داعش است.

6. نتیجه کشاکش نیروهای درگیر در شمال کردستان، خلاء قدرت مرکزی را باعث شد که نیروهای خلقی کردستان سوریه توانستند این خلاء را با نمونه ای از حکومت مردمی پر کنند.

7. ترکیه که با اشتباه محاسباتی، خود را در مقابل حکومت اسد قرار داد، بخصوص پس از ایجاد حکومت مردمی در کردستان سوریه، در صورت بقاء اسد و حکومت های خودگردان کردستان سوریه بازنده اصلی میدان خواهد بود. این نکته نیز روشنگر ثانی ترکیه در پیشبرد سیاست های سرمایه داری غرب و پیوستن به نیروهای ائتلاف ضد داعش است.

این نمایی خلاصه شده از زمینی است که نیروهای مختلف درگیر در صحنه شمال کردستان در آن بازی می کنند.

#### گزارشگران:

گفته میشود که در کوبانی و مناطق اطراف آن حکومتی از پائین و شبه شورائی و خودگردان موجود بوده است. قدرت از طریق اراده مردم اعمال میشده است. از کانتون نام برده می شود. کانتون چیست و در اینمورد دانسته های شما چیست؟

#### بینا داراب زند:

کانتون ها، به سه منطقه جزیره، عفرین و کوبانی اطلاق می گردد که از سال ۲۰۱۲، مجموعاً، حکومت خودگردان کردستان سوریه را تشکیل دادند. اما، این حکومت خودگردان ماهیتاً با آنچه در عراق هست تفاوت دارد. در عراق، حکومت خودگردان از مصالحه بین بورژوازی اقوام کرد، عرب های شیعه و سنی زیر نظر نیروی اشغالگر آمریکا شکل گرفت که دارای شکل لیبرالی سه قوه "مستقل" می باشد که در پیوند مستقیم با حکومت مرکزی عراق، دارای خودمختاری است. اما، در کردستان سوریه، شکلگیری حکومت خودگردان در شرایط کاملاً متفاوت و به شکلی دمکراتیک (مردمی) بوجود آمد.

آغاز جنگ داخلی سوریه و توازن قوای نظامی بین رژیم اسد و مخالفان، و همچنین مبارزات مردم منطقه کردستان سوریه، باعث گشت تا ارتش سوریه مناطق کردنشین را بغیر از دو تکه بسیار کوچک ترک کند. مخالفان مسلح اسد نیز توانایی پر کردن این خلاء را نداشتند. هم بعلت جبهه های متعددی که اسد در مقابله با ایشان گشوده بود. و هم بعلت مردم کردنستان سوریه و مقاومت قهرمانانه ایشان در مقابل هر نیروی مسلحی که اقدام به اشغال منطقه شان می کرد. از همان روز اول مردم کردستان سوریه با هر دو گروه موافق و مخالف رژیم اسد درگیر بوده اند. البته کمتر با نیروی حکومتی، چرا که رژیم اسد خود را قادر به باز کردن جبهه جدید نمی بیند.

چنین خلاء قدرتی همواره بستر ساز حکومت های مردمی از نوع کمون بوده است. کمون پاریس هنگام خلاء قدرت حکومت مرکزی ورسای حاکم آن شهر شد، حکومت شوراهای در روسیه با ایجاد خلاء ناشی از سرنگونی حکومت تزار به قدرت رسید، و حکومت زاپاتیستی در چیپاز و اوهاکا (البته بصورت مقطعی) بعلت عدم



کانتون های سه گانه از لحاظ استراتژیک بسیار مهم هستند چرا که در غرب کردستان عراق قرار دارند و در صورت سقوط آنها داعش می تواند بغیر از جنوب، جبهه غرب علیه کردستان عراق را نیز بگشاید. همچنین، از لحاظ سوق الجیشی منطقه مهمی است. با تصرف آنها داعش با ترکیه هم مرز می شود و کلیه راه های ترابری از آن کشور را در اختیار می گیرد. همچنین گفتیم که منبع گندم و نفت و گاز هم هست که از لحاظ سوخت و تغذیه، ارتش داعش را خودکفا و بر درآمدهایش می افزاید.

**گزارشگران:**  
نیروهای ائتلاف با تلاشهای آمریکا و انگلیس و بویژه پس از قتل وحشیانه خبرنگاران اسیر تشکیل شده و حملات هوایی به مواضع داعش را آغاز کردند. انگیزه و اهداف این نیروها چه بود؟

**بینا داراب زند:**  
خوب این بیانگر آنستکه سرمایه جهانی هنگامی دخالت را آغاز کرد که منافع خودش به خطر افتاده است. نیروی داعش اینک بزرگترین و خطرناک ترین نیروی تروریستی برای منافع غرب شناخته شده اند. همانطور که در نکات مقدمه بالا گفتم، اینک داعش دارای امکاناتی شده است که دیگر کمتر به حمایت های مالی و تجهیزاتی عربستان و قطر نیازمند است. همینکه اعلام خلافت اسلامی کرده است، بوضوح رقیبی برای آل سعود در عربستان شده است. تمامی نیروهایش را اینک با تبلیغ بر علیه مظاهر تمدن غربی دور خود جمع کرده است. کاملاً مشخص است که همچون سلف خود، القاعده، به حملات مستقیم علیه منافع غرب و حتی درون این کشورها روی خواهد آورد. اما، در سؤال قبلی نیز توضیح دادم که چگونه نیروهای طرفدار غرب در حین این عملیات، به اهداف پلید خود علیه حکومت دمکراتیک خلق کردستان سوریه نیز عمل می کنند.

**گزارشگران:**  
چرا نیروهای ائتلاف از پیاده کردن نیروهای زمینی حداقل تا این لحظه خودداری کرده اند؟

**بینا داراب زند:**  
رتوس پاسخ این سؤال را نیز در نکات مقدمه ای طرح کردم. ممکن است که پیاده کردن نیروهای زمینی کشورهای غربی به تصمیم خودشان باشد، اما همانطور که در افغانستان و عراق دیدیم، خروج شان بستگی به شرایط منطقه دارد و به این سادگی ها نیست. آنها می دانند که با درگیر کردن نیروهای زمینی خود در این مناقشه به تور تضادهای پیچیده منطقه گرفتار خواهند و مجبور می شوند تا زمانی تا معلوم هزینه سنگین یک جنگ درازمدت را با انواع نیروهای درگیر پرداخت کنند. هیچ معلوم نیست که خلاء داعش را چه نیروهایی پر کنند؟

اینک سرمایه جهانی و بخصوص جناح غربی که خیال می کنند دارند از شر بحران اقتصادی ۲۰۰۸ خلاص می شوند، می دانند که در صورت زمین گیر شدن دوباره در منطقه، هزینه های چنین جنگی، دوباره آنها را به بحران و رکود فرو خواهد کشید. بدون آنکه تضمینی برای حفظ منافع شان وجود داشته باشد.

**گزارشگران:**  
فضای سیاسی بسیار پیچیده ای در منطقه مشاهده میشود. موقعیت ایران در همسویی با غرب، اقلیم کردستان، سکوت و نظارت دولت سوریه، نافرمانی ترکیه هم پیمان غرب از پیمان ناتو و جهتگیری در برابر ائتلاف، توانایی های تسلیحاتی و مالی داعش و تغییر سیاست های عربستان در قبال داعش و... برآستی امروز صف دوست و دشمن کجاست؟

**بینا داراب زند:**  
بنظر من ما نباید خود را گرفتار دیدگاهی کنیم که نگرانی سرمایه جهانی را پاسخگو باشد. ایشان در آتش شل قلمکاری که خود طبع کرده اند افتاده اند. نوش جان شان! بگذارید پیمان های قدیمی شان بشکند و متحدین جدید خود را انتخاب کنند. از نظر مردم و طبقه کارگر منطقه، همه شان دشمن اند. تنها دوست مان در این میان جنبش جامعه دمکراتیک (TevDam) است که متأسفانه به علت ضعف مطلق خود در برابر سرمایه جهانی، تقریباً، هیچ کمکی به آن نمی توانیم بکنیم.

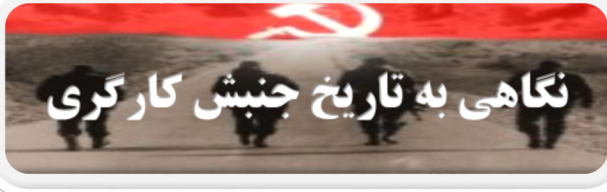
اما، از آنجا که نمی خواهیم منظور شما را از طرح این سؤال نادیده بگیریم، خواهیم گفت که آمریکا خودش می داند که تنها نیرویی که می تواند بصورت استراتژیک در منطقه کمکش کند، جمهوری اسلامی ایران

داعش حمله به این منطقه را از کوبانی آغاز کرد، چرا که نسبت به کانتون جزیره کم جمعیت تر بوده و از آن فاصله دارد. همچنین راه های انتقال نیرو از کانتون های دیگر را به کوبانی در تصرف خود دارد. بنابراین می توان گفت که آنها تصور کردند که کوبانی ضعیف ترین حلقه این منطقه است.

**گزارشگران:**  
نیروهای که در شهر ماندند و مقاومت کردند چه ترکیب و تعلق داشتند و دارند؟

**بینا داراب زند:**  
در اینجا وارد ساختار نظامی جنبش جامعه دمکراتیک (TevDam) می شویم. همانطور که گفتیم این جنبش دارای ساختاری از نوع کمون است. یعنی، تمامی اهالی که توانایی حمل اسلحه را دارند در نیروهای مسلح حضور دارند. از آغاز درگیری ها نیروهای مسلح "یگان های تدافعی خلق" (YPG) حضور داشته اند و همچنان مشغول نبرد با نیروهای مهاجم هستند. البته در رسانه ها، شما شاخه زنان این نیرو (JPG) را بیشتر دیده اید. شاخه زنان به این علت تشکیل شد که وزن اجتماعی زنان را در جامعه برجسته تر و نیرومندتر سازد. تمامی ایشان زیر رهبری چریک های (گوریلها) جنگ دیده ای هستند که سالها جزو یگان های پ ک ک تجربه جنگ در کوه ها علیه نیروهای مسلح ترک و سوری را داشته اند. از لحاظ تعداد نیز برای مقابله با داعش کفایت می کنند و مخالف حضور نیروهای مسلح از کشورها و دسته های دیگر هستند. آنها در همین یکی دو سال گذشته با گروه های مسلحی که ترکیه با کمک اقلیم کردستان عراق (پارزانی) تجهیزشان کرده بود نیز در مصاف بوده اند. همچنین، با ارتش آزاد سوریه، النصره، و داعش هم برای حفظ استقلال خود نبرد کرده اند. اما اینک بواسطه تجهیزات سنگین و بسیار مدرنی که داعش در اختیار دارد، نیاز به تجهیزات داشتند. کشورها و نیروهایی که تا دیروز دشمن این تجربه دمکراتیک بوده اند، اینک که نگاه جهانیان به کوبانی خیره گشته، با شروط دخالت در حکومت کانتون ها و حضور نیروهای مسلح خود، اعلام پشتیبانی تجهیزاتی کرده اند. همانطور هم که در اخبار آمده، آنقدر این پشتیبانی را به تأخیر انداختند تا توانستند از "اداره خودگردانی دمکراتیک" امتیازاتی بگیرند. مثلاً، بتازگی خبری در "کرد پرس" خواندم که "اداره خود گردانی دمکراتیک" وادار به مصالحه با "شورای میهنی کردهای سوریه" گشته است و قراردایی برای مشارکت این شورا در اداره کانتون ها گذاشته اند. البته از ریز این قرار خبری ندارم. اما همینکه "اداره خودگردانی..." وادار به مصالحه با این "شورا" گشته، برایم بسیار نگران کننده است. چرا که این شورا که از چند حزب کرد طرفدار بورژواهای کرد اقلیم کردستان عراق تشکیل و مسلح شده، تا همین اواخر برای انهدام ساختار دمکراتیک کانتون ها تلاش می کرد و با نیروهای یگان های خلق درگیر بود. یا خبری که رسانه های ترک از ورود عده ای از نیروهای مسلح "ارتش آزاد سوریه" می دهند. خبرگزاری الجزیره اخیراً از تشکیل یک ستاد فرماندهی مشترک خبر داده است. گو اینکه فرمانده نظامی کوبانی با اعلام اینکه "با برآورد ما و با توجه به وسعت منطقه و گلوله باران دائمی شهر توسط داعش، تراکم بیش از اندازه موجب تلفات شده و به ضد خودش تبدیل می شود." بی تمایلی خود را از حضور نفرت این نیروها در شهر را بروز داده است. مسلماً استقرار نیروهای مسلحی که خواهان به شکست کشاندن این تجربه دمکراتیک هستند نگران کننده است.

اگر این کشورها و دستجات نیت پاک و بشردوستانه داشتند با پیوستن نیروهای "یگان تدافعی خلق" از کانتون های جزیره و عفرین و داوطلبان دیگر، از طریق خاک ترکیه، مبارزان کوبانی را تقویت می کردند. گو اینکه نیروهای خلقی کوبانی بارها اعلام داشتند که مشکل شان نفرت نیست، بلکه سلاح های سنگین و مدرن است. تحویل نیازهای



## درباره تاریخ اتحادیه کمونیست فردریش انگلس (بخش پایانی)

پاییز سال 1849 اغلب اعضای کمیته-ی مرکزی و کنگره-ها مجدداً در لندن گرد هم آمدند. تنها اعضای غایب عبارت از شاپر و مول بودند. شاپر در ویسبادن زندانی بود و در بهار 1850 پس از تیرته شدن به جمع پیوست؛ مول پس از انجام سلسله ماموریت-های بسیار خطرناک و مسافرت-های تهییجی - در نهایت درست زمانی که ارتش پروس در ایالت راین مستقر بود، سواره نظام مسلحی را برای واحد توپخانه-ی پالاتینات تشکیل داد و به کمپانی کارگران بسانکون پیوست و در نهایت بر اثر اصابت گلوله بر سرش در طی جنگ در مورگ در مقابل پل رانتفرد به قتل رسید. از سوی دیگر ویلیش وارد صحنه شده بود. ویلیش یکی از آن کمونیست-های احساساتی بود که از سال 1845 بسیار در غرب آلمان شناخته شده بود. وی به دلیل احساساتی بودن-اش ذاتاً در مقابل گرایش انتقادی ما قرار داشت. طرفه اینکه ویلیش اصلاً پیامبر بود. اعتقاد داشت که برای رهایی و سعادت‌مند کردن پرولتاریای آلمان برگزیده شده و ادعاهایش بیش از آنکه رنگ و بویی سیاسی داشته باشد ناشی از دیکتاتوری نظامی بود. به این ترتیب کمونیسم مسیحی خام و ابتدایی که از سوی وایتلینگ موعظه می-شد به نوعی از کمونیسم اسلامی اضافه شد. در هر حال پروباگاندای این مذهب جدید برای نخستین بار به قرارگاه‌های پناهندگان تحت فرمان ویلیش محدود می-شد. با این حال اتحادیه از نو سازماندهی شد و نشریه-ی آدرس در سال 1850 منتشر شد و هاینریش باوئر به عنوان نماینده-ی اتحادیه با آلمان اعزام شد. من و مارکس نویسندگان آدرس بودیم که مطالبش امروزه هم حائز اهمیت است زیرا دموکراسی خرده بورژوایی هنوز هم حزبی است که همچون دورانهای انقلابی اروپا (1815، 1830، 1848-52، 1870 که در فواصل 15 تا 18 سال در قرن ما بوقوع پیوستند) به مثابه ی نجات دهنده-ی آلمان از دست کارگران کمونیست باید بر سر کار می-آمد. اغلب مطالب گفته شده در آنجا امروز هم قابل تعمیم است. ماموریت هاینریش باوئر با موفقیت کامل انجام شد. این کفش دوز قابل اعتماد دیپلمات مادرزاد بود. او اعضای سابق اتحادیه که بعضاً پی انگیزه شده و بعضاً هم سرخود عمل می-کردند، خصوصاً رهبران برادری کارگران را به سازمانی فعال بازگرداند. اتحادیه نقش بسیار برتری در نهادهای کارگری، دهقانی و ورزشی نسبت به سالهای قبل از 1848 بازی می-کرد طوریکه به گزارش دانشجویی به نام شولتز از بن که در آلمان به نفع دموکراسی خرده بورژوایی تبلیغ می-کرد و بعدها حتی تا معاونت وزیر در دولت آمریکا هم رسید «تمام نیروهای مستعد در اختیار اتحادیه بود.» بی شک اتحادیه تنها سازمان انقلابی حائز اهمیت در آلمان بود.

اما هدفی که این سازمان باید به آن خدمت می کرد اساساً به روند شکل گیری انقلاب نوینی که در راه بود بستگی داشت. امری که در طی سالهای 1850 قدری نامحتمل و ناممکن بنظر می رسید. بر بحران-های صنعتی 1847 که راه را برای انقلاب 1848 هموار نمود، غلبه شده بود. دوران شکوفایی صنعتی جدیدی که پیش بینی نشده بود، سربرمی آورد. هرکسی که چشمی برای دیدن داشت به وضوح می دید که توفان انقلابی 1848 بندریخ آرام می گرفت.

« با این خوشبختی همگانی که در آن امکانات رفاهی تا حد ممکن در یک جامعه ی بورژوایی و تحت روابط بورژوایی رشد یافته، سخن گفتن از انقلاب واقعی ممکن نیست. چنین انقلابی تنها زمانی امکان پذیر است که همه-ی این عوامل، نیروهای مولد مدرن و اشکال تولید بورژوایی گرد هم آیند. تنازعات

است. اگر قرار است طرح "خاورمیانه بزرگ" دوباره جان بگیرد و منطقه بزرگی را برای تضمین شکوفایی آینده سرمایه جهانی مهیا سازد، چه از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... نیاز به ایران دارد. بخصوص، پس از ظهور شرایط کنونی و داعش، کاملاً متوجه اهمیت نقش نفوذ سیاسی ایران در منطقه و حضور نظامی آن شده است. اگر دست ایران برای چنین اقداماتی باز و جیبش پر از دلارهای نفتی بود، نیروهای مخالف اسد و داعش را با ایجاد مثلث سوریه، عراق، و لبنان همراه با کمترین هزینه به سرمایه جهانی و غرب می توانست مغلوب سازد. در دراز مدت هم همین خواهد شد. مهم نیست که جمهوریخواهان در آمریکا و یا دیگر محافظه کاران در غرب بر سر کار بیایند. این تنها استراتژی است که می تواند پاسخگوی منافع آنها باشد. در ماه ها و سالهای آینده ما شاهد پیشبرد چنین استراتژی منطقه ای خواهیم بود.

عربستان در حقیقت بازنده اصلی در نزدیکی ایران و غرب است. حکومت های غربی بر روی این موجود نحیف مبالغ زیادی را خرج کردند تا بتواند به همراه دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس مانعی در مقابل هژمونی ایران در منطقه باشد. اما اینک می بیند که حتی از کنترل یک گروه دست نشانده خود نیز عاجز است.

در مورد سوریه، می بینیم که فعلاً سرنوشتی رژیم اسد از الویت های آمریکا و هم پیمانان غربی اش، بجز فرانسه و ترکیه، خارج شده است. البته این بدین معنی نیست که این هدف را بطور کلی کنار گذاشته اند. حیثیت و اعتبار سیاسی زیادی خرج این "تغییر رژیم" کرده اند. شاید در مصالحه با ایران و روسیه بالاخره به راه حل میانه ای مانند تغییر رژیم مالکی در عراق، برای سوریه نیز برسند.

نافرمانی های ترکیه نیز برخاسته از این معضل است. ترکیه با دیدن بمباران های غرب در دفاع از شورشیان لیبی، به اشتباه محاسباتی افتاد و فکر کرد در مورد سوریه نیز به همین منوال از اپوزیسیون اسد حمایت خواهد شد. اما همانطور که هیلری کلینتون در کتابش نوشته و تحلیل گران بسیاری با او همصدا شده اند، با برداشتن درب دیگ حکومت های استبدادی در کشورهای خاورمیانه، هیچ تضمینی برای بیرون آمدن نیروها و حکومت های طرفدار غرب نیست، و غالباً جک و جانورهای افراطی ای چون القاعده و داعش بیرون خواهند خزید. پس ترکیه با اشتباه استراتژیک اش تنها مانده است! آنها با حمایت بی دریغ از اپوزیسیون سوریه، احتمالاً، دوستی تاریخی خود با این کشور همسایه را به دشمنی تاریخی بدل کرده اند. اما، این هم واقعیتی است که برای حفظ ثبات استراتژیک در منطقه، رژیم اسد، به طریقی باید تغییر یابد. چرا که ترکیه نیز مانند ایران و اسرائیل، یکی از سه ستون اصلی طرح "خاورمیانه بزرگ" است که نمی توان بخشا، رضایت اش را برآورده نکرد.

### گزارشگران:

کوبانی بلحاظ رسانه ای مورد حمایت گسترده قرار گرفته است. دولت ترکیه تحت فشارهای بین المللی به عبور بیش از صد پیشمرگه با سلاح های مختلف تن داده است. بنظر شما آزادخواهانی که در منطقه نیستند و امید به ازسازی کوبانی دارند چگونه میتوانند این مقاومت را باری برسانند؟

### بینا داراب زند:

متأسفانه کار اساسی ای از ما بر نمی آید. زمان پر قدرتی آزادخواهان و چپ مدت هاست که بسر آمده و تا جان گیری دوباره آنها، سالها و بلکه دهه ها فاصله داریم. اینک بازی بدست سرمایه جهانی و هم پیمانانش است. تنها کار مفیدی که ما می توانیم بکنیم، تحقیق و تبلیغ الگوی دموکراتیک کوبانی برای ثبت در تاریخ و اذهان عمومی جهان و افشاگری از اهداف ضد بشری سرمایه جهانی در این مورد است. نشان دهیم که چگونه زیر تبلیغات حمایت از مردم کوبانی، کمر به شکست آنها و این الگوی دموکراتیک گرفته اند.

### گزارشگران:

آیا ناگفته ای مانده است؟

### بینا داراب زند:

من باز هم از شما تشکر می کنم که هر از چند گاهی چنین مصاحبه هایی را سامان می دهید تا امثال من تربیون برای ذکر واقعات داشته باشیم پیروز باشید!

با سپاس از شما

### گزارشگران



\* یک نسل کامل میان آن دوران و حال حاضر قرار گرفته است. در آن دوران آلمان کشوری با صنایع محلی و صنایع دستی بر اساس کارگران پدی بود. اینک به کشور معظم صنعتی که همچنان در حال انکشاف است تبدیل شده است. در آن زمان آدم مجبور بود کارگرانی که از موقعیت خود به مثابه ی کارگر و آنتاگونیسم تاریخی - اقتصادی شان نسبت به سرمایه آگاهی داشتند را تک به تک جستجو کند، زیرا آنتاگونیسم آنها تازه در آغاز راه بود. امروزه کل طبقه کارگر آلمان را باید تحت قوانین ویژه ای مهار کرد تا بلکه سیر توسعه آگاهی کامل آنها از موقعیت شان به عنوان طبقه ی ستمدیده قدری کند شود. در آن دوران عده ی معدودی که مغز شان به نقش تاریخی پرولتاریا پی برده بود مجبور بودند در خفا گرد هم آیند و در گروههای 3 الی 20 نفره سازماندهی شوند. اینک پرولتاریای آلمان دیگر نیازمند هیچ سازمان رسمی چه مخفی و چه علنی نیست. ارتباط داخلی و متقابل خودآگاه و رفقای طبقاتی همفکر به حد کافی موجود است تا بدون هیچ قوانین، هیئت و قطعنامه یا سایر اشکال محسوس پایه هایی کل امپراطوری آلمان را به لرزه درآورد. بیسمارک و رای مرزداران آلمانی داور مطلق اروپا شده است اما هر روز در میان آنها تهدید ورزنده ی پرولتاریای آلمان رو به رشد است که در سال 1844 مارکس آن را پیش بینی کرده بود. گولی که در چراغ طراحی شده از سوی امپراطوری جای نمی گیرد و می رود تا با توان روزافزون خود روزی از جای برخیزد و قوانین امپراطوری - و حتا فراتر از آن- را درهم شکنند. جنبش بین المللی پرولتاریای آمریکا و اروپا چنان قدرتمند شده است که نه تنها اتحادیه ی ضعیف و مخفی اولیه ی آن بلکه تشکیلات کاملاً گسترده ی بعدی اش - اتحادیه ی علنی بین المللی کارگران - نیز در حد و قواره ی آن نیست و تنها اتحاد بر اساس درک و احساس مشترک موقعیت طبقاتی برای ایجاد و همبستگی میان حزب همسان و بزرگ پرولتاریا همه ی کشورها و زبان ها کافی است. دکترینی که اتحادیه بین سالهای 1847 و 1852 عرضه نمود و در آن روزگار تنها از سویی معدودی از افراد فرقه گرای گاه بی فرهنگ استقبال شد اینک از سوی هواداران بیشماری از سراسر جهان از معدنچیان سیبری گرفته تا حفاران طلاي کالیفرنیا به واضع این دکترین - کارل مارکس- که در زمان خود مورد تنفر استثمارگران و مورد علاقه ی پرولتاریا بود، پذیرفته شده است. مارکس وقتی رخت از جهان پرست مورد اعتماد پرولتاریای جهان کهنه و نو بود.

چاپ نخست: نشریه سوسیال دمکرات 1885

منبع: منتخب آثار مارکس و انگلس، ج3، انتشارات پروگرس، مسکو 1970

ترجمه از مهرداد مینایی

برای دریافت نسخه های چاپخانه ای و مطالب این نشریه بصورت

جداگانه به تارنمای نشریه تدارک حزب انقلابی رجوع کنید

<http://nashriye.com>

آدرس تماس با ما [thenashriye@gmail.com](mailto:thenashriye@gmail.com)

گوناگونی که اکنون در آنها نمایندگان جناح های صنعتی حزب نظم قاره بدون تدارک برای انقلاب جدید دست به سازش متقابل می زنند، تنها به این دلیل ممکن می شود که مبنای رابطه ها برای حفظ نظم موجود بوده و واکنش ها کاملاً بورژوازی است. از اینرو کلیه تلاشها ی عملی در جهت تداوم توسعه ی بورژوازی بوده و رنجش اخلاقی و اظهارات احساساتی دمکراتها را منعکس می کند.»

مطالب فوق را من و مارکس در «نمایش می تا اکتبر 1850» در نوراینیش سایتونگ، نمایش اقتصاد سیاسی شماره 5 و 6 هامبورگ 1850 صفحه 153 نوشتیم.

در هر صورت، عده ی زیادی این بررسی کامل موقعیت را بدعت تلقی کردند آنهم در زمانی که لدر و رولین، لویی بلانکی، مازینی، کسوز و در میان افراد کمتر شناخته شده آلمانی، روگه، کینکل، گاک و بقیه-ی آنها در لندن گرد آمده بودند تا دولت موقتی را نه تنها برای سرزمین عزیز پدری شان آلمان بلکه برای کل اروپا برپا کنند و نیاز ضروری-شان تهیه-ی پول لازم از آمریکا بصورت قرض برای برپایی انقلاب در اروپا بود. آیا تعجب آور نبود که فردی مثل ویلیش هم وارد این جمع شود و شاپر که بر اساس انگیزه های قدیمی انقلابی خود عمل می کرد اجازه بدهد که او را تحمیق کنند و اکثریت کارگران لندن تا بخش اعظم پناهندگان با پیروی از آنها وارد کمپ انقلاب سازان بورژوا دمکراتیک شوند؟ کافی است گفته شود که جریان مخالفی که در پیش گرفته بودیم برای کسانی نبود که وارد بازی انقلاب سازی شده بودند. ما آگاهانه از اینکار سرباز زدیم. جدایی گریز ناپذیر بود. در اینمورد مطالب خواندنی بیشتری در افشاگری-ها موجود است. بعدها موضوع دستگیری ناتجونگ پیش آمد و بدنیال آن دستگیری هایت در هامبورگ اتفاق افتاد. هایت با خیانت و لو دادن اسامی کمیته مرکزی کلن به عنوان شاهد اصلی در دادگاه شرکت کرد و از آنرو که اعضای خانواده اش تاب تحمل سرشکستگی او را نداشتند وی را به ریودزاینرو فرستادند که همین فرد بعدها در آنجا کاروکاسبی به راه انداخت و به خاطر خدماتش به عنوان نخستین پروسی و بعدتر سرکنسول آلمان شد. او اینک دوباره به اروپا بازگشته است.

[پانویس انگلس: شاپر در سالهای دهه شصت اش در انگلستان است. ویلیش در جنگ داخلی آمریکا شرکت کرد و به مقام سرتیپی رسید و در جنگ مورفیسبورگ از ناحیه سینه گلوله خورد اما نجات یافت و حدود ده سال قبل در آمریکا درگذشت. از سایر افرادی که در بالا به آنها اشاره کردم تنها می توانم بگویم که هاینریش باوئر در استرالیا گم و گور شد و وایتلینگ و اوربرگ در آمریکا مردند.]

برای درک بهتر افشاگری لیست محکومین کلن را ذکر می کنم:

- 1- پی. جی. روستر، سیگار ساز؛ 2- هاینریش برگرز، نماینده ترقی خواه در لنتاگ بود و دیگر زنده نیست؛ 3- پیتر ناتجونگ، خیاط، چند سال پیش در حالیکه در برسلوا به عکاسی اشتغال داشت مرد؛ 4- وی. جی. رایف؛ 5- دکتر هرمن بکر، یکی از روسای کلن و عضو مجلس اعیان؛ 6- دکتر رولند دانیل، پزشک چند سال بعد از محاکمات به دلیل ابتلا به ذات الریه در زندان درگذشت. 7- کارل اونو، شیمیدان؛ 8- دکتر آبراهام جاکوبی که اینک در نیویورک به طبابت مشغول است؛ 9- دکتر آ. جی. کلاین، در حال حاضر پزشک و عضو شورای شهر کلن؛ 10- فردیناند فرالیگراس، که همان موقع در لندن بود؛ 11- آ. ال. اهرارد، کارمند دفتری؛ 12- فردریک لسنر، خیاط در لندن.

بعد از محاکمه علنی که از چهارم اکتبر تا 12 نوامبر سال 1852 بطول انجامید با حضور هیات منصفه به جرم خیانت بزرگ: روسر، برگر و ناتجونگ به شش سال، ریف، اوتو و بکر به پنج، لسنر به سه سال حبس در قلعه محکوم شدند و دانیلز، کلاین، ژاکبی و اهرارد تبرئه شدند.

با محاکمه کلن نخستین دوره ی جنبش کارگران کمونیست آلمان به پایان رسید. بلافاصله بعد از محکومیت اتحادیه را منحل کردیم. چند ماه بعد اتحادیه ی مجزای شاپر- ویلیش نیز به خواب ابدی فرو رفت.



## فاجعه ی کرونشات در سال ۱۹۲۱، آغاز ضد انقلاب

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

ترجمه: بهروز نوایی، یینا داراب زند

«امروز ما شاهدان توقف تراژیک یک انقلاب اجتماعی ای هستیم که به علت بی عملی مردمان اروپا در قبال نیروهای آگاه و مسلح ارتجاعی محدود به درون مرزهای ملی ماند. بنابراین این انقلاب به بازی زمانه با دشمن درون و خارج از کشور تنزل یافته است. ما شاهد اشتباهات متعددی بودیم، اشتباهاتی که افشا شده اند و از دیدگاهی آزادی خواهانه حقایق مهمی را بر ملا کرده اند.»

این چیزی بود که ویکتور سرگنی در ماه ژوئن ۱۹۲۱ به عنوان پیش گفتار مقاله اش، «آنارشیست ها و تجربه ی انقلاب روسیه»<sup>1</sup> ارائه کرد. هدف از نگارش این مقاله ترفیق آنارشیست ها به تأیید وجود جوانب مثبت و کارگری در انقلاب اکبر بود. با این که این مقاله پیش از قیام ماه مارس ۱۹۲۱ در کرونشات علیه بلشویک ها نگارش یافته بود، اما حتی در مقدمه ای که چند ماه بعد به آن اضافه شد، سرگنی هیچ اشاره ای به آن تراژدی نمیکنند. البته به درستی میگوید که «صحت» نتایج گرفته شده «از پارسال واضح تر گذشته اند.» آنچه این نقل قول مشخص میکند این است که محدود بودن «انقلاب اجتماعی» به یک سرزمین دیگر غیر قابل تحمل می شد. نه فقط به علت وقوع کرونشات، که به گفته ی خود لنین «تابش نوری که واقعیت را روشن می ساخت» بود بلکه همچنین، وقایع کنگره ی دهم حزب (که در آن مواضع «سیاست جدید اقتصادی» (نپ) و ممنوعیت دسته بندی ها (فراکسیونیسم) اتخاذ شد)، و شکست عملیات انقلابی ماه مارس ۱۹۲۱ در آلمان و اتخاذ سیاست جبهه ی سیاسی واحد در طی کنگره ی سوم کمینترن سال ۱۹۲۱، این سال را به سال انحطاط هر دو انقلاب روسیه و جهانی مبدل ساخت. هدف مقاله ی حاضر ارزیابی اهمیت تاریخی آن انحطاط در هشتاد و پنج سال پیش است.

۱۲۵ سال پیش (این مقاله در سال ۲۰۰۶ نگارش یافته است) کمون پاریس نمونه ای گذرا به آنچه طبقه ی کارگر قادر به دست یافتن اش است بود. نمونه ای از چگونگی مدیریت اجتماعی به وسیله ی خود شهروندان. اما پس از ۷۴ روز این کمون به دست دولت بورژوازی «نی پر» که تحت حمایت قدرت جهانی سرمایه داران بود، به علت محدود شدنش به یک شهر واحد و کشتار بیرحمانه ۲۰،۰۰۰ کارگر پاریسی طی یک هفته در ماه مه ۱۸۷۱ ساقط شد. در مقابل، تعداد قربانی های طبقه ی حاکم به دست کمون تنها ۸۴ نفر بود. بنابراین نشان داده می شود که ترور سفید طبقه ی حاکمه تعدادش بسیار فزون تر و شیوه هایش بسیار خونناک تر از ترور سرخ طبقه کارگر ۱۲۵ سال پیش است. همان گونه که مارکس اشاره کرد، محدود ماندن کمون به یک شهر مشکل اساسی کمون پاریس بود. اما مسئله ی پرولتاریای روسیه هم که انقلابش در محدوده ی یک کشور باقی ماند همین بود.

گذشته از همه ی عیوب آن، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه همچنان تنها مورد موجود تاریخی ست که در آن کارگران عملاً دولت سرمایه داری را در سراسر کشور سرنگون ساختند. به همین دلیل ما به تحلیل در راستای شناخت از آن ادامه میدهیم. مسئله ریشه ای این است که شرح دهیم چگونه انقلابی که گسترده ترین آزادی ها را برای طبقه ی کارگر و نتیجتاً انسانیت به ارمغان آورد تدریجاً تا سال ۱۹۲۸ به یکی از عظیم ترین حکومت های استبدادی قرن بیستم مبدل گشت. اکنون که با درک عینی (تاریخی) به رویداد هشتاد و پنج سال پیش نظر می اندازیم میفهمیم که سال ۱۹۲۱ نقطه ی عطفی در این مسیر بود که به شکست انقلاب منجر شد. ۱۹۲۱ سالی بود که بحرانی بودنش برای همگان واضح بود. در آن سال بیش از یک میلیون نفر از قحطی جان سپردند و بسیاری دیگر از تیفوس و دیگر بیماری ها تلف گشتند. اعتصابات علیه شورای کمیسر اسهای مردمی (سوناوکوم) و طغیان کرونشات وقایع ناگواری بودند. و به این بدبختی این حقیقت را اضافه کنید که نه

فقط انقلابی بین المللی که رهبران بلشویک انتظارش را داشتند بوقوع نپیوست، بلکه شکست عملیات ماه مارس در آلمان نیز همچون ضربه ی چکش پایین آمد.

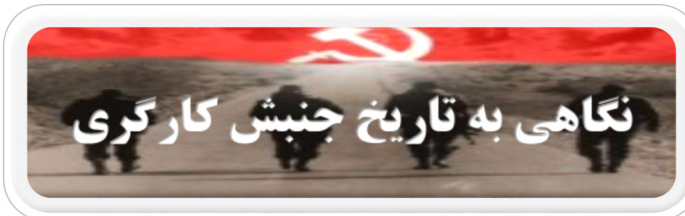
وظیفه ی ما در اینجا شرح وقایع به سادگی ترتیب تاریخی آنها نیست، بلکه توضیح اینکه این وقایع برای دوران کنونی ما دارای چه معنی ای می باشد است. ما آگاهیم که انقلابی همچون انقلاب روسیه را در پیش نخواهیم داشت. این بسیار مضحک خواهد بود که انقلابی بخواهد صورت کورکورانه به تکرار آنچه که در روسیه رخ داد بپردازد. (مانند تروتسکیست هایی که معضل رهبری انقلاب را به گماردن عناصر صادق در پست های استراتژیک تقلیل داده اند). ما باید از تله هایی که خیلی از به اصطلاح مارکسیست ها و انقلابیون در آن گرفتار آمدند حذر کرده و به تجارب گذشته همچون به مثابه دستور عمل نگاه کنیم. ما تنها با وقوف به آنچه واقعاً اتفاق افتاد قادر خواهیم بود که خود را برای مبارزات آتی به آگاهی مجهز کنیم. و اولین قدم در راستای این روند لزوم بحث در مورد اهمیت تاریخی این رویداد ها است.

۱۹۱۸ - ۱۹۲۱

یک سری مارکسیست های آزادیخواه <2> (Libertarian و آنارشیست ها فریاد میزنند که انقلاب اکتبر مدتها قبل از سال ۱۹۲۱ شکست خورده بود. ما این واقعیت را که قدرت شورایی در خطه ی جمهوری شورایی فدرال سوسیالیست روسیه در اواخر سال ۱۹۲۰ به عنوانی تو خالی تقلیل یافته بود را نفی نمیکنیم (گرچه نمونه های اصیل آن تا سال ۱۹۱۹ وجود داشت) <3>. واقعیت غیر قابل انکار دیگر حضور بیش از اندازه و زیادی روی «چکا» (سازمان امنیت حزب بلشویک) در حین جنگ داخلی بود که به دولتی در درون دولت تبدیل گشته بود. اما ترور سرخ از وجود همین جنگ داخلی ناشی میشد. در ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ بلشویک ها ژنرال های تزاری ای که قول داده بودند علیه ایشان اسلحه به دست نگیرند را رها ساختند. اما نه تنها چند ماه بعد همان ژنرال های تزاری حملات امپریالیست های فرانسه و انگلیسی به روسیه فرماندهی کردند، بلکه کلیه ی کارگران مشکوک به هواداری از بلشویک ها را هم اعدام نمودند. شدت توسل طرفین به ترور در این جنگ طبقاتی به سختی قابل قیاس با یکدیگر بود. مثلاً ببینیم که ژنرال ویلیام اس گریوز خودش چه گزارشی داده است: «با دقت که محاسبه می کنم میتوانم بگویم که در سبیری شرقی در مقابل هر صد نفر کشته شده به دست ضد بلشویک ها، آنان (بلشویک ها) یک نفر را به قتل رساندند.» <4>

همچنین، ما ادعا نمیکنیم که انقلاب تولید را از روابط سرمایه داری آزاد کرده بود. آن قدر میشود گفت که وقتی بلشویک ها به قدرت رسیدند اقتصاد کاملاً فلج شده بود. چرا که حداقل ۶۰٪ صنعت به تولید نظامی اختصاص یافته بود. و این بدان معنی بود که وقوع صلح برابر با بیکاری بود. بنا به مشاهدات ادوارد اکتون: «پس از اکتبر کشور از سقوط اقتصادی همچو مرگی سیاه رنج برد... بیش از نیم میلیون اهالی کارگران به دنبال نان از پایتخت به خارج روانه شدند.» <5>

حتی کارگران شاغل نیز مجبور بودند وقت شان را به یافتن غذا اختصاص دهند و این باعث تضعیف روحیه عمومی در توده های مردم بود. تلاش های بلشویک ها برای افزایش دیسپلین کارگری منجر به انتخاب کردن نمایندگان جدیدی شد که شکایت کارگران را فزونی میبخشید. با این همه تدریجاً حتی خود این کمیته های کارخانه راجع به دیسپلین و مقدار تولید کارگران نگران شدند. البته در دیو و شیاطین شناسی آنارشیست - لیبرتاریان ها (طرفداران آزادی فردی) این مسئله مسلماً از آنجا ناشی میشد که بلشویک ها برنامه ابتکاری خود کارگران در کمیته های کارخانه را نیز مانع می شدند. اما آنچنان که «اس. اسمیت» در کتاب «پتروگراد سرخ» نشان داد چنین دیدی ساده نگری ست: «...فرد نمیتواند این اوضاع را همچون پیروزی حزب بلشویک در قبال کمیته های کارگری ببیند. از اول کار کمیته ها متعهد بودند که هم تولید کالا را تضمین کند و هم زندگی در کارخانه را دمکراتیزه نمایند، اما شرایط صنعتی چنان



بود که این دو هدف با یکدیگر در تضاد قرار داشتند. «صفحه ی ۲۵۰ و ۲۵۱

اما جنگ داخلی خسارت های بیشتری به انقلاب وارد می ساخت. حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ عمدتاً یک حزبی کارگری بود. سال ۱۹۲۰ آن کارگران دیروز به مقامات ارتشی، چکا و اداری میدل شده بودند. تا سال ۱۹۲۲ بیش از دو سوم اعضای حزبی یا یک جور رئیس بودند یا یک جور مدیر. در عین حال مبارزه علیه حملات امپریالیست ها و سفید های روسیه به قفل گشتن دسته بندی ها منجر شده بود. مقدار بحث های درون حزبی کاهش یافت و به طور روز افزون موقعیت های نمایندگی محلی به دست دبیر محلی حزب پر میگشت که به نوبه ی خود برای سازمان های بالاتر نماینده تعیین میکردند. بکار گرفتن سانتراالیسم دمکراتیک در درون حزب (آنجا که سازمان های پائین تر کلیه ی سازمان های بالاتر را منسوب می ساختند) در عمل از هستی ساقط شده بود. تنها چیزی که باقی مانده بود سانتراالیسم بود. فقط لازم بود که استالین دبیر حزب شود تا رئیس همه ی دبیران منطقه ای گردد و کنترل قدرت سراسری را به دست گیرد. البته این واقعه بعداً اتفاق افتاد. وقتی در پی اخراج شدن از فرانسه در ژانویه ی ۱۹۱۹ سرگنی به پتروگراد باز گشته بود گزارش داد:

«در حال ورود به دنیایی بودیم که از سرما تا مرگ یخ میزدیم... در مرکز پذیرش به ما نان و ماهی خشک دادند. هیچ کدام مان توی عمرش هرگز چنین تغذیه ی مرگ باری را تجربه نکرده بود. دخترانی که روسری سرخ به سر داشتند به همراه مبلغین عینکی سوی ما آمدند تا خلاصه ی بحران آشوب زده را برای ما بیان کنند: "قحطی، تیفوس و ضد انقلاب همه جا هستند. اما انقلاب جهانی نجات مان خواهد داد."»

و همین باور به انقلاب جهانی بود که در قلوب طبقه ی کارگر روسیه، حتی در اوایل سال ۱۹۲۱، یعنی وقتی که این همه در رنج بودند غنچه های امید نهاده بود. میزبان های جوان از سرگنی راجع به فرانسه می پرسیدند که "پرولتاریای فرانسه در انتظار چه تامل میکند؟" اما، در واقع بیشتر امید اغلب بلشویک ها به پرولتاریای آلمان بود.

#### انترناسیونال سوم (کمینترن)

کل برنامه ی بلشویک ها را بدون درک مشخصات بین المللی آن، نمیتوان فهمید. اصرار در مخالفت قاطع با جنگ یگانه خصلت ویژه ی حزب بلشویک، به مثابه تنها حزب بزرگ اروپایی ای بود که همراه با مخالفت با جنگ خواسته های انقلابی ای را مطرح ساخته بود. V این بلشویک ها بودند که در کنفرانس های زیمروالد و کینتال موضعی کاملاً جدا از مواضع اکثریت سوسیالیست های بی عمل و میانه رو اتخاذ کردند. و آنکه که بلشویک ها در روسیه به قدرت رسیدند آنها دقیقاً با همان سخنی که رفیق روزا لوکزامبورگ (از حزب کمونیست آلمان) گفته بود هم آواز شدند: «مسئله ی سوسیالیسم در روسیه مطرح شده. این مسئله در روسیه (به تنهایی) قابل حل نیست.»

لنین در سومین کنگره ی شورا ها در ژانویه ۱۹۱۸ گفته بود: «خوب مسلماً پیروزی نهایی (یعنی استقرار یافتن) سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. کارگران و دهقانانی که قدرت شورایی را در دست دارند یکی از واحد های ارتش بزرگ جهانی می باشند. ۸ و در ماه مارس یعنی زمان پذیرفتن معاهده ی برست - لیتوسک او این مطلب را به این شکل بیان کرد: «حقیقت اجتناب ناپذیر این است که بدون انقلاب آلمان ما رو به فنا هستیم. ۹»

در "ترهای آوریل" سال ۱۹۱۷ لنین نیاز به انترناسیونال نوینی برای جایگزینی انترناسیونال دوم که از آگوست ۱۹۱۴ دنبال رو امپریالیسم شده بود، مطرح کرد. این خود جنگ بود که زمینه ی مادی برای این انترناسیونال را تأمین نمود. کارگران و سوسیالیست های سابق در قبال دولت های خودشان مقاومت بیشتری در پیش گرفته بودند. اعتصابات در وین، در هامبورگ و بریمن و در سرتاسر آلمان باعث تسریع اختتام جنگ جهانی اول بود. وقتی که خبر قیام های در وین به مسکو رسید "رادک"، یکی از رهبران

بلشویک، مشغول نگارش گزارش از تظاهرات های خود بخودی در مقابل کرمیلین بود. او در این گزارش نوشت: «من هرگز با چشم های خود چنین وقایعی را ندیده ام. کارگران زن و مرد و سربازان ارتش سرخ تا دیر وقت در شب پشت یکدیگر رژه میرفتند. انقلاب جهانی سرانجام ظهور کرد. توده های مردم گوش شان را به شنیدن گامهای آهنین انقلاب تیز کرده بودند؛ انزواک ما به پایان رسیده بود. ۱۰»

این اما، اندکی نابهنگام و نارس بود. با این که بسیاری از کارگران و سربازان سابق در سرتاسر اروپا به شکل روز افزونی طرفدار ایده ی شورایی بودند، اما در اکثر این کشورها این به عامل مستقیم تشکیل احزاب کمونیستی تبدیل نگشت. حتی در جایی مثل آلمان نیز انقلابیون در متمایز ساختن مشخص خود از سوسیالیست های میهن پرست افراطی ناکام مانده بودند. با این که رفقا روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت دست به تشکیل اتحادیه ی اسپارتاکیست زدند و لیکن از ترس منزوی شدن از توده های طبقه کارگر همچنان در حزب میانه رو "یو. اس. پی. دی." (که شامل کاتوتسکی و برنشتاین هم می شد) باقی ماندند. همین نوع برخورد شان بود که نه تنها کارگران را سردرگم نموده بود، بلکه اسپارتاکیست ها را از گروه های کوچک تر، اما با برنامه های سیاسی صریح تر، همچون بریمان چپ و سوسیالیست های بین الملل (آی. کی. دی.) منزوی ساخته بود. با در نظر داشتن این نکته هم که سوسیالیست های بصورت علنی با شورا های کارگری مخالفت نمی کردند اما در پشت صحنه در جهت نابود کردن شان فعال بودند، بدین مفهوم بود که اسپارتاکیست ها (بدان طریقی در مورد بلشویک های روسیه صدق میکند) حامیان شورا های کارگری به شمار نمی آمدند. اگر دوباره گفته ی ویکتور سرگنی را که در آغاز این متن قرار دادیم بخوانیم در می یابیم که تحریک های بزرگ تر بورژوازی اروپا که اصطلاح سوسیالیست ها را در چارچوب دفاع ملی به خودشان چسبانده بودند یکی از عمده ترین عواملی بود که انقلاب آلمان و کشورهای دیگر را به شکست منجر ساخت.

بدین ترتیب، هنگامیکه در ماه ژانویه ۱۹۱۹ خبر رسید که بین الملل دوم یک بار دیگر تحت روند تجدید سازمان قرار دارد، بلشویک ها را موظف ساخت که نخبگانی را که احساسات شان جریحه دار شده بود به گرد هم آبی برلین برای تشکیل بین الملل دیگری هدایت نمایند. اما قبل از آن که فرصت گرد هم آبی پیش آید رفیق لیبکنخت مشغول اجرای قیام های تحت رهبری اسپارتاکیست ها بود که به وسیله ی سوسیالیست های دمکرات ها متحد با پروتو فاشیست های فری کوریز با شدت سرکوب گشت. طی اقدام بعدی برای تلافی این شکست بود که صدها کارگر زخمی شده و رفقا کارل لیبکنخت و روزا لوکزامبورگ وحشیانه به قتل رسیدند.

سپس، محل قرار اولین میتینگ بین الملل نوین به مسکو منتقل شد. این انتقال قرار بود موقتی باشد تا آنکه انقلابات در غرب روی دهند. با این همه این اولین گامی بود که سرنوشت انقلاب روسیه را به بین الملل گره زد. و چون حزب کمونیست روسیه بود که هم در عمل و هم در اندیشه بر بین الملل تسلط داشت، کمینترن به سرعت به ارگانی در دفاع از قدرت شورایی در روسیه تقلیل یافت. طی برگزار شدن اولین کنگره ی بین الملل کمونیستی کارهای اندکی بیشتر از اعلانش صورت گرفت. تمام پنجاه نفر نماینده ای که در مسکو جمع شده بودند هیچ برنامه ی رسمی ای برای خودشان نداشتند و این خود عاملی گشت که بلشویک ها غلبه ی بیشتری بر این سازمان نوین بیابند. لنین در انترناسیونال کمونیست اعلام کرد: «سومین بین الملل کارگری فی البداهه با جماهیر شوروی سوسیالیستی در برخی مراتب همسان گشته است. ۱۱»

منظورش این بود که روند بروز انقلاب در جهان با پیشرفت سوسیالیسم در روسیه یکسان شده است. برای پرولتاریا متأسفانه روند انقلاب در جهت خلاف پیش رفت. یعنی با رشد ضد انقلاب در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی اهداف انقلابی انترناسیونال سوم نیز نابود گشت. با این همه در ۱۹۱۹، وقتی که انقلاب جهانی و ضد انقلاب سرمایه





شماره چهار، سال اول، آذر ماه ۱۳۹۳  
تدارک حزب انقلابی

جمله لنین نیز به اذعان داشتند) «پرولتاریا را در طی همین روند از دست داده» بودند. شورش ماه مارس ۱۹۲۱ در کرونشتات را لنین حاصل از همین واقعیت مادی ارزیابی کرد.

### اعتصابات در پتروگراد و کرونشتات

هیچ عنوانی در سراسر تاریخ انقلاب روسیه همچون کرونشتات دل ها را به آتش نمیکشاند. کرونشتات نقطه ایست که درک همگان را در رابطه با راهی که انقلاب را به شکست کشانید به چالش میکشاند. برای اکثر تروتسکیست ها و استالینیست ها، کرونشتات عکس العمل (روس) سفید بود که از شرایط اسف بار پایان جنگ داخلی برای ایجاد انقلابی علیه پرولتاریا سوء استفاده کردند. و یا بر مبنای برداشت "حزب کارگران سوسیالیست" ۱۵ علت وقوعش به خاطر آن بود که ملوانان کرونشتات اکنون همه کشاورز شده بودند و این انقلاب ماهیتی خرده بورژوازی داشت. برای آنارشویست ها، این "سومین انقلاب" راستین بر علیه دیکتاتوری بلشویک ها بود؛ و برای

مورخین سرمایه داری این رویدادی شاد آوری بود که ثابت می کرد که هر بدیلی به سیستم سرمایه داری به استبداد ختم خواهد شد. «ای. اچ. کار» در جلد اول کتاب "انقلاب بلشویک" تنها دو پانویس تک خطی در اشاره به شورش کرونشتات نوشته است. این نشان می دهد که تاریخ او، تاریخ دولت شوروی است، و نه تاریخ پرولتاریای انقلابی. برای انقلابیون کنونی از این مطلب نمیتوان به این سادگی گذشت، زیرا که چگونگی برخورد به این مطلب، خود، بیانگر روشی است که ما برای تحلیل از مشکلات تجربه ای انقلاب های گذشته به کار می گیریم.

قدرت شوروی تا سال ۱۹۲۱ به یک پوسته ی تو خالی مبدل شده بود. انتخابات شورا ها زیر چشمان نافذ چکا - سازمان امنیتی حزب - قرار گرفته بود. به همان ترتیب در حالی که مدیریت کارخانجات به سیستم تایلور (یعنی خط تولیدی با عمل سوار کردن قطعات

بوسیله ی کارگران مختلف) و کارفرمایی تک نفره تغییر یافته و بر انقلابی ترین طبقه ی کارگر در تاریخ تحمیل شده بود، گارد های مسلح درون آن کارخانجات استقرار یافته بودند. تا هنگامی که جنگ داخلی علیه (روس های) سفید در جریان بود، کارگران این شرایط را به مثابه اوضاعی ویژه پذیرفته بودند. در عین حال در حالیکه تروتسکی افسرهای قدیمی را برای شکست دادن سفید ها وارد کارخانجات میساخت، کارگران باز گذاشتن دست این افسران را در نیروهای نظامی پذیرفته بودند. اما در دسامبر ۱۹۲۰ که آخرین ژنرال نظامی سفید از روسیه به خارج رانده شد، هنوز هم علائم و روابط رژیم اضطراری باقی مانده بودند. مصادره اجباری گندم نیز ادامه داشت، حتی فرا تر از آن تروتسکی اعلان کرده بود که شیوه های حاکم در ارتش سرخ بایستی بر تمام نیروهای کاری استیلاء یابد (بحث در مورد نظامی کردن نیروهای کاری) و دیگر انتخابات جدیدی برای شوراهای کارگری در کار نبود. همه جا سخن از "انضباط آهنین" و استبداد بیشتر بود. حزب، که بطور روز افزون به جای حزب کارگران به حزب کارگزاران مبدل شده بود، قربانی دیوان سالاری (بوروکراسی) گشت. سلسله مراتبی شدن حزب نیز به جای خود باعث ظهور نیروهای اپوزسیون در درون گروه های پرولتری حزب بلشویک شد؛ گروه هایی مثل "دمکراتیک سنترالیست ها" به رهبری اوسینسکی و ساپرونوف، "مخالفین کارگری" به رهبری شلیابنیکوف، کولونتای و، "گروه کارگران" میاسنیکوف. خواسته های ایشان، با وجود هر اشکال و ضعفی که داشتند، بازگشت به اصول انقلابی سال ۱۹۱۷ بود. عجیب نبود که در فوریه ی ۱۹۲۱ لنین قادر بود بگوید که: «ما می بایستی شهادت داشته باشیم که مستقیم به چهره ی زنده ی واقعیت خیره شویم. حزب بیمار است، حزب از تب دچار لرزش و تشنج شده است. و اگر حزب نتواند به شدت و سرعت در شفا نمودن بیماری اش موفق گردد، شکافی ایجاد خواهد شد که برای انقلاب تأثیرات مهلکی به دنبال خواهد داشت.»

داری در بُهتِ ی جدال تن به تن با یکدیگر قرار داشتند، وجود انترناسیونال سوّم (هر قدر هم که نحیف بود) با تبدیل شدنش به بیرقی که کارگران جهان می توانستند اطرافش گرد آیند، بر این مسئله که جهت عمومی آن بر خلاف اهداف راستین پرولتاریا است سرپوش گذاشت. بخصوص که در آغاز این سال در (ایالت) باواریا (ی آلمان) و مجارستان استقرار جمهوری شورایی اعلان گشته بود. و نیروهای متحد (حکومت های ضد انقلابی بریتانیا، فرانسه و ایالات متحده ی آمریکا) با شورش های ارتش های خودشان در روسیه مواجه بودند. نخست وزیر بریتانیا "للوید جورج" اعلان کرد که نه تنها یورش بریتانیا به روسیه به اتمام رسیده، بلکه قیام های "کلاید" و "ولز جنوبی" باعث اضطراب و نگرانی دولت بریتانیا در مرزهای خودش گشته است: "...اگر اقدامات نظامی جدی بر علیه بلشویک ها انجام میگرفت، آن حرکت میتوانست انگلستان را بلشویست ساخته و لندن را شورایی کند." ۱۲

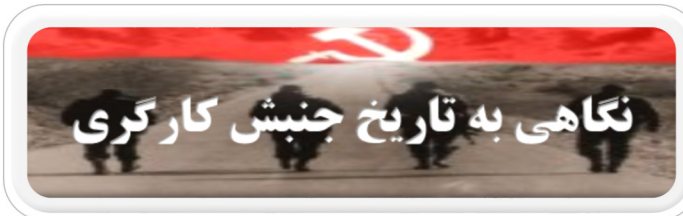
ژوئیه ۱۹۱۹ را لنین "آخرین ژوئیه ی دشوار" نامیده بود چون طی یک سال بنظر می آمد که "جمهوری شورایی بین المللی" در حال به پیروزی رسیدن است. اما، شرایطی که آن چنان سرمایه داری را تهدید میکرد تداوم نیافت و به سرعت فرو نشست. جمهوری باواریا که در ایالات آلمانی تنها ایالت شورایی باقی مانده بود تا پایان ماه مه فرو ریخت. به دنبال آن جمهوری شورایی مجارستان که به خاطر جر و بحث های درونی از پا افتاده بود و تحت حمله ی ارتش رومانی که از حمایت دیگر متحدان بر خوردار بود، در ماه آگوست ساقط گشت. روسهای سفید در پائیز به تهدید آمیز ترین نقطه عملیاتشان رسیده بودند. "یدونیچ" در آستانه ی دروازه های پتروگراد قرار داشت و "کولچاک" از سیبری به حرکت در آمد و "دنیسکین" از اوکراین برخاست. در اکتبر و نوامبر "...بقا و وجود رژیم به ریسمانی آویزان گشته بود." ۱۳

برای افزودن به فلاکت اوضاع موجود، در حزب تازه کار کمونیست آلمان که بهترین رهبران بین ژانویه تا مارس ۱۹۱۹ کشته شده بودند، "پاول لوی" در طی کنگره ی هایدلبرگ در اکتبر ۱۹۱۹ باعث ایجاد انشعاب شد. حزب تاکتیک هایی را برای استفاده از امکانات پارلمانی و اتحادیه های صنفی برای افزایش نفوذش اتخاذ کرده بود که به ناچیز ترین پیروزی هایی ختم گشته بود. پاول لوی که از پیروزی به قدر کافی راضی نبود، (بر خلاف نصیحت بلشویک ها)، پیشنهاد کرد که کلیه ی کسانی که علیه اکثریت رأی داده بودند اخراج گردند. جناح چپ هم که حدوداً نیمی از حزب را تشکیل میداد و بخش های شمالی آلمان (از جمله برلین) را تحت کنترل داشت به راه خود رفته و حزب کارگران کمونیست آلمان (کی ای پی دی) را تشکیل داد. مشکلات مشابهی نیز به شکل های متفاوتی در کشورهای دیگر پیش آمد. لنین تلاش میکرد که همه ی کسانی که رفرمیسم سوسیال دمکراتیک را رد کرده بودند - منجمله آنارکوسندیکالیست ها را - به انترناسیونال سوّم جذب نماید. در این زمان او همچنین به گروه های بریتانیایی که در حال مذاکرات برای تشکیل حزبی نوین بودند گفت که خودش طرفدار استفاده از اتحادیه های صنفی و تاکتیک های پارلمانی ست، اما در عین حال مخالف کسانیکه برای تاکتیک های متفاوتی فراخوان میدادند نیز نمیشاد.

در انتهای سال ۱۹۲۰ میلادی جنگ داخلی در روسیه با پیروزی خاتمه یافت، اما روسیه همچنان تنها مانده بود. بهای پیروزی اش هم البته تقریباً گزاف بود. تولیدات صنعتی 1/5 تولیدات سال ۱۹۱۲ شده و تولیدات کشاورزی به نصف تقلیل یافته بود. اقتصاد دان بلشویک، "ال. کریتسمان" وضعیت اقتصادی را به عنوان فروپاشی اقتصاد «به ابعاد غیر قابل قیاس در تاریخ انسانی» ارزیابی کرد. ۱۴ سیاست فرستادن دسته های نظامی به مناطق روستایی طی جنگ داخلی برای تحویل گرفتن اجباری گندم (طبیعتاً) به ۱۱۲ مورد شورش میان دهقان ها منجر گشت (که در منطقه ی تامبوف اس آر سابق، آنتونوف به تنهایی رهبری شورش ۵۰،۰۰۰ نفر را به عهده گرفت). بلشویک ها در تسخیر قدرت سیاسی موفق بودند اما همان گونه که بوخارین در ۱۹۲۱ اعتراف کرد (و رهبران بلشویکی از

۱۶

اما قبل از آن که مناظرات حزبی در دهمین کنگره حزب کمونیست روسیه امکان طرح یابند، در ماه مارس کارگران پتروگراد و مسکو اعتصاب کردند. در پتروگراد اعتصابات در سطح عموم توده های



## نگاهی به تاریخ جنبش کارگری

دولت روز بعد - در هشتم ماه مارس ۱۹۲۱ - به وقوع پیوست و با شکست روبرو شد. طی این یورش ۵۰۰ سرباز دولتی کشته شدند. در این مقطع بود که وقفه ای حاصل شد: دهمین کنگره ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در همان روز آغاز گشت. اگر شواهد بیشتری لازم بود تا نشان دهد که سال ۱۹۲۱ نقطه ی عطف مهمی در سرنوشت انقلاب شوروی بود، آنها را در دهمین کنگره حزبی آن شاهد می باشیم. سه مطلب عمده و بزرگ در کنفرانس مطرح بود. اولین آنها نقش اتحادیه های کارگری در سیستم شوروی بود. دومی، انتخاب سیاستی در قبال دهقانان بود: زیرا در رژیم اضطرابی طی جنگ داخلی تولیدات کشاورزی به نصف میزان آن در سال ۱۹۱۲ تقلیل یافته بود. و، سومین نکته، ممنوع ساختن دسته بندی درون حزبی بود.

مسائل اتحادیه کارگری عمدتاً زیر بحث هایی که به وسیله ی کارگران مخالف تحت رهبری آلکساندرا کولوننای و آلکساندر شلیاپنیکوف مطرح میشد قرار داشت. کارگران مخالف خواستار آن بودند که اتحادیه های کارگری گردش های تولیدی کارخانجات را تحت رهبری خودشان قرار دهند. اما از آنجا که آنها تنها دارای حدود ۵۰ نفر نماینده بودند، در تصویب نامه نهایی موسوم به "درباره وظایف اتحادیه های کارگری" خواسته ی مذکور رد شد. به جای آن، تصمیم گرفته شد که اتحادیه ها به "مدارس کمونیسم" مبدل گردند و در نتیجه، آنها دیگر قادر به ایفای نقش نهاد دولتی نبودند. همچنین، تحت مفاد این تصویب نامه، اتحادیه های کارگری، "همان جایی است که ... رهبران تحت سازماندهی خود توده های انتخاب خواهند گشت." این به خودی خود مشهود بر شدت افول نیروی شورایی ست زیرا که اشاره کننده به این امر است که دمکراسی شورایی دیگر دوباره احیا نشده و مستقر نخواهد گشت.

در پانزدهم ماه مارس، کنگره همچنین سیاست نوین اقتصادی (نپ) را که مبتنی بر دادن مالیات به جای مصادره کردن حبوبات بود، مورد قبول و تصویب حزب قرار داد. در عمل، این سازش بیشتری از امتیازاتی بود که کرونشتاتی ها خواسته بودند تا به دهقانان اعطاء شود. بسیاری از بلشویک ها با آن مخالفت کردند که از جمله اوسینسکی از گروه سانتراالیسم دمکراتیک در میان آنها قرار داشت. ریازانوف این سیاست را "شکافی دهقانی" تعریف کرد بدان معنی که این عمل سازش دیگری با طبقه ی دشمن است. لنین پاسخ داد: «تتها سازشی با دهقان ها که میتواند انقلاب را نجات دهد.»

در واقع سیاست نوین اقتصادی حاکی از حمله ی همه جانبه ی مستقیمی به طبقه ی کارگر بود. زیرا که این عمل به خصوصی کردن کارخانجات کوچک تر منجر شد. بدون حمایت از سوی دولت، آن کارخانجات کوچک کارگران را اخراج کردند و این به رشد سریع بیکاری و کاهش حقوق ها منجر شد. در این مقطع حزب بلشویک هم به حزب حاکم در یک کشور تبدیل شده بود که در انتظار انقلاب جهانی می خواهد چهار دستی به قدرت بچسبد و، همچنین حزبی بود که در عین حال به رهبری دهقان های ضد انقلابی مشغول است. با این همه، تا زمانی که حزب بلشویک به سنت بحث های آزادش وفادار بود، انقلابیون همچنان میتوانستند تا حدودی امید شان به فردا را حفظ نمایند.

با این همه مصوبه ی کنگره ی دهم حزب بندی ها را ممنوع اعلام کرد (با این که تأثیری نداشت و دسته بندی ها تا ۱۹۲۷ همچنان در صحنه حضور داشتند، اسامی جریان های "سانترالیسم دمکراتیک" و "کارگران مخالف" را در مصوبه قید کردند.) اما این مصوبه بلشویک ها را مقید ساخت که بیش از هر زمان از حزب دفاع کنند. لنین، علناً در مورد خطرانی که وجود گرایشهای مختلف در بحث اتحادیه ی صنفی داشتند واکنش زیادی نشان داد. او اشتباه تصور میکرد که کارگران مخالف هوادار ایده ی اتحادیه های ضد حزبی هستند. این که او تا چه اندازه در اشتباه بود در همین واقعیت تجلی می کند که همزمان با دفاع بلشویک ها از پایگاه دریایی کرونشتات، بقیه ی گروه بندی های حزب نیز مشغول فعالیت هایی برای منکوب کردن شورس کرونشتات بودند. بخشی از نمایندگان سید نقره ای که به کرونشتات یورش نهایی را برده و سرانجام در

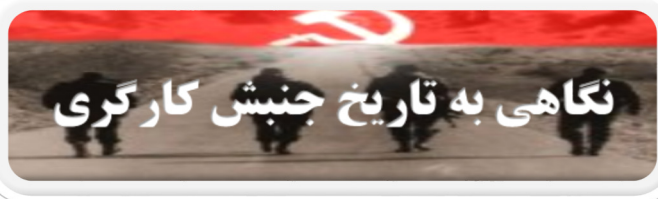
کارگری بود که خواستار آزادی انتشارات، رها ساختن زندانیان سیاسی و بازگشت دمکراسی در کشور بودند. برخی خواستار باز کردن بازار های محلی غذا برای مقابله کردن با کسری ها رو به رشد غذایی (که رفته، رفته به قحطی سال ۱۹۲۱ مبدل میگشت) بودند. ضد انقلابیون هم تلاش میکردند که به وسیله ی خواستار ایجاد مجلس موسسان شوند تا از شرایط استفاده ببرند. عکس العمل بلشویک ها حاکی از ترس و اضطراب شان بود. سربازان برای در عمل شکستن جلسات اعتصابی ها و بازداشت رهبران اعتصابات اعزام شدند. سازمان امنیت چکا به ضد تبلیغات روی آورد و به دروغ شایع نمود که جنبش اعتصاب متشکل از عناصر دهقانی است. در صورتیکه در آن مقطع پروتاریای پتروگراد از پروتارهای عمیقاً وفادار به حزب بودند. ورود آذوقه ی نان عامل قوی ای در پایان دادن به اعتصابات بود. چراکه از همان آغاز اعلان بریدن جیره ی نان جرقه های آتش اعتصابات را روشن کرده بود.

شورش کرونشتات که در این پایگاه دریایی روی داد عکس العمل مستقیمی در قبال اعتصابات پتروگراد و روش سرکوب آن بود. در ۲۸ ام فوریه نمایندگان از پتروگراد اوضاع را به آنها گزارش دادند و لایحه ی ملوانان کشتی جنگی پتروپاولوسک تصویب گشت. این لایحه خواستار انتخابات جدیدی برای شورا و، آزاد ساختن کلیه ی سوسیالیست ها و آنارشویست ها بود. امر مهم و قابل توجه آن است که این لایحه خواستار آزاد کردن بورژوا ها نبود و ملوانان شدیداً مخالف یک پیشنهاد ارتجاعی برای تشکیل دوباره ی مجلس موسسان بودند. لایحه از لحاظ اقتصادی بر مبنای مبلغ جیره بندی عادلانه تر، آزادی مقدار محدودی از تولیدات صنعت دستی و مختار بودن دهقان ها برای تولیدات آزاد، تا بدان حدی که نتوانند روستاییان دیگری را بر سر زمین شان استخدام کنند، قرار داشت. در واقع این لایحه عقب نشینی محدودتری را نسبت به "نپ"، یعنی سیاست نوین اقتصادی که لنین از قبل از وقوع این قیام مروج آن بود، توصیه می کرد.

"کالینین"، یک استالینیست که رئیس جمهور آتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شد، راهی کرونشتات گشت، و او در آنجا با پرخاشگری شدیدی به ملوانان (که هنوز عملاً شورس نکرده بودند) برخورد کرد.

واکنش ملوانان در نشر اولین نشریه ی "کرونشتات ایزوستیا" (اخبار کرونشتات) عینیت یافت که در سر مقاله اش اعلان میکرد «حزب کمونیست، ارباب دولت، خود را از توده ها جدا کرده است. این حزب نشان داده که قادر نیست کشور را از افتضاحی که خودش به بار آورده به بیرون کشاند. حوادث بیشمار اخیراً در پتروگراد و مسکو روی داده نشان میدهد که اطمینانی که حزب سابقاً به توده ها داشت را از دست داده است.»<sup>۱۷</sup>

در مقابل دولت بلشویک اعلان کرد که وقایع کرونشتات "یک نقشه ی سفیدها" تحت رهبری افسر سابق تزار ژنرال کوزلوسکی است. اینکه روزنامه های در تبعید در پاریس قبلاً راجع به مشکلات کرونشتات سخن گفته بودند، به رغم اعلان مخالفت مبارزان کرونشتات با ضد انقلابیون، برای دولت نقش مدرکی برای اثبات ادعا های شان بود. اصولاً، بلشویک ها به ضد انقلاب همچون امری که تنها از خارج از کشور منشاء میگیرند می نگریستند و در نتیجه مبارزان کرونشتات می بایستی اجباراً به طور عینی در خدمت ضد انقلاب تبعیدی می بودند. وجود ملاحظات بسیار مهم و استراتژیک بود که در وحشت و اضطراب دولتمردان نقش داشت. تا آن موقعی که دریای اطراف کرونشتات یخ زده بود، دسترسی به آن ممکن بود. اما، در بهار که یخ ها آب میشدند آنگاه کرونشتات از احاطه ی کنترل دولت خارج گشته و خطر آن می رفت که آن نقطه به پایه ای برای عملیات نیروهای سرمایه داری خارجی مبدل گردد. به همین خاطر بود که امکانات برای اجرای مذاکرات طولانی بین دولت و ملوان ها وجود نداشت. تروتسکی به اهالی کرونشتات یک اتمام حجت (اولتیماتوم) فرستاد. آن التیماتوم در ۷ مارس ۱۹۲۱، همان زمان که نشریه ی "ایزوستیا ی کرونشتات" در مخالفت با تروتسکی به وی لقب "دیکتاتور روسیه ی شوروی" لقب بخشید، رد شد. یورش اول



شماره چهار، سال اول، آذر ماه ۱۳۹۳  
تدارک حزب انقلابی

۱۸ مارس پیروز شدند، شامل همین دسته های اپوزسیون بودند. گر چه طعنه آمیز می نماید اما در هم شکستن کمون کرونشنتات دقیقاً پنجاه سال پس از تاریخی روی میداد که کمون پاریس شکل گرفته بود. در دید سرگنی جشن گرفتن برای کمون پاریس اندکی ناخوشایند بود چون در همان زمان ۱۰،۰۰۰ نفر از حمله کنندگان جانشان را از دست دادند و ۱،۵۰۰ نفر از مدافعین کشته شده و ۲،۵۰۰ نفر دستگیر شدند. برخی از ایشان به دست چکا به قتل رسیدند. با این همه، سرگنی خودش از حمله دفاع میکرد. ارزیابی دردناک او از وضع موجود همان چیزی است که دیگر حاضران به ما ارائه می دهند: «پس از درنگ های متوالی و به همراه غم و اضطرابی غیر قابل توصیف، رفقای کمونیست و من اعلام کردیم که در طرف حزب قرار داریم. چرا؟ بدین خاطر که راه کرونشنتات حق بود. کرونشنتات آغاز انقلابی آزاد برای دموکراسی مردمی بود؛ نام "انقلاب سوّم" عنوانی بود که برخی آنارشیست ها که سرشان مملو از خیال های باطل است بدان داده بودند. با این همه کشور کاملاً خسته بود و از پا در آمده بود و تولیدات متوقف شده بود؛ هیچ اندوخته ای باقی نبود و حتی استقامت موجود در قلوب توده ها به آخر رسیده بود. نخبگان طبقه ی کارگر که طی مبارزه با رژیم قدیمی کپک زده بودند تلفات زیادی داده بودند. حزب که از نفوذ های قدرت طلب ورم کرده بود اعتقاد و امید کمی به ارمغان می آورد. از بقیه ی احزاب هم فقط هسته ای جزئی موجود بود که شخصیت های شان مشکوک مینمودند. اگر دیکتاتوری بلشویک ها سرنگون میشد آنگاه فاصله با آشفتهگی به نزدیکی یک مو بود. و آن آشفتهگی به شورش های دهقان ها، کشتار کمونیست ها، بازگشتن مهاجرین و در نهایت، به دیکتاتوری دیگری منجر میشد که این بار ضد پرولتری بود.» ۱۸

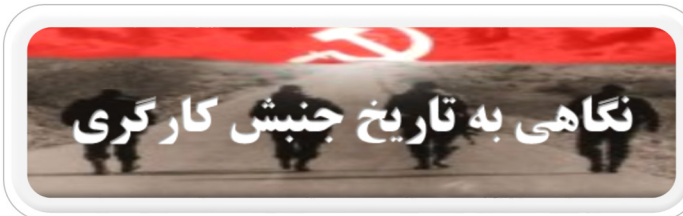
**عملیات مارس و سومین کنگره ی انترناسیونال کمونیستی**  
کرونشنتات یگانه واقعه ای نبود که نشان میداد موج انقلاب در حال فرو نشینی ست. همان طور که قبلاً اشاره کردیم در سال ۱۹۱۹ حاصل انشعاب کمونیست های آلمان تشکیل دو حزب "کمونیست آلمان" و "حزب کارگران کمونیست آلمان" بود. تمام تلاش ها برای ایجاد پیوندی دوباره بین آنها با گوش های سنگین روبرو شد. اساساً "حزب کمونیست آلمان" از آغاز تشکیل اش میان توطئه چینی و انفعال در حال نوسان بود. شرکت آن در به اصطلاح "عملیات مارس" مصیبتی بود که طی آن نه تنها دو سوّم اعضایش را از دست داد (یعنی طی سه ماه تعدادش از ۳۵۰،۰۰۰ نفر به ۱۸۰،۰۰۰ نفر تنزل کرد)، بلکه اراده و سیرت انقلابی طبقه ی کارگر را نیز از بین برد. به تشویق رادیک و بلا کان، حزب کمونیست آلمان در برابر تحریکات ارتش (که قصد داشت کارگران را خلع سلاح نماید) واکنش نشان داد تا خدمتی در راستای بیرون آوردن روسیه ی شوروی از انزوا کرده باشد. و، بخشاً برای این که در قیاس با حزب سوسیالیست که طی "کاپ پوتش" توانسته بود با سازماندهی اعتصاباتی اقدامات جناح راست در جهت کودتا را با شکست مواجه سازد، نقش جدی تری بازی کرده باشند. در پایان عملیات رهبر حزب کمونیست آلمان در برلین تلاش کرد تا با منفجر کردن ساختمان های حزب کمونیست آلمان کارگران را تحریک کند تا به رزم شان ادامه دهند؛ اما این تاکتیک به وسیله ی طبقه ی حاکم افشا گشت و نتیجه ای معکوس داد. آخرین شکست در هامبورگ صورت گرفت. کارگران آن شهر که قصد داشتند به جنگ ادامه دهند در نهایت با کارگران مبارزی درگیر شدند که دیده بودند عملیات مارس خاتمه یافته است.

مدتها قبل از شکست عملیات مارس در آلمان، روسیه ی شوروی مشغول مذاکرات برای نجات خود در اوضاع امپریالیستی پس از جنگ بود. معنای این مذاکرات به طور اتوماتیک ترک انقلاب جهانی نبود، بلکه به سادگی مفهومش نیاز اقتصاد ضعیف شوروی به عقد قرارداد های تجارت خارجی بود. در ۱۶ ام مارس ۱۹۲۱ یعنی دو روز قبل از سرکوب کامل کرونشنتات، دولت انگلیس قرارداد شوروی - انگلیس را که تلویحاً حاکی از به رسمیت شناختن دولت بلشویک در مقابل ترک تبلیغات ضد انگلیسی در افغانستان و هندوستان می بود، امضاء کرد. با این همه، مذاکرات پنهانی با ارتش و دولت آلمان برای مدت طولانی تری در جریان بود. حتی زمانیکه در آلمان عملیات مارس در حال روی دادن بود، "راتنو" برای یک مأموریت تجاری آلمان به مسکو رفته بود. حتی کمیسیار تجارت خارجی شوروی "کراسین" به کارگران آلمان اخطار داده بود که در چنین شرایط بحرانی اعتصاب شان مانع از تحویل کالا ها به اتحاد شوروی خواهد شد!

طی سومین کنگره ی کمیترن (انترناسیونال سوم کمونیست) اوضاع حاکی از این بود که موج انقلابات رو به افول کامل هستند. تروتسکی به نمایندگان گفت که در ۱۹۱۹ آنها انتظار داشتند طی چند ماهی انقلاب جهانی پیروز شود، اما امروزه صحبت از "سال ها" است. شکست در عملیات مارس، و شورش کرونشنتات بر افکار رهبران بلشویک که بحث های اصلی را ترتیب داده بودند به شدت سنگینی میکرد. دیگر صحبت از ناسازگار بودن دفاع ۲۱ ماده ای از مواضع انقلابی مصوبه کنگره دوم نبود. در این مقطع نگرانی بر سر این بود که چگونه برای احزاب کمونیست پایگاه توده ای به دست آورد. با در نظر گرفتن این واقعیت که دوره ی امواج انقلابی به سر آمده معنی اش این بود که در جهت وحدت با همان سوسیال

بعدها، رهبران بلشویکی که، همزمان با تکرار دروغ های چکا، کرونشنتات را به توطئه ی گاردهای سفید نسبت میدادند، حرف شان همین بود. بوخارین ولی نوشت: خیر، اصلاً اینگونه نبوده است؛ ولی او هم مجبور شد که عبارت حاکی از شورش "برادران مشتبّه پرولتری مان" را حذف نماید. بعداً لنین دقیق تر گفت که کرونشنتاتی ها نه دولت سفیدان را می خواستند و نه دولت بلشویک ها را لیکن، "راه دیگری هم موجود نیست." و در آن مقطع همین گفته در سطح بین المللی نیز مورد قبول قرار گرفت. حتی حزب کمونیست آلمان هم که از قبل در جهت خلاف انترناسیونال سوم موضع گرفته بود در ۱۹۲۱ پذیرفت که سرکوب کردن کرونشنتات ضروری بوده است.

اما با این همه، گفتن آن که تمام انترناسیونالیست های آن زمان از سرکوب کرونشنتات حمایت کردند یک چیز است و از آن درس نگرفتن چیز دیگری است. با این که در آگوست ۱۹۴۰ تروتسکی هنوز میتوانست در تألیف زندگی نامه ی استالین بگوید که سرکوب کرونشنتات "یک تراژدی لازم" بوده، اما امروزه ما قادر هستیم که به درس های تاریخی آن واقعه دید گسترده تری بیافکنیم. امروزه ما نمیتوانیم به کرونشنتات به طور مجرد نگاه کنیم. طبق پیشامدش، هر طرف که برنده می شد، پیروزی از آن ضد انقلاب بود. با این همه، گر چه شکست ملوانان کرونشنتات شکستی برای قدرت شورایی در درون روسیه بود، اما حداقل دور نمای انقلاب جهانی هنوز هم باقی می ماند. و این، فاکتور حیاتی در دیدگاه انقلابیون آن زمان بود. مشکل اصلی در این بود که حزب، دولت بود. درس حاصله این است که حزب، گذشته از کاری که اعضای آن در داخل شورا های منطقه ای خاص انجام میدهند، باید حزب پرولتاریای جهانی باشد. شاید در مقطعی در آینده مواردی پیش آید که دوباره اعضای حزب در رابطه با سختی هایی خاص در اوضاع انقلابی ای مانند سال ۱۹۲۱ با هم درگیر شوند، اما حزب در آینده باید سازمانی بین المللی باشد. و معنی اش فقط در روحیه و احساسات نیست. نباید از لحاظ فیزیکی صرفاً به یک منطقه ی واحد چسبیده باشد. اگر معنای قدرت شورایی همان است که در نامش به چشم میخورد، آنگاه شورا های هر ناحیه مختار هستند که نمایندگان خود را انتخاب کرده و خلع شان کنند. اما، خود حزب تنها به برنامه ی انقلاب بین



دمکرات هایی که در سال ۱۹۱۴ به کمپ امپریالیست ها پیوسته بودند و با کشتار صدها کمونیست به دست فاشیست های زیرزمینی مشکلی نداشتند، گام بردارند. بنابر این سومین کنگره ی کمینترن گام دیگری در راستای گردش به جهت ضد انقلاب در سال ۱۹۲۱ بود. همچنین حاکی از آن بود که سرنوشت انقلاب جهانی و تغییر مسیرش به ضد انقلاب به سرنوشت روسیه پیوند خورده است. اولین نشانه ی آن در میحت "مسئله ی ملی و استعماری" روشن گشت. در سابق کمینترن سیاستی اغراق آمیز در قبال رابطه ی مبارزات آزادیبخش ملی علیه امپریالیسم با کمونیسم داشت. حالا، (یعنی تنها ۹ ماه پس از کنفرانس باکو) حتی عنوان آن نیز از "مبارزه آزادیبخش ملی و ضد استعماری" به "مسئله ی شرقی" تغییر یافته بود. معنی قرارداد تجاری روسیه با امپراطوری بریتانیا به علاوه ی قرارداد های با ایران و ترکیه این بود که به کشورهای مذکور نباید توهین شود. تعجبی نیست که رفیق کمونیست هندوستان "ام. ان. روی" با محکوم کردن سیاست کمینترن به مثابه "فرصت طلبی خالص"، این بحث را "شایسته ی کنگره ی انترناسیونالیسم دوم" ارزیابی نموده بود. ۲۰

اصل تغییر مسیر به سوی سوسیال دمکراسی در کل نیز صدق میکرد. اگر از قبل با رهبر بد شگون حزب کمونیست آلمان "پاول له وی" که در آغاز سال اخراج شده بود رابطه ای وجود نداشت، اینک با این تغییر مسیر سیاسی در قبال سوسیال دمکراسی، در کنگره ی سوم کمینترن، عنوان "جبهه ی متحد" با جلا دادن طبقه ی کارگر را شایسته می یافت. اما نصایح رهبران بلشویک در کنگره ی سوم گرایش به "توده ها ی مردم" تبدیل شده بود. منتهی کمونیست ها این ایده را زمانی که قصد شان شکاف انداختن میان احزاب سوسیال دمکراتیک بود به کار برده بودند. خوب این شعار جدید معنی اش چیست؟ آیا چیزی به غیر از ایجاد روابط حسنه با سوسیال دمکراسی در همه ی سطوح بود؟ اگر چه اجداد سیاسی مان در رهبری حزب کمونیست ایتالیای آن زمان با این شعار مخالف نبودند اما بر آن شدند که یک طور دیگر اجراش نمایند. برای آنها همکاری در اعتصابات و دیگر فعالیت های کارگری به همراهی احزاب سوسیال دمکرات "پیوستن به مردم" بود اما در عین حال، مخالفت با رهبران سازشکار طبقاتی را نیز حفظ کرده و ادامه دادند. وقتی که حزب روسیه شعار "جبهه ی متحد" را در پیش گرفت دیگر روشن شده بود که از یاری رساندن به صفوف و فعالین احزاب مربوطه در جهان دیگر خبری نخواهد بود و روابط با رهبری احزاب سوسیال دمکرات هدف برنامه ی کاری شان است.

این اولین گام در راستای حذف کردن انقلاب در سطح جهانی در برنامه شان بود. علناً گفته نشد اما عملاً چنین گشت. نه تنها ۱۹۲۱ نشان داده بود که جهت انقلاب روسیه اکنون به جهتی بر ضدیت با طبقه ی کارگر منحرف گشته، بلکه، این گام آغاز روندی بود که به زیر پای گذاشتن اصول پرولتری در سطح بین المللی ختم می شد. بنا به تحلیل رفقای مان در حزب کمونیست سومین کنگره ی کمینترن نقطه ی گردش در تاریخ کمونیسم بین المللی بود. تضادهایی که در سطح جهانی ظاهر میشد به اولین تجربه ی انقلابی آویزان گشتند. ایجاد انقلاب در هر کشوری که لازمه اش شکست دادن نظامی بورژوازی ست معنی اش این نیست که سوسیالیسم دارد ساخته میشود بلکه، تنها یعنی شرایط مناسب و لازم برای ساختن آن فراهم شده است. در هم شکستن دستگاه سیاسی که غلبه ی بورژوازی در آن میسر شده و جایگزین کردن آن با دستگاه پرولتری متکی بر دیکتاتوری پولادین این طبقه، مسلماً امری ست حیاتی ولی حتی خود آن نیز کافی نمیباشد. برای پیشروی مؤثر به سوی سوسیالیسم، انقلاب به ساختار سیاسی پیشرفته نیاز دارد، به علاوه ی یک اقتصاد کاملاً خود مختار که در آن سال ها روسیه هیچ کدام از این دو را نداشت. بدین خاطر است که تنها راه رهائی از عقب گرایی روسیه به پیروزی انقلاب در کشورهای غربی، ترجیحاً کشورهای پیشرفته ی صنعتی است. بر همین اساس بود که بین الملل کمونیستی و حزب بلشویک که اجباراً ستون فقرات کمینترن را تشکیل میداند در دو کنگره ی اول

موظف بودند که به تسریع و یا حداقل تشویق برای حل چاره های سازش نا پذیر انقلاب بردارند. با این همه به دور انداختن استقلال سیاسی حزب طبقه و دیکتاتوری پرولتاریا نه رهبران سوسیال دمکرات را راضی کرد و نه متحد ساختن توده ها حول محور یک برنامه ی انقلابی را میسر ساخت، بلکه تنها به گیج شدن پرولتاریای جهان، و به کند شدن سلاح مبارزاتی اش انجامید و اهدافش را نار و مبهم ساخت. ۲۱

برای اولین بار در سال ۱۹۲۱ شعار انقلاب جهانی در روز جهانی طبقه ی کارگر از لیست شعارهای حزب کمونیست روسیه حذف شد. برای انقلابیون آن زمان با این همه اهمیت این مطلب خیلی هم واضح نبود. در هر جنبشی شکست و عقب نشینی پیش می آید و انقلابیون باید با یک خوش بینی منطقی امید داشته باشند که چنین عقب نشینی هایی قابلیت آن را دارند که معکوس گردند. تروتسکی از تقبل "به سوی توده ها" به مثابه "استراتژی عقب نشینی مؤقت" دفاع کرد اما موقت یعنی چند سال؟ در سال ۱۹۲۲ یوردیگا علناً از «خطر افتادن جبهه ی متحد در چاه ریویزیونیسم کمونیستی سخن گفت.» ۲۲ تا سال ۱۹۲۴ او مطالبه کرد که شعار های "جبهه ی متحد" و "دولت کارگران" به دور انداخته شود. تا این زمان با این همه تمام احزاب کمونیستی مربوط به انترناسیونال بیشتر در تهاهی "بلشویزم" سقوط کرده بودند، یعنی رهبران شان بر اساس تطبیق به مسکو و منافع روابط خارجی دولت شوروی انتخاب گشتند. به اصرار مسکو گرامشی جانشین یوردیگا شد و او از انواع وسائل سازمانی استفاده کرد تا تسلطی که چپ کمونیست ایتالیا بر حزب کمونیست ایتالیا داشت را نابود سازد (حتی اگر این روند تا کنگره ی لیونز در سال ۱۹۲۶ طول می کشید) ۲۳ تا آن زمان اجداد سیاسی مان در کمونیست چپ، کمیته ی اینتسا (اتحاد) را که پلانفورم آن جمع بندی ایشان از سیاست های مفتضحانه کمینترن بود را ایجاد کرده بودند. از آنجایی که روابط حزب با توده های مردم عمدتاً بر مبنای وضعیت عینی شکل می گیرد، اشتباه است که فرض کنیم در هر شرایطی مصلحت های زمانی و مانور های تاکتیکی قادر به گسترده کردن زمینه ی حزبی می باشند. ۲۴

### انقلاب کار توده هاست

سال ۱۹۲۱ تنها مجموعه ای از شکست های نا مرتبط به یکدیگر نبود، بلکه نمایانگر انتهای واقعی موج انقلابی و آغاز قطعی واژگونی روندی بود که انقلاب پرولتاریای جهان را در برنامه ی کار تاریخ نهاده بود. برای انقلابیون آن زمان واضح بود که عقب نشینی عظیمی در سطح بین المللی در حال وقوع است. در دید بلشویک ها آنها موظف بودند که تا آن زمان که انقلاب جهانی ظهور کند سنگر و استحکامات اصلی پرولتاریا را حفظ کنند. اما معنای ضعیف بودن پرولتاریای روسیه به این محدود نمی شد که حزب بلشویک مدیریت دولت را بطور روز افزون به عهده بگیرد، بلکه این حزب، خودش دولت بود. و در نتیجه، این دولت، بطور روز افزون در حال احیاء سرمایه داری شوروی در مقابله با طبقه ی کارگر بود. بنابراین ما با یکی از گیج کننده ترین ضد انقلاب های تاریخ مواجه هستیم که به دست رویدادهای تاریخی، جنگ منفرد پرولتاریا علیه امپریالیسم، حزبی که در سال ۱۹۱۷ بالا ترین تجلی کننده ی آگاهی طبقه ی کارگر بود به مأمور شکست پرولتاریا تبدیل گشت. هیچ کدام از این ها به وسیله ی اپوزسیون درونی حزب بلشویک و حتی خود لنین ناگفته باقی نمانده بود. در یازدهمین کنگره ی حزب کمونیست روسیه در ماه مارس ۱۹۲۲ لنین به نمایندگان گفت: «...و اگر ما این ماشین بزرگ بوروکراتیک، این پشته ی عظیم را در نظر بگیریم باید از خودمان بپرسیم: چه کسی دارد کی را هدایت میکند؟ بسیار شک دارم که به راستی بشود گفت که کمونیست ها آن پشته را هدایت میکنند. راستش را بخواهید، آنها رهبری اش نمیکنند، خودشان هدایت میشوند.» ۲۵

با این همه، تنها به علت دسترسی مان به وقایع تاریخی آن دوره قادر هستیم که ببینیم سال ۱۹۲۱ همان سالی بود که انقلاب شکست خورد و این باید بخشی از صفحه ی جمع بندی مان راجع



به تجربه ی روسیه باشد. آنچه از این تجارب دریافتیم این بود که، از آنجایی که طبقه ی کارگر هیچ مالکیتی ندارد تا از آنها دفاع کند، هوشیاری اش (به شکل جمع بندی شده در برنامه اش) تنها در سازمانی جمعی قادر به شکل گیری ست. و از آنجا که برخی از کارگران بنا به تجارب شان زودتر از بقیه افکار انقلابی پیدا میکنند، آنها موظف هستند که برای سازماندهی خودشان نقش رهبری را بازی کنند. این یعنی یک سازمان سیاسی که بر اساس سازشکاری با طبقه ی سرمایه دار شکل نگرفته، بلکه دشمن ثابت قدم آن طبقه باشد. چنین ایده ای ما را تنها به سوی حزبی انقلابی هدایت میکند. ولی آنچه ۱۹۲۱ و رکود آن انقلاب نشان میدهد آن است که آن حزب لازم است قبل از وقوع انقلاب در سطح بین المللی مرکزیت یافته باشد. هر چه اعضای محلی شان باید انجام دهند اما حزب مذکور موظف است که خارج از کلیه ی اعمال دولتی و کشوری باقی بماند. در سطح محله ای قدرت به وسیله ی شوراهای مسلح کارگران اداره میشود. آنها تنها سازمان های کشوری باقی خواهند ماند تا آن که بورژوازی در سطح جهان منکوب گردد. این، حزب پیشتاز سیاسی است که از برنامه ی کمونیسم دفاع میکند، نه تشکیلی که در ناحیه ای مدعی پیش روی به سوی کمونیسم است. برخی احتمالاً اعتراض خواهند کرد که این اندیشه تخیلی و ایده آلیستی می باشد اما ما باید به خاطر داشته باشیم که در همان سال ۱۹۲۱ در دهمین کنگره ی حزبی: «برای لحظه ی کوتاهی لنین به ایده ی نوعی سوا کردن حزب و کشور می اندیشید. وی لحظه ای مشوق این ایده بود که خط و نشان و محدودیت برای هر کدام از آن دو کشیده شود و پیشنهاد کرد که به ارگان های کشور استقلال و آزادی بسیار بیشتری در قبال دخالت های حزبی داده شود.» ۲۴

ولی هاردینگ میگوید که تقریباً بلافاصله لنین دریافت که پیشنهادش قابل اجرا نیست. چرا؟ به خاطر آن که وضعیت سال ۱۹۲۱ باعث شده بود که جبران عملکردهای دیروز غیرممکن گردد. بلشویک ها قادر نبودند قدرت کشور را رها کنند زیرا در آن زمان دیگر شوراهای کارگری/محلی به صدف های توخالی تبدیل شده بودند. اگر این پیشنهاد در نوامبر ۱۹۱۷ داده شده بود و شوراهای هستی سیاسی شان را حفظ کرده بودند، آنگاه چنین اقداماتی میسر بود. در ۱۹۲۱ بلشویک ها به امید شکلگیری انقلاب جهانی به چسبیدن به قدرت تنزل یافته بودند.

اگر طبقه ی کارگر همه جانبه حرکت نکرده باشد و وجودش را در درون حزب بین المللی و شوراهای کارگری مستقر نساخته باشد همه ی این ها چیزی جز خیالیافی نخواهد بود. امپریالیست ها با تحمیل کردن جنگ داخلی و بین المللی قادر شدند تا جمهوری شوروی را تخریب کنند. با آن که از لحاظ نظامی بلشویک ها در خطه ی روسیه پیروز شدند، اما در دیگر کشورها مبارزه ی طبقاتی با شکست سیاسی مواجه شد. اتخاذ نپ (سیاست جدید اقتصادی) و جبهه متحده در سال ۱۹۲۱ سنگ های قبر شکست سیاسی بودند. و امروزه هستی طبقه ی کارگر هنوز هم با پی آمد های آن دست به گریبان است.

## منابع:

- ۱ - انقلاب در خطر اثر ویکتور سرگنی (ترجمه ی یان بیرچال - انتشارات رد وردز، ۱۹۹۷)
- ۲ - ما اصطلاح "مارکسیست آزادخواه" را به مثابه مارکسیست های راستین قبول نداریم چون مارکسیسم یا آزادی ست و یا هیچی نیست. استالینیسم و غیره مارکسیسم نیستند. برای کسب چشم انداز های گسترده تری از انقلاب روسیه جزوه ی ۱۹۱۷ مان را مطالعه کنید. ۲۴ بهایش بوده و از آدرس شفیلد تهیه اش کنید. متن جدید طولانی تر شامل فصل ضد انقلاب در حال تدوین شدن است.
- ۳ - تفاوت های آثار "شش هفته در روسیه ی ۱۹۱۹" و "بحران در روسیه ۱۹۲۰" اثر آرتور رانسوم را مشاهده کنید. (رد وردز هر دوشان را در سال ۱۹۹۲ منتشر کرد)
- ۴ - نقل شده در صفحه ی ۲۲۹ "حملات نظامی به روسیه ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲" اثر و. پ. و. زد. ک. کواتز (چاپ سال ۱۹۲۵ لندن)
- ۵ - صفحه ی ۲۰۴ از اندیشیدن انقلاب روسیه (اثر ادوارد آرنولد، چاپ

۱۹۹۰ میلادی)  
 ۶ - صفحات ۷۱-۷۰ خاطرات انقلاب اثر ویکتور سرگنی (چاپ آکسفورد سال ۱۹۶۲)  
 ۷ - گر چه باید مخالفت های قهرمانانه ی احزاب کوچک تر سوسیالیستی بالکان در صربستان و بلغارستان نیز بایستی ذکر شوند.  
 ۸ - صفحه ی ۵۰۵ جلد دوم انگلیسی منتخب آثار لنین  
 ۹ - صفحه ی ۹۸ جلد ۲۳ انگلیسی مجموعه آثار لنین  
 ۱۰ - نقل شده در صفحه ی ۳۳ چاپ سال ۱۹۸۶ کتاب انقلاب آلمان و بحث راجع به قدرت شوروی و ویرایش جان ریدل، انتشارات پتفایندر (حزب کارگر سوسیالیست آمریکا)، نیویورک  
 ۱۱ - نقل شده در کتاب انقلاب بلشویک، جلد سوم اثر ای اچ کار، (چاپ ۱۹۶۶ پلیکان)، صفحه ۱۳۳  
 ۱۲ - همان اثر کار (پانویس ۱۱). برای شش ماه دیگر سربازان بریتانیایی خارج نشده بودند و نه قبل از آن که کارگران بار انداز لندن از بار کردن کشتی بارگیری جالی جورج برای حمل آذوقه و وسایل لازم نظامی به آرکانجل و مورمانسک خودداری نمودند انگلستان مجبور گشت.  
 ۱۳ - همان اثر کار، صفحه ی ۱۳۸  
 ۱۴ - دوره ی قهرمانانه انقلاب کبیر اکتبر، اثر ال کریتمسان، چاپ ۱۹۲۶ صفحه ی ۱۶۶  
 ۱۵ - نگاه کید به روسیه: از دولت کارگری به سرمایه داری دولتی، اثر پی بینز، تی کلیف و سی هارمان (سال ۱۹۸۶، انتشارات بوکمارکرز) صفحه ی ۲۰، آنها غیر از تکرار تهمت های کاذب تروتسکی در مقاله ی سال ۱۹۲۸ به نام هیبت و فریاد سر کرونشتات کاری نمیکنند.  
 ۱۶ - به نقل از کرونشتات ۱۹۲۱، تحلیل راجع به قیام خلقی در زمان لنین در دیدگاه های انقلابی ۲۳، صفحه ی ۲۲  
 ۱۷ - کمون کرونشتات، اثر ایدا مت.  
 ۱۸ - سرگنی، همان اثر، صفحات ۱۲۸ - ۱۲۹  
 ۱۹ - ما همچنین ایده آلیسم گرایش بین المللی کمونیسم را رد میکنیم که میگوید کافی ست گفته شود که "کلیه ی اعمال خشن در درون پرولتاریا بایستی غیر قانونی شوند." (انترناسیونال ریویو، شماره ی ۱۰۰، صفحه ی ۲۱) انگاری که همین قوانین مشکلات را حل میکند. نه تنها این راه حل زاهدانه ای بیشتر نیست که همه کس قبول خواهد کرد، بلکه سؤال دیگری را مطرح نمیکند. چه کسی پرولتری ست و کی نیست باید در قبال چنان سیاستی تعیین گردد و اعصاب مان مسلماً خط خطی میشود اگر خود گرایش بین المللی کمونیسم نظارت امتحان را که کی هست و کی نیست به عهده گیرد!  
 ۲۰ - کتاب انقلاب بلشویک، جلد سوم اثر ای اچ کار، صفحه ۲۸۶  
 ۲۱ - I nodi irrisolti dello stalinismo alla base della perestrojka (Edizioni Prometeo 1989) pp.20-21 [L.It 18,000 from our Milano address - see page 2].  
 ۲۲ - رجوع کنید به نظم پرولتری، اثر جی ویلیامز، صفحه ی ۲۱۳  
 ۲۳ - به جزوه ی پلاتفورم کمیته ی ایبتسا، سال ۱۹۲۵ مان رجوع کنید (بها) پوند از آدرس سی، دلیو، او ما - نگاه کنید به صفحه ی ۲ نشریه مان)  
 ۲۴ - همان، صفحه ی ۱۸  
 ۲۵ - مجموعه آثار لنین، جلد ۳۳  
 ۲۶ - صفحه ی ۲۹۶ کتاب افکار سیاسی لنین، چاپ ۱۹۷۷ انتشارات مک میلان اثر ان. هاردینگ.  
 در سایت ببینید: The internationalists

به همکاری شما نیازمند است

thenashriye@gmail.com

تدارک حزب انقلابی